هو الله تعالی شانه

جلد دویم کتاب خیرات حسان از مؤلفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسن خان و نیز از منطبعات دار الترجمه خاصه همایونی و غیره

دار الخلافه العلیه فی سنه ۱۳۰۵

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۱۲۴۰
تاریخ الصفر ۳ ۴

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عرب‌شاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ق

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
نام کتاب: خیرات حسان (ج ۲)
مؤلف: اعتماد السلطنه، محمد حسن خان
موضوع: سرگذشتنامه زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۳۰۶ محل چاپ: تهران
شماره عمومی: ۵۹۷۲ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
طول ۳۲ عرض ۲۱ شماره صفحه ها ۵۲۴۲۰۷
ملاحظات

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد لله والصلوة نگارندهٔ این اوراق کو بدچون در سال گذشته جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب عالم ادیب و فاضل اریب سید محمد ذهنی افندی دام ایام افاضاته مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است فرستاده و اهدا کرده وازجناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ حال خود را مرقوم و ایصال دارند تا در کتاب نامبرداشود ان ناصرهٔ در ضمن تراجم احوال علمای عظام و کبار فضلا درج شود آنجناب از مطالعهٔ آن کتاب زاید الوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان و مجملی از ترجمهٔ حال و مصنفات خود بنگارنده نگاشته که عین آن را بعدها با ترجمهٔ فارسی در این مقام ثبت مینماید و بهترین تصدیق و تزئین اینجلد میشمارد وسرّ این نامه را اما فسر آن تمجید و تقریض متوجه میدارد

صورت

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نسم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز و استبشارم اولان التفات نامهٔ عالی منعمانه لری (مشاهیر النسا) نام اثر کمترانه مك زبان شیرین بیان فارسی یه نقلیله نقصاننك جبر و اکمالی مزیت علیاسنی که عبد کمترلرنجه ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظما در مبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن برجلد دلپسندك احسان بیورلش اولدیغی تبشیرینی مشعر و ترجمهٔ حال چاکرانه م ایله آثار سائره احقرانه مك سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبدیمقدارلرنجه مستوجب مسار بیشمار اولمش و اهدا سنه عنایت بیوریلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاجم اوله رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر.

(مشاهیر النساء) مثللی براثر ناچیزك ذات اکمل الخبیرانه لری کبی بر نقاد معانی جانب عالیلیسندن نظر تقدیره وامعانه التمقده صاحبی اولان بو عبد عاجزه ترتیب ایده جك شی شرمسارلقدن عبارت اولمق لازم گلور ایکن آندن زیاده فرح و انبساط مترتب اولمشدر که برمؤثرك اثری موقع عالی اعتباره وار مقدن بیوك او مؤثر ایچون نه شرف متصور در؟ معهذا اکرا و بله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لری کبی (لوکان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه مصدق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندك لحاظ رغبتلرینه مظهر اولمش و صاحبنی استحقاقندن افزون التفاته سزاوار قیلمشدر.

قولكزك نامه دانشورانه ده مقید اولمغله لابق تام و تمام دیو قیدر. کندم عاجز و آثارم ناچیزدر فضیلت و علو منقبت انجق ذات المبجلی

وافخملرینه

واتحیلرنده درلر چاکرلری ایچون مقدار برناتوانی خطاب عالی کریمانه لرینه سزاکوردك حق ناشناسلق کترانمده بونجه تلطیفات اجرا بیور مشسکزدر .

مجرّد امر دولتلرینه امتثال اولنق اوزره عرض ایده یم کرستن چاکرانم جبینیه نك ترجمهٔ حاللرنده اشارت اولنمش اولدیغی وجهله قرق اوچ رسنه‌دن برو مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدا لری دفترخانهٔ خاقانیده و برا النی باب عالیده مجلس الامضبطه اوطه سنده و دها صکره مطبعهٔ عامره ده خدمت کتابت ایله مستخدم اولوب الان مکتب ملکیهٔ شاهانه‌ده علم اصول فقه و مکتب سلطانیده عربینك نحو و ادبیات درسنی ویرمکله مشغولم . و تب رسمیه‌ده متمایز و اوچنجی مجیدی نشاننه حائزم .

عقایددن (المنقذ من الضلال) و ردّ اهل صلیب حقنده (تحفة الاریب) و ادبیاتدن (اطواق الذهب) و (نصیحة الاخوان) ترجمه لری آثار مطبوعهٔ عاجزانه‌مدن ایسه ده بونلرك مطبوعی قالمامش اولدیغندن آثار اخیرهٔ کترانه‌مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامیلری قلنمشدر . انلرون ایکیسی علم صرفه دائر اولان (المنتخب فی تعلیم لغة العرب) ایله آنك مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلردر . و بری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده که اثر احقر ایله دیگر بری تراجم احوال علما و ادبایه دائر هنوز جزء اولی منتشر اولان (الکتاب التراجم) در . و بری دخی تلخیص المفتاحده و شرح مطول و مختصرده و حاشیهٔ سیدده موجود ابیات و شواهدك شرحی بولنان (القول الجدید) در . وصولنك امر و اشعار یله منتدار بیورملری توجهات سامیه‌ٔ داورانه لرینك بقا سبیله برابر مستدعادر هرحالده امر و فرمان حضرت ولی الامرکدر

۷ جمادی الثانیة سنه ۱۳۰۵

و ۷ شباط سنه ۱۳۰۳

ترجمه

ترجمه

بحضور عالی ولی النعمی

جناب جلالتمآبا

التفات نامهٔ منعمانهٔ عالی که از نعم غیر مترقبه بود بعز وصول آن مستبشر گردید . از اینکه کتاب مشاهیر النساء را که از آثار عاجزانه این بنده است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل و کسر و نقص آنرا جبر و تکمیل فرموده اند مژدهٔ مسرتی دریافت نمود و بنعمت بزرگی نائل آمد که ادای شکر آن برای کمترین بنده امری محال است . و چون نسخهٔ از کتاب خیرات حسان که از آثار منتخبهٔ افضلانهٔ جناب عالی میباشد مرحمت و ایصال داشته و مقرر فرموده بودند که ترجمهٔ حال چاکرانهٔ خود را با آنچه تألیف کرده مجملاً ارسال دارم این بندهٔ بیمقدار نهایت مسرت را حاصل نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدهٔ شادمانی قرار داده در موقع افتخار نهاد . کتاب مشاهیر النساء که محقر تألیفی از این بنده میباشد چون طرف توجه فاضلانهٔ شخصی مثل حضرت عالی که نقاد معانی است شده و بنظر اعتنا و امعان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام چه شرفی از برای صاحبان آثار بزرگتر از این نیست که مسطورات آنها طرف اعتماد و اعتبار صاحبان مقام عالیه و دانشمندان گردد اگرچه من بنده میبایست از این اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولی حضرت عالی که در حق اهل وطن ایشان لوکان العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من فارس نصی صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بزرگواری بقبول و تمجید خود اختصاص داده و نگارندهٔ آن را زیاده از حد استحقاق مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند

این بنده را نام و نامهٔ نیست که در خور درج کردن در کتاب نامهٔ دانشوران باشد خود عاجزم و آثارم ناچیز فضیلت و محامد بزرگ خاص شخص فاضلانهٔ

الحضرة الهمة

آنحضرت است که مثل این بنده بمقداری را شایسته خطاب کریمانه عالی خود دیده اینهمه ملاطفت را در حق کمترین مبذول داشته اند لکن محض امتثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سنّ این بنده چنانکه در ترجمه حال حبیبه اشاره شده بچهل و سه رسیده مسقط الرأس اسلامبول و در اوایل حال در دفتر خانه خاقانی و مدّتی در باب عالی در اطاق مضبطه مجلس والا و چندی پس از آن در مطبعه عامره برای نگارش مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیه شاهانه بتدریس علم اصول فقه و در مکتب سلطانی بتدریس نحو و ادبیات عربی اشتغال دارم و از امتیازات رسمیه نشان درجه سیم مجیدی را دارا هستم از آثار عاجزانه این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه های آنها نمانده ترجمه کتاب المنقذ من الضلال است دائر بعقائد و تحفة الأدیب که در ردّ اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و نصیحة الاخوان در ادبیات

امّا مؤلّفات این بنده که نیز طبع شده و بحضور عالی ایفاد میشود دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اوّل آن منتشر گردیده دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفتاح و دو شرح آن مطوّل و مختصر و حاشیه میر سیّد شریف مستدعی است وصول آنها را مرقوم و ببقای توجّهات سامیه ممنونم فرمایند و در هر حال امر و فرمان حضرت ولی امر است .

٧ جمادی الثانیه سنه ٣٠٥

٧ شباط سنه ٣٠٣

حرف الزّاء

زائیه

شاعره بوده اسست اصفهانیه و طبع دقیقی داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب عالمتاب او را بپاک نهادی ستوده در کتاب نشتر عشق و نتایج الأذکار و شمع انجمن و صحف استعداد و مهارت او نگاشته شده سه شعر مسطور در ذیل از وست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام ‌ ‌ ‌ ‌ خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام

کار من نیست بجز خون جگر خوردن نیست ‌ ‌ ‌ ‌ طرفه کاری که بخون جگر آموخته ام

شیوه عاشقی و رسم نظربازی را ‌ ‌ ‌ ‌ همه از مردم صاحب نظر آموخته ام

زبراء

جاریه بوده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام او را آزاد فرموده و او از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیده ام جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود زوجه هرون الرّشید خلیفه عبّاسی بوده و چندان خیرات و مبرّات و بذل عطیّات نموده که بوصف در نیاید جدّ او ابو جعفر منصور دوّمین خلیفه عبّاسی و بانی شهر بغداد است شوهر و ابن عمّ او هرون پنجمین خلیفه عبّاسی و مجدّد رسوم دارالسّلام فنون و علوم میباشد جشن عروسی زبیده و عروسی بوران زوجه مامون که شرح حال او پیش نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش و شادمانی بساط های زر پر از سیم و ظروف نقره مملوّ از درّ یتیم و نافه های مشک از فر و طبله های عود و عنبر بعطارفت و هدایا و تحف بسیار نیز از هر طرف آمد گویند در شب عروسی پیراهنی مرصّع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان و صرّاف و نقّاد از تقویم آن اظهار عجز مینمودند عجب آنکه این خوش بختیها وقتی مبدّل ببدبختی گشت و چون روزگار طومار خلافت هرون در نبشت نوبت تنزّل و انحطاط در رسید و محمّد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبد الله مامون برادر پدری خود

مقهور و مقتول گردید دور کار زبیده سیاه شد و حالش تباه و همانا که اسباب این سیاه
روزی را خود روزی فراهم آورد و از روی لجاج خویش را باین بلا مبتلا کرد
ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید
روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملالی
و تطییب خاطری میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب را بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد
و هرچه اقتراح رود اسعاف لازم آن در دست اول هرون غلبه کرد زبیده را فرمود
تا پیراهن و کوپی که رقوم آن انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هرون الرشید
بایستد زبیده چندانکه استعفا کرد مفید نیامد بناکام امتثال امر بر حسب مشروط
بنمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که با فائزه حبشیه که کمترین جواری
بود جمع شوی هرون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفت داشت شفاعت کرد
تا در معرض التماس از جواهر نفیس و یاقوت ابدار چندانکه در حوصلهٔ آرزو گنجد
بردارد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد مقبول
نخواهد بود بر مقتضی شرطی که رفته قیام واجبست و دفع را محل غیر قابل هرچند هرون
در شفاعت بیشتر زد زبیده افصاح الحاح و ادراج لجاج که بوغر القلوب و بنج الحروب
صفت دارد زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از قارورهٔ اصلاب
او قطرهٔ آبی که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقیهٔ نوع را مبدا و شخص بکر گردد
در مقعر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا
النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
بوسائط تاثیرات اجرام علوی آن امر بشیر انشاء خلقی دیگر رسانید فتبارک الله احسن
الخالقین هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس فائزه مأمون میمون انفاس از مضیق
عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و
شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (والجواد عینه فراره)

ایقنت ان جبال الشمس تدرکنی   لما بصرت بخیط الابیض الیقق

روزی شخصی متنبی بحضرت خلافت آورده‌ند و بر دعوی باطل اصرار نمود اورا در
عذبات عذاب کشیده ببساط سطوت تعریک کردند چون تعذیب ضرب و تقدیم یافت

بصیاح

بصیاح و عویل و ندبهٔ طویل در آمد مأمون در رشتهٔ برادران موضعی خامل و موقفی
نازل ایستاده بود متنبی را گفت فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل هرون از سرعت ذکا
و فطنت و دها و حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از آن یوما فیوما محبت و تربیت در
حق او مزیدی پذیرفت تا مأمون در کل علوم بر اقران فایق شد و با داب و مراسم
ملوکانه از فروسیت و میدان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را
اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما یرید
و ارید و لا یکون الا ما ارید میان برادران بکرات محاربت رفته و در تاریخ دولتین
کیفیت آن احوال مشروح است چون محمد امین بقتل آمد و دعاء خلافت او را ملائکه باثنا
من وافق تامینه تامین‌هم امین تکفنند زبیده نفسهاء سرد چون باد خزان از جگر جوشیده
برکشید و گفت ما اقعدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی باللجاج مع ابیک انتهی
خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذو الیمینین قاتل
امین گفت و عریضه بمأمون نوشت که صورت آن از قرار ذیل است
کل ذنب یا امیر المؤمنین و ان عظم صغیر فی جنب عفوک و کل زلل و ان جل حقیر عند
صفحک و ذلک الذی عودک الله فاطال مدتک و تمم نعمتک و ادام بک الخیر و دفع
بک الشر هذه رقعة الواله التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر و فی الممات لجمیل الذکر
فان رأیت ان ترحم ضعفی و استکانتی و قلة حیلتی و ان تصل رحمی و تحتسب فیما جعلک الله
طالبا و فیه راغبا فافعل و تذکر من لو کان حیا لکان شفیعی الیک
و اشعار ذیل را که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در آخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر	و افضل راق فوق اعواد منبر
و وارث علم الاولین و فخرهم	الی الملک المأمون من ام جعفر
کتبت و عینی تستهل دموعها	الیک ابن عمی من جفونی و محجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة	و من زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهرا	فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا	و انهب اموالی و احرق ادوری

بعتز

یعز علی هارون ما قد لقیته	وما نالنی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی	فدیتک من ذی قرابة متذکر
فان کان ما ابدی لامر امرته	صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان منه تعدیا	علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ خالصه نام بمامون رسید و پس از خواندن بشدت بگریست و گفت من باید همان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرمود بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از این کار خشنود نیستم بعد از آن مامون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامه بزبیده نوشت و اموال مغصوبه اورا مسترد ساخت و از این عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانی در ادبیات و انشاد اشعار مرتبتی عالی داشته است

از [illegible] رکوار یهای زبیده اینکه روزی عربی اورا مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیده ابنة جعفر	طوبی لسائلک المثاب
تعطین من رجلیک ما	تعطی الاکف من الرغاب

کنایه که در خدمت زبیده بودند خواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالک اندی من یمین غیرک خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال اورا از قیمتی دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزهٔ باو بدهند و اورا بر لغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

باید دانست که مامون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود و طاهر ذو الیمینین که زبیده ازو شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مامون را بخلافت نایل نموده و در ازای این خدمت حکمرانی خراسان یافته و آل طاهر از نژاد وطن آله میباشند گویند در یکی از محاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و اورا دو نیم کرده لهذا معروف به ذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیک

یمین حین تضرب و چون یک چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین وعین واحده	نقصان عین ویمین زائده

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان گرفته نوشته گوید یکی از ولایم بزرگی که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزیدخان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرمان اوغلی علی بیک را در سلک ازدواج در آورده و جشن این مناکحت را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست دراین سور کلیهٔ ملوک اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هر یک با هدایای ملوکانه بدربار سلطان آمد و از امرای مشهور عثمانی غازی اورنوس بیک در این موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز تقدیم کرده در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایر بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب ده غلام اولی بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربهها و لگنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنابر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورنوس بیک از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را به اورنوس بیک عطا فرمود و تفاد بهم سایر ملوک را بامرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقایل عارفات و کلیهٔ شاعرات بشمار میاید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال مخدره مشار الیها را از قرار ذیل نگاشته اند

زبیده خانم زبیدهٔ عصر خویش و در سلک نساء عارفه منسلک و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است که در وقتی از اوراد و اذکار فراغت دارد

در حسن خلق بدرجه کرد در مدت شصت سال توقف همدان با وجود همه قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از و رنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین به بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب و ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هرگز در اسفار تجملات
ظاهری با خود نداشته کثیرا بذل و بخشش مینماید امداد رضا و عطوفی که هیچکس
نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب و ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره مند گردیده سائل را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک و
مقرری خود همه ساله مقدار و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب زنده داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فرو گذار نکرده پیوسته در کار تزکیهٔ
نفس میکوشد بعضی کرامات از و حکایت میکنند آنچه من خود مشاهده کرده ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم و هوا نهایت
گرم بود در منزل لمیامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج به یخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیا آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب دادند یخ برای همراهان ناخوش لازم تر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
گمان نمیکردم که باین زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیر الدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود از نوقتار صفا
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامت و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی
ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برایشان فرستادم سه روز بعد سه کیسه
تنباکو مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر مستخان
قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیهٔ ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمده حالا تقریبا هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر آن روی نموده از خصایص او اینست که در ناخوشیها
بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار
میکند از ابنیهٔ خیریهٔ او کاروانسرائیست مدور بوضع مخصوص برای اقامت زوار
در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا و همدانی روح الله
روحه این کاروانسرا باشتراک مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بکفیل ایشان
بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی آوان که رود عظیمی
از آنجا روانست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا
که اوان ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند
بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت
کرده و مبلغی مصروف داشته چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد
زبیده خانم در همدان در بقعهٔ باباطاهر معروف مدفون شده هر ساله زبیده خانم
مبلغی بمصرف روشنائی آن بقعه و خرج قاری و متولی وغیره میرساند و دو دانگ
از قریهٔ لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آن را در کربلای معلی صرف تعزیه
داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل
نمونه ایست از لآلی و درری منظومهٔ آن طبع روان

گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران گدازم همچو شمع	روز وصلت سرفرازم همچو شمع
دور هست استاده ام از روی شوق	تا بپائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی	گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

ولها

و لها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام ... هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان تا نهم در کوی دوست ... لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

و لها

درده بمن ای ساقی زان می دو سه پیمانه ... کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که در این مستی خود نیز روم از یاد ... غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران ... مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تالیف این کتاب) درگذشت
و نام نیک و آثار خیریه او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیدهٔ اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلا
و از نساء مشهورهٔ اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته
شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرا
او را خوش میداشتند و از دهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعه کتب میگذرانید
و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام
شریف افندی نیز شعر میگفتند اند دیوان او را بدیوان خود ملحق کرده یعنی در یک
مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این
پدر و پسر و دختر اول گفتهٔ اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر
دیوان زبیده را مینویسند مشار الیها را درویش افندی نقیب الاشراف
که از صدور آن عصر بوده بزنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته
نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعدهٔ سال هزار و صد و نود
و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است
این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیدهٔ اسلامبولی نوشته اما
بعقیدهٔ ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت همان زبیده است
نه پسر زبیده و گوید نه تنها من هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور

مشهور است

زبیده آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان بسیار از او بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی ششم
کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن میناید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده
ضمنا گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را
بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس و ان
الکواکب لا تضیئ مع القمر و ان البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الا بالحدید
الا من استرشدنا ارشدناه و من سالنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها
فصبرا یا معشر المهاجرین و الانصار فکانکم (فکانی بکم) وقد التام شمل الشتات
و ظهرت کلمة العدل و غلب الحق باطله فانه لا یستوی المحق و المبطل افمن کان مؤمنا
کمن کان فاسقا لا یستوون فالنزال النزال و الصبر الصبر الا و ان خضاب النساء
الحناء و خضاب الرجال الدماء و الصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین
فهذا یوم له ما بعده
یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان را در تابش ماه
فروغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز باهن بریده نشود بدانید
و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانیدیم
هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلتش براندیم همانا حق گمشدهٔ خود را می جست
پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پای دارید گوئیا می بینم که خلاف
و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمهٔ عدل ظاهر گردیده
و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان
نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر
نخواهد بود پس پنهان آمادهٔ کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید

وبدانید

وبدانید که خضاب زنان با حناست و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة
بهترین کارها بجنگ شتابید پس آنکه روی بگردانید که امروز افراد ای
از دنبال است و این جهاد را جزای دیگر
گویند این دامین نیز مغنیهٔ محبوبه داشته زرقاء نام و در تزیین الاسواق
تالیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی از او ذکر شده است و زرقاء جدهٔ
مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجهٔ ابو العاص بن امیه شود قوادی
مینموده و زانیات را بخانهٔ خود راه میداده همینکه زانیهٔ تازه بخانهٔ او
می آمده برای اعلام طالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنابراین او را
زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و محض تخفیف حکم و مروان آنها را
بنو زرقاء مینامیده اند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس
در روضهٔ رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی
باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تایید مینماید و تاریخ نیز
توافق می کند

زمرد

دختر ابرق محدثهٔ منبجیه و زوجهٔ مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح
حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائهٔ هفتم هجری بوده است زوجهٔ او
زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده
که طلبهٔ این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند
از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السقطی و عجوبی عبد القادر
الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد
از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و سی
در گذشته در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبره که او
دفن شده بخاک رفته است

زنیره

بکسر زاء و تشدید نون از زنان عصر سعادت زمان بعثت خواجهٔ کاینات صلعم
و جاریهٔ رومیة الاصل بوده ابتدا در تحت تملک یکی از پسران عبد الدار
از کفار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاه
شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا که او قبول نمیکرد پیوسته او را
معذب میداشت خلیفهٔ اول ابوبکر از حال او با خبر گردیده و برا خرید
و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از آنکه زنیره قبول دین اسلام نمود چشمان او کور
شد مشرکین گفتند چون زنیره از لات و عزی بیزاری جسته باین درد گرفتار
گردیده است او در جواب گفت لات و عزی از حال پرستندگان خود
بیخبرند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیده و خالق من میتواند دوباره چشمهای
مرا بینائی دهد و صباح روز دیگر با دیده‌های بینا از خواب برخاست کفرهٔ
قریش گفتند اینهم از سحرهای محمد صلی الله علیه و آله است انتهی
مولانا جلال الدین محمد رومی سقی الله ثراه در مثنوی اشاره بحالات
زنیره کرده است

زهره

محدثهٔ مشهوره ام الحیاء الانباریه است که در حرف همزه ترجمهٔ حال او
نگاشته شد

زهره بیگی آغا

مادر میرزا سلطانعلی کورکانی والی سمرقند بوده این زن بمحمد خان شیبانی
عاشق شده و بدینجهت اسبابی فراهم آورد که پسرش سلطان علی که ضعف
عقل داشت شهر سمرقند را بی جدال و نزاع بمحمد خان شیبانی تسلیم کرد
اما شیبانی خان وصل این زن را طالب نشده بهانه بدست آورد و میرزا
سلطانعلی را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجه قطب الدین
یحیی و غیره را نیز هلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زهره بیگی آغا

مالك شد

زیبائی

شاعره بوده است معاصر با مولانا جامی و او را مهارت و استادی ستوده اند این بیت از وست

قامتت شیوهٔ رفتار چو بنیاد کند		سرو را بندهٔ خود سازد و آزاد کند

زیب النساء بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نواز خان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بترفیه حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدردانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تالیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته او خلد جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات او گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برده و دیوانی پرداخته این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه ریز کن		نرگس نیم مست را
از ته جام جرعه ده		ساغر می پرست را
بهر شهادت جهان		یک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی		غمزهٔ تیز دست را
تاب مده بطره ات		بر دل مو گره مزن
بدعت تازه منه		قاعدهٔ شکست را

ولها ایضاً

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق		بود برابر یک قطره رود نیل مرا

کجاست

کجاست جذبهٔ عشقی که از دیار خرد
کشد برون بیک آن هزار میل مرا

زیتونه

این زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الانس مسطور است مشار الیها دارای رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بوده و در خدمت جنید و ابو حمزه بشخصها ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المؤید علی بن یحیی و مسمّاة به وجیهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او در علم و فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند ابن شرحیست که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم بر عنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمهٔ حال زین الدار در حرف واو بیابد اما چون در حرف مزبور ان شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محلّه ایست مشهوره که او را ابنت الجوبرانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم بر الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفراوی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الاستر کرانی از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنه ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش درگذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخهٔ رباط

الحرمین

الحرمین گردیده در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی گفته است

حضرت زینب

دویمین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نباشد که چون سن مبارک حضرت خیر الأنام علیه صلوات الله الملک العلام به بیست و پنج رسید به اشاره عم خود ابوطالب مالی از خدیجه بنت خویلد بطور مضاربه گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم به خزیمة بن حکیم بود بمرافقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعه را که از خدیجه کبری گرفته بودند در بصری شام بهها و سود تمام بفروختند و بمکه معظمه معاودت فرمودند و وقت ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود دید جمعی از شام می آیند و دو مرغ بال گسترده و پر در پر کرده بر سر یکی سایه افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک سید کاینات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کرامتها که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حساب امتعه و اموال معلوم شد که نفعی کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این مقدمه محبت خاتم الانبیا در دل خدیجه جا گرفت و بر ازدواج آنحضرت شایق گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که این مطلب را بوجهی بحضرت رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجه کبری با آنحضرت اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانه خدیجه تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبه بلیغه خواندند و خدیجه کبری را در حباله خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر بیست ماده شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهر صورت میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری الفت و محبت مفرط

واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیب و طاهر و عبد الله نامیده شدند و چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندی نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ماریه قبطیه وجود یافته و بعضی اولاد ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب و طاهر را لقب عبد الله دانسته اند در هر حال زینب دختر دویم رسول اکرم است و مادر او خدیجه کبری میباشد و بقولی دختر اول است در سال سی ام از عام الفیل که پنج سال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با خدیجه کبری باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابو العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج کشیدند و ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده را که خدیجه سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد و ابو العاص نیز رهائی یافت اما با او فرمودند چون بمکه رسی باید زینب را بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابو العاص قبول کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی حب اسلام در دل ابو العاص نمودار گردیده بمدینه آمد و مسلمان شد بروایتی حضرت رسالت بهمان نکاح اول باز زینب را بوی دادند و برخی بر این اند که بتجدید عقد فرمودند در هر صورت زینب را از ابو العاص پسری آمد علی نام و دختری مسماة به امامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیدة نساء بموجب وصیت صدیقه کبری در حباله نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از جهان بسرای جاودان رفت و سوده بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیه انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوته خود را شعار او ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیدة النساء
حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبریٰ مشهور شده
جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو
منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن
حضرت زینب الکبریٰ سلام الله علیها را دوست و دشمن معترف میباشند
و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبار داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین
و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم قدم بعرصهٔ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم
میشود که حضرت زینب کبریٰ فرزندیست که بعد از جناب سید الشهدا علیه السلام
متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلام است پدر بزرگوارش او را بعم
زادهٔ او عبد الله بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون
الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که مکناة بام کلثوم بود از آن
بطن طاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعهٔ کربلا زینب کبریٰ با برادر خود
حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این
خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان
بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینهٔ طیبه پرستاری اهل بیت سید الشهدا
علیه السلام را زینب کبریٰ مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی
و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادر زادگان
دو پسر از او در وقعهٔ یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون
که بدست عبد الله طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول
ساخت در هر حال و هر جا آن آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر کرده
و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضای خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیاورد
و عبارات و خطب زینب کبریٰ را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته
و آنها که در دقایق نظایر و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند

زایدالوصف ستوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقهٔ آن مخدرهٔ علیا
خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و تاسف
میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آنموقع بزینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید گویا زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در دهان داشت
بمردم اشاره کرد و گفت گوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند
و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة
و یا اهل الختل و الغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة و لا هدأت الرنة انما
مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا و هل فیکم الا الصلف و النطف و ملق الاماء و غمز الاعداء
کمرعی علی دمنة او کفضة (کقصة بمعنی گچ) علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم
ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون اتبکون و تنتحبون ای و الله
فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها
بغسل بعدها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء و سید شباب
اهل الجنة و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار محجتکم و مدرة سنتکم الا
ساء ما تزرون بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت
الصفقة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة ویلکم یا اهل
الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم و ایة کریمة له ابرزتم و ای دم له سفکتم
و ایة حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سواء فقماء
(و فی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض و ملاء السماء افعجبتم ان قطرت
السماء دما و لعذاب الآخرة اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل
فانه لا یحفزه البدار و لا یخاف فوت الثار و ان ربکم لبالمرصاد
یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

برگزیدگان شد و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشته
خود را نیک می تابید و باز میگشود و تار تار میکرد شما بدینسان نیز رشته
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در شما کندیها خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش عیب و تملق
جواری و غمازی اعدا و نمائید مگر گیاهی که در مزبله روئیده باشد یا نقره
(یا گچی) که آرایش قبری کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیاست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز (از خود) نمیتوانید دور کرد و بهیچ آب آنرا نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کننده محجه شما بود در هر حادثه باو پناه میبردید و سنت شما را اجاری
میساخت دین و شریعت خود را از وی میاموختید بلکه گناهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور ماندید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را بجهت خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پرده گیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیده او ریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوائی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفته
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کیفر بیاری شما نیاید رفق و مهلت باریتعالی شما را استکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب غاصبین مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
و خطبه دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید ارتجالاً فرمود

وصورت آن برچند روایت مختلف رسیده است و ما بروایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم و این است
آن روایت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال
ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزؤن
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق
کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامة و ان ذلک لعظم خطرك
عنده فشمخت بانفك و نظرت فی عطفك جذلان مسرورا حین رایت الدنیا
لك مستوسقة والامور متسقة و حین صفا لك ملكنا و سلطاننا مهلا مهلا
انسیت قول الله تعالی و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرك
حرائرك و امائك و سوقك بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و
ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل
والمناقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید والدنی والشریف و لیس معهن
من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی و کیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء
و نبت لحمه بدماء الشهداء و کیف یستبطی فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غیر متاثم و لا مستعظم واهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام
سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتك و کیف لا تقول ذلك و قد نکات القرحة
واستاصلت الشافة باراقتك دماء ذریة محمد صلی الله علیه و آله و نجوم الارض
من آل عبد المطلب و تهتف باشیاخك زعمت انك تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم
و لتودن انك شللت و بکمت و لم یکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا و انتقم من ظالمنا و احلل غضبك بمن سفك دمائنا و قتل حماتنا فوالله ما
فریت الا جلدك و لا جززت الا لحمك و لتردن علی رسول الله صم بما تحملت من سفك
دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم و یلم شعثهم

ویأخذ بحقهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم
یرزقون حسبك بالله حاکماً وبمحمد خصیماً وبجبرئیل ظهیراً وسیعلم من سوّی لك
ومکّنك من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلاً وایکم شرٌّ مکاناً واضعف جنداً
ولئن جرّت علیّ الدواهی مخاطبتك انّی لاستصغر قدرك واستعظم تقریعك
واستکبر توبیخك لکنّ العیون عبری والصدور حرّی الا فالعجب کل العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الأیدی تنطف من دمائنا
والأفواه تتحلّب من لحومنا وتلك الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل
وتعفوها امّهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنماً لتجدنا وشیکاً مغرماً حین لا
تجد الا ما قدّمت وما ربّك بظلّام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعوّل
فکد کیدك واسع سعیك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا
ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رأیك الا فند وایامك الا
عدد وجمعك الا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالمین فالحمد لله الذی
ختم لاوّلنا بالسعادة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثواب
ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم
الوکیل ۰

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد وصلوة حق تعالی بصدق خبر داد که فرمود عاقبت
حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الهی را تکذیب کردند واستهزاء نمودند
ای یزید همانا راه اطراف زمین را بر ما بگرفتی وطرق اکناف آسمان را مسدود
کردی تا آنکه پردگیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا
ازین حالت گمان میبری که حالا ما نزد خدا خواریم وتو عزیز وابن ماجرا که از
تو بر ما گذشت از بزرگی منزلت ومرتبه شان تو نزد خدای سبحانه بود و
ازین پندار همی بینی بالا گیری وبچشم تکبر در اطراف خویش بینی ودلشاد
باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده وکارها را منتظم نموده وملك وسلطنت
ما تو را صافی شده آهسته باش ودمی چند بیارام آیا فراموش کردی که خدای تعالی
در قرآن خبر داده وفرموده است زینهار گمان مبرا اینکه ما کفار را مهلت میدهیم

خیرهاست که با ایشان میرسانیم بلکه آنجا عمر از زمان دراز میدهیم تا برگناه
بیفزایند وبرای ایشان عذابی است خوار کننده ای پسر رها شدگان
یوم الفتح آیا از عدل وداد است که زنان وکنیزان خود را در پس پرده
میداری ودختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانی درحالتی که پرده حرمت
ایشان را دریده ورویهای ایشان باز کرده ودشمنان آنها را از شهری
بشهری بسختی میرانند ودر هر مورد ومنزل مردم در آنها مینگرند و
نزدیك ودور ودون وشریف در رخسار آنها بتامل نظر میکنند واز
مردان وحمیت کشان ایشان احدی همراه نیست وچگونه امید مراعات و
مراقبت از کسی توان داشت که دهانش جگر پاکان در انداخته وگوشتش
از خون شهیدان روئیده وچگونه در دشمنی ما اهل البیت طلب درنگ
توان کرد از کسیکه بدیده بغض وحقد در ما می بیند وبدون اینکه در
کفتار خود فرصتی نگاهی کند وازا بزرگ شمارد میگوید کاش بزرگان
قبیلهٔ من که در گذشته اند بودند وبا خرمی وشادی این کینه کشی را دیده
یزید را تحسین مینمودند
با نشاد شعر این آرزو میکند وبه ثنایای ابی عبد الله سید جوانان اهل
بهشت میزند وبا چوب دستی خود دندانهای مبارك او را کاوش مینماید
ای یزید چرا شادی نکنی واین سخنان نگوئی وحال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله
علیه وآله وستارگان زمین از بنی عبد المطلب از ریشه خود پوست باز کردی
وکینه دیرینه را از سینه برآوردی بزرگان درگذشته خود را همی دعوت
وآواز نمائی بپندار که خود عنقریب با آنها ملحق شوی وآرزو کنی که کاش
در دنیا نه دستی داشتم ونه زبانی تا نمیگفتم آنچه گفتم ونمیکردم آنچه کردم
بار الها حق ما بستان واز ستمکار ما تو خود انتقام بکش وبر آنکه خونهای ما
بریخت وحامیان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هرچه کردی
بخود کردی ندریدی مگر پوست خود را ونبریدی مگر گوشت خود را بر
رسول الله وارد خواهی شد درصورتیکه خون ذریه او را ریخته وپرده

ناموس او را در عترت و پاره‌های تن او دریده در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت دادگر جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدّل سازد و حق ایشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهره گیر نعمت منعم اند و تو را
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بدشمنی و جبرئیل به پشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که تو را ولایت عهد داد و این بساط برای تو
ممهّد داشت و تو را مسلّط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و نیز ای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیفتر است و اگر چه حوادث و شدائد روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبهٔ تو بداشت باز تو را بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای تو را بزرگ میدارم و دریغ که دیده‌ها گریان است و سینه‌ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
این خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسید فردا بغرامتی در افتی آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت ببندگان خود
ستم منسوب نکرده و شکایت باو شود و بازگشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحهٔ جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و منزلت
نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوختهٔ تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز یکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدای را که اول ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را زیاد سازد

و در تفقّد و تعهّد احوال ما باز ماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جلّ جلاله
بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات ما را وکیلی نیکو و کافی است انتهی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجهٔ
قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست ومن
رأی من السّیف اثره فقد رأی اکثره
و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورّخین میرزا محمّد تقی لسان الملک
صاحب ناسخ التّواریخ را بحکم الجواد قد یکبو زلّتی افتاده چه میفرماید
کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه امّ الحسن است
و حال آنکه امّ الحسن خود دختری دیگر از بنات مکرّمات آنحضرت بوده
چنانکه جمعی کثیر از مورّخین و نسّابین و محدّثین تصریح کرده اند و از آنجمله
عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السّلم
مینویسد رمله و امّ الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از امّ سعید
بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدّین محمّد بن طلحه و نیز میگوید
دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام زینب الکبری و امّ کلثوم
الکبری و امّ الحسن و رملة الکبری بودند
امّا تربت منوّر حضرت زینب باصحّ روایات در یکی از قرای شام واینک
آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبّعین اهل خبر در اینباب
میگوید سال مجاعه در مدینة الرّسول اتّفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال
بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مختصر مراجعت نماید در
ایّام توقّف در ضیعه و قریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت را
مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و بآن مرض در گذشت و هم آنجا بخاک
رفت
ولی صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غثّ و سمین مقبرهٔ منوّرهٔ آن
بزرگوار و مقبرهٔ حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السّلم و جمعی دیگر از
اهل البیت صلوات الله علیهم که همانا مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همرااد در مصر میدانند و در این باب ضرورة بنا و بلاد عرفانی تمسّك میجویند چنانکه در اخبار سیّده زینب شقیقة الامام الحسین میگوید
قال القطب الشعرانی فی منن وطبقاته و کتابه الانوار القدسیّة اخبرنی سیّدی علی الخوّاص ان السیّدة زینب المدفونة بقناطر السّباع ابنة الامام علیّ و انها فی هذا المکان بلا شك

و در مزاوجت حضرت زینب بعبد الله بن جعفر بعد از انکه بمزاوجت ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثم بعد موت عمر تزوّجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوّجها محمّد اخوه و بعد موت محمّد تزوّجها اخوه عبد الله بن جعفر و بعد موتها تزوّج اختها زینب و این سخن برخلاف مشهور ما بین الامامیه است

محدّث ماهر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتابِ نور الابصار فی مناقب آل النبیّ المختار فصلی مخصوصِ ترجمهٔ حضرت زینب علیها الصلوة والسلام منعقد ساخته در ان فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پسر عمّش عبد الله بن جعفر الطیّار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنی گرفت و از ان دو بزرگوار فرزندان باین اسامی بوجود امدند (علی عون الاکبر عبّاس محمّد ام کلثوم) نژادِ او از همین اولادِ او تاکنون بکثرة موجودند و نسل حضرت زینب و عبد الله جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار قرار داده اند بدین سیاق

مسئله

ایا سلالهٔ زینبیه رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و اله داخل و تحیّت صلی الله علیه و اله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع براینکه مراد از آل رسول صلی الله علیه و اله مؤمنون از بنی مطلب و هاشم است.

مسئله

مسئله

ایا ایشان از ذرّیت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و اله معدودند یا نه

جواب

بلی چه اولادِ بناتِ انسان در جمع ذراری و اولادِ وی بشمار می اید اگر کسی برای اولادِ خود وصیتی کرده باشد البتّه اولاد دختران وی نیز قسمت خواهند برد و نصیب خواهند گرفت

مسئله

ایا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و اله منتسب سازند مثل سادات حسنی و حسینی که بهر شریف از نژادِ آن دو مثلاً در خطاب یا بن رسول الله جایز است

جواب

این خاصّهٔ حسنین علیهما السلام و سلالهٔ آن دو بزرگوار است بدلالة النصوص

مسئله

ایا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلی ولی بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنی و حسینی است لا غیر

مسئله

ایا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلی چه صدقهٔ واجبه (زکوة) بر عموم آل محرّم است و گفتیم که عموم آل جعفر ایشان را نیز اشتمال دارد

مسئله

ایا خمس بایشان میرسد

جواب

بلی

بلی چه داخل ذوی القربی میباشند و از سهم ابن صنف البته بایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف برکة الحبش حق دارند

جواب

بلی چه واقف بر اولاد حسن و حسین تخصیص نداده است.

مسئله

آیا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلی نیست نه در کتاب وارد است که ایشان را بسته این نشان را داشته باشند و نه در سنت همانا در نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکی علامت خضراء بود و دوم عمامه خضراء اما علامت خضراء و شعار اخضر عبارت از پارچه سبز بود که سادات بر طرف دستار فرا میدادند و مردم بآن نشان ایشان را می شناختند و اصل جامه عمامه سفید بود و این شعار نخست در مصر بامر ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقه اتراک ایجاد گردید و این در سال هفتصد و هفتاد و سه بود و اما عمامه خضراء و دستار سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر در سنه اربع بعد الالف ایجاد کرد و اشراف را مقرر داشت که در پیش وی حرکت کنند بحالیکه هریک را دستار سبز بر سر بوده باشد و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود و زرد شعار یهود و کبود شعار نصاری و سرخ مختلف فیه و در باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبد الله اندلسی اعمی صاحب شرح الفیه مشهور بنام (الاعمی والبصیر) که میگوید

جعلوا لابناء الرسول علامة
ان العلامة شان من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

و شیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان اتت من سندس
خضر باعلام علی الأشراف
والأشرف السلطان خصهم بها
شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در بن باب از سنت و کتاب اصلی نداریم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا گذاریم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الأشراف داخل میباشند و مسئله دیگر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اگر در کلام موصی یا واقف نصی بر شمول و دخول ایشان و عدم آن هست بر طبق آن عمل می کنیم و چنانچه کلام مطلق است و قرینهٔ صریح بر احد الامرین نیست تابع اصطلاح وقت و عرف عام زمان وقف و وصیت خواهیم بود مثلاً در این زمان چون بزبان مصر و عرف مردم قطر مصر شریف بحسنی و حسینی اختصاص یافته و این عرف و اصطلاح از عهد دولت فاطمیین بر این مملکت طاری گردیده و گرنه غیر بنی الحسنین را هم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف میخواندند پس زینبیون در آن دو عنوان داخل نخواهند بود و از وقف مطلق این اعصار و وصیت مطلقه این قرون در دیار مصریه و هرجا که در این اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت انتهی کلام الشبلنجی ترجمة

واشعاری کرده نیز ذیل مسطور میشود وبنام دختر عقیل بن ابی طالب اشتهار دارد صاحب طبقات شعرائی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده واز انحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم اخر الامم
بعترتی وباهلی بعد فرقتکم
منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم
ماکان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتابه البیان والتبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی وستین فصادفت منصرف علی بن الحسین علیه السلام بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة ورایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب وسمعت علی بن الحسین وهو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علی فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المومنین فاومات علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس وهدأت الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنکاه خطبه کوفیه مذکوره سابق روایت کرده است ومقصود ما از اثبات این کلام دراینمقام آن است که استناد خطبه مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان وتبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشانی مثل شیخ ابوعثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شان وعظمت منزلت وعلو مقام ورفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المومنین سلام الله علیها وعلی ابیها وامها مسلم مسلمین است واز براهین قاطعه وحجج ساطعه اینمعنی نص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

وازشیخ

واز شیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته درسال یکهزار ویکصد وهفتاد کربی شدید برای من عارض گردید کرد پس متوجه مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المومنین سلام الله علیهما شدم واین قصیده را توسلا انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از آن بلیه سخت مستخلص ساخت

القصیده

آل طه لکم علینا الولاء … لا سواکم بما لکم الاء … مدحکم فی الکتاب جاء مبینا
انبات عنه ملة سمحاء … حبکم واجب علی کل شخص … حدثتنا بضمنه الانباء
انبی لست استطیع امتداحا … لعلاکم وانتم البلغاء … کیف مدحی یفی بعلیا مرقد
عجزت عن بلوغه الفصحاء … مدحکم انما یرید بلیغ … وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه … فهنیئا لنا وحق الهناء … منکم بضعة الامام علی
سیف دین لمن به الاهتداء … خیرة الله افضل الرسل جدا … من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم … وحماها من السقام شفاء … کعبة القاصدین کنز امان
وهی فینا الیتیمة العصماء … وهی بدر بلا خسوف وشمس … دون کسف والبضعة الزهراء
وهی ذخری وملجائی وامانی … ورجائی ونعم ذاک الرجاء … قد انخت الخطوب عند حماها
فعسی ینجلی بها الضراء … لیس الا ک وصلتی لنبی … خمدت عند نصره الاعداء
من کراماتها السموات اضاءت
این منها السها واین السماء
من اتاها وصد بضاد ق راعا … من عسیر قد ضاق وعنه الفضاء … جلت الخطب مسرعا وجلته
فانجلی عنه عسره والعناء … لا یضاهی آل النبی وصنف … لا یوفی کما لهم ادباء
شرفت منهم النفوس وسادوا … حیثما اشرفوا فهم شرفاء … وعلیهم جلالة وفخار
ووقار وهیبة وضیاء … نوروا الکون بعد کان ظلاما … اذا اضاءت تخذ راهم الغراء

کل مدح مقصر بعلاهم … کل فرد من هدیهم لالاء
لهم الفضل من الشافی … من سواهم یکون فیه استواء

ان اهل البیت الذین دلیل … ولتطهیرهم بذاک اکتفاء … ان لی یا کرام حق جوار
فاحفظوه فانکم امناء … عن ابیکم روی الثقاة حدیثا … حدثتنا بضمنه الانباء

جلاء از خانمان بیرون کردن واز خانمان بیرون رفتن
جلا الهم عنه دور کرد غم را ۱۲

اثر

اتی بالجار لم یزل یوص جبرا — سبل معناه لیس فیه خفاء
لست اخشی الضیاع والحب عندی — طب قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط لجبرئیل وحیا — فیه تغدو الملائک الکرما
من اتی حیکم وکان اسیرا — لدوا عیذ ال عنه الشفاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلا — اجحفته الخطوب والادواء
فتمنا ان وصفکم فی الثریا — ایدتکم نجومها والسماء
فتوسل بهم لکل صعیب — حیث جاء ابتغوا فهم شفعا
وصلوة علی النبی واٰل — وکذاک الصحابة الاتقیا
ما حمام بروضة قد تغنی — او علی الدوح تسجع الورقا
او عبد الرحمن انشا مدحا — اٰل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبهٔ حضرت رسول صلی الله علیه واٰله واز صحابیات است که فقیر نیز میداند چون اسم اصلی او برّه بوده در حرف با ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

اورا ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص هندی بوده این زن از نساء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور است در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی وغیره اخذ علم حدیث نموده و بعد ها در مصر و شام و مدینهٔ منوره و قدس شریف تدریس میکرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و هرجا او میرفته است با وی همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا بر این زینب بنت احمد نیز از اهالی قدس و محدثه بوده و بزینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

وخطیب مردا و عبد الحمید بن عبد الهادی و عبد الرحمن بن ابی القاسم البلدانی اخذ و استماع حدیث کرده و از ابراهیم بن الخیر و سایر محدثین بغداد اجازه گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمهٔ حال مشار الیها را نگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت و تقریر میکرد و ملکهٔ او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد و بیست و نه هجری در شام بمنهم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما و نحات است نیز در شام از زینب اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال و از معمرین محدثین بوده و در روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و چهل هجری وفات نموده است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده این زن نیز محدثه ایست مشهوره معروف به مسندة الشام و از محدث مشهور ابن عبد الدائم و سایرین اخذ حدیث نموده سنش زیاده از نود سال و از معمرین محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد و پنجاه و بقولی در اواخر ذی الحجه هفتصد و چهل و نه هجری درگذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واٰله میباشد و نسب او را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها عمه زادهٔ حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمهٔ حال او پیش نگاشته شد زنی هنرور و با سخاوت و کرامت بوده دایما کار میکرد و از ما حصل زحمت و رنج خود بفقرا بذل مینموده و در حدیث شریف نبوی که میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا بکثرت کار و تصدق دادن زینب اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زودتر بمن ملحق میشود که دستها طویلتر است وهمانطور که فرموده بودند شد در مسامرات محیی الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر و زوجه سلام بن مشکم بوده و همان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نمود و بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمهٔ که از آن تناول فرمودند باصحاب گفتند دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر برحق و پیغمبری حقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد و آسیبی بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجهٔ ثبوت رسید حقیقت ترا فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهردار لقمهٔ بلع کرده و فوراً درگذشته بود و ورثهٔ او بادعاء برخاستند و قصاص را حکم قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند و بعضی را عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیتی مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و با آنکه شهید از دنیا رفتند و این حدیث نبوی که ما زالت اکلة خیبر تعادنی فالان اوان قطعت ابهری در اینباب روایت شده ابن اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لقمه را جاییده اما فرو نبردند

معادّه بتشدید دال وجع محل کزیکه شده مار است که در آخر سال حرکت کند

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نساء عفیفهٔ بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها	حشدت واکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم	وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب	وحربی لمن اشعلت نارها
وما زلت ارعی لها عهدها	ولم اتبع ساعة غارها

با آنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نساءهم	فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
ااضربها من غیر ذنب اتت به	فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب	اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت	کان بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب اول دامادی شریح زینب زوجهٔ او بوی گفت سنت است که داماد در شب دامادی دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند و از درگاه پروردگار خیر زوجهٔ خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ بلیغه انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

(من دختری بیگانه ام خوی و حالت ترا نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون میشوی بمن بفهمان تا بجای آرم و آنچه ترا بد آید باز نما تا از آن اجتناب کنم با آنکه ممکن بود در میان قوم تو زنی برای تو پیدا شود و در میان طایفهٔ من برای من شوهری اما حکم تقدیر اینطور صورت داده و با آنکه ما از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف و کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن و امر خداوندی را

بجای او ابن بود مکنون ات ضمیر من و از حق جل وعلا امرزش خود و تورا
مسئلت مینمایم
الحق این زن اظهار در این اهلیت نموده و سخنان او مستحق و در خور
تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الأزهری است این زن از
نساء محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او را در کتاب
المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری
متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویک و رقیه بنت القاری اجازه
گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردیه اصلاً شامی است و بعدها
در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در
اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته است
در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب
مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباح استماع
کرده در نزد محدثه مشهوره بن کریمه درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه
گرفته است صفدی گوید با استاد ما ذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان
استماع حدیث نموده و مشار الیها در آن وقت نود سال داشته و در هفتصد
و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده
وقتی پسرش مأمون نام وفات کرده خلیفه شخصاً در نماز آن پسر حاضر نشده
برادر خود صالح را نیابةً فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده
خود گفت برخیز و بر پدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میگوید و الیها

ینسب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤید است و او را زینب الشعریه و حره نیز گفته اند بعلم و
فضل مشهور و از علمای بزرگ اجازه گرفته و بمحضر آنها نائل گردیده و از انجمله است
ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری و القاری و ابو القاسم زاهر
و برادر او ابو بکر وجیه ابن طاهر و ابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن
القشیری و ابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی و از حفاظ که اکابر
علمای حدیث و اعاظم محدثین میباشند عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر
الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور سیاق تاریخ نیشابور است و جار الله
علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری
اجازه داده اند تولد مشار الیها در سال پانصد و بیست و چهار هجری در
نیشابور و در سنه ششصد و پانزده یعنی در نود و یک سالگی در همانجا
برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی
و محدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بدرس مشار الیها حاضر شده
و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیش امام تنوخی و هیثمی و عراقی
ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیثمی خوانده
شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه در گذشته است

زینب بنت الشوبکی

مکناة بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است
شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در
مکه معظمه زادها الله شرفاً متولد شده و در پنج سالگی بدرس البرهان ابن
الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب صحیحی را که در حق اسلاف
نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

واستماع کرده است ابن حجلرا امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر همینماید

زینب بنت الطثریه

از قبیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید القشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم اورا همین کافی است که ابیات مسطوره ذیل را که در مرثیهٔ برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نگاشته است

ارى الاثل من بطن العقيق مجاورى — مقيما وقد غالت يزيد غوائله
فتى قد قد السيف لا متضائل — ولا رهل لباته وبآدله
اذا نزل الاضياف كان عذورا — على الحى حتى تستقل مراجله
مضى وورثناه دريس مفاضة — وابيض هنديا طويلا حمائله
وقد كان يروى المشرفى بكفه — ويبلغ اقصى حجرة الحى نائله
كريم اذا لاقيته متبسما — واما تولى اشعث الراس جافله
اذا القوم اموا بيته فهو عامد — لاحسن ما ظنوا به فهو فاعله
ترى جازريه يرعدان وناره — عليها عداميل الهشيم وصامله
يجران ثنيا خيرها عظم جاره — بصيرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم از این ابیات چیزی ننگاشته و این دو شعر را نیز به ثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است

ابن خلکان دو بیت مسطوره ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشم اذا ما جئت للعرف طالبا
حباك بما تحنو عليه انامله
ولو لم يكن فى كفه غير نفسه
لجاد بها فليتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دویم آن در دیوان ابو تمام

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهوره از اعیان زمان صفدی علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجهٔ معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است و قدامه که یکی از اجدهٔ او و مکناه بنام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خالهٔ خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمرو

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از قرار یکه در اعیان صفدی مسطور است مشار الیها زوجهٔ ناصر الدین قریحی است که در اواخر مائهٔ ششم هجری قلعهٔ بعلبک را محارست و نگاهداری مینموده زینب بنت عمرو را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر برفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمهٔ حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد واقارب

او

اسد وابن ابی الفتح و پسران او و مِزّی وابن النابلسی والبرزالی وابو بکر الرحبی وابن المهندس از او استماع حدیث کرده اند صفدی گوید باسناد ذهبی بخاری شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها در قلعهٔ بعلبک درگذشته است

زینب بنت العوّام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوّام است که از جملهٔ صحابهٔ حضرت خیر المرسلین و از عشرهٔ مبشّره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در وقعهٔ جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را که در اسد الغابه مسطور است در مرثیهٔ ایشان گفته

اعینیّ جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین کریم
زبیر و عبد الله ندعو لحادث — وذی خلّة منّا وحمل یتیم
قتلتم حواریّ النبیّ وصهره — وصاحبه فاستبشروا بالجحیم
وقد هدّنی قتل ابن عفّان قبله — وجادت علیه عبرتی بسجوم
وایقنت انّ الدین اصبح مدبرا — فماذا تصلّی بعده وتصوم
وکیف بنا ام کیف بالدین بعدما
اصیب ابن اروی وابن امّ حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی محدّثهٔ محترمه بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش درگذشته و در تشییع جنازهٔ او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

دختر محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدّثه بوده است شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از او اجازه گرفته اند بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤیّد او را تزویج کرده بنا بر این دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان بوده بر برادران خود ریاست و تسلّط داشته و بعد از ایشان درگذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عزّ الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد این محدّثهٔ مشهوره در درسهای عثمان بن علی که با بن خطیب القرافه معروف بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر محدّثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر او است مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدّثهٔ مشار الیها در سنهٔ هفتصد و سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراقین حجاج بن یوسف و زوجهٔ مغیرة بن شعبه و محبوبهٔ دلربا بوده شاعر عربی که باو تعشّق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطهٔ خوردن غذای صبح است

بی صبریم واکر بیم غذای شام است معقبنی در هر حال تو بکار من نمی آئی تو را طلاق داده ام زینب کفت چند را دم بدن ناهمواری هستی من خورده ها مسواکرا کرد میان دندانهایم مانده است بیرون میآورم و بدین جهت دندانهایما خودرا پاك میکنم (انتهی)

در ابن خلکان این حکایت را بمادر حجاج نسبت داده و در حرف فاء بیاید انشاء الله

زینب خاتون

از ادیبه های ممالك عثمانیه و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعره شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی زینب را گفته است از دیار قسطمونی و دختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکرهٔ خود او را از اهل اماسیه و دختر یکی از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرائی و طبع شعر و کمالات از بعضی مردان گوی سبقت ربوده و با مهری که او نیز شاعره بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج افکار اوست

کشف ایت نقابکی پرتو کی منور ایت ... بو عالم عناصری فردوس انور ایت
دیرت لبوکی جوشه کتور حوض کوثری ... عنبر صاچوکی جوز بوجهانی معطر ایت
خطك برات بازدی صبا بر دیکی کر نیز ... وار ملکت خطایه چینی مسخر ایت
آبحیات او لبیجوق قسمت ای کوکل ... بیل بیل کر کسه خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب تو میلی زینت دنیایه ویرن کبی ... مردانه وار سادهٔ او لوب ترك زیور ایت

این بیت دلپذیر نیز در بزم ثانی خرابات (در جلد دویم کتاب خرابات) بمشار الیها نسبت داده شده است

سنك حسنك بنم عشقم سنك جورك بنم صبرم
افندم بیلم آرتار تو کتمز بی نهایت در

زینب زوجهٔ یوسف

زوجهٔ امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی و دلارائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از دراینهای او اینکه روزی سه نفر سر عریضه بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند یکی قدری مال خواست که سرمایهٔ تجارت کند دیکری درخواست نمود که او را دیوان مستخدم سازد سیمی زینب زوجهٔ یوسف را از و خواسته بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را بر آورد و این یك را بنا بر عفو و اغماضی که در جبلت او بود احضار نمود و از و پرسید که چه تو را بر آن داشت که چنین خواهشی از من نمائی آنگاه او را نزد زینب فرستاد زینب سه روز او را در خیمه نکاهداشته هر سه روز یك جور طعام برای او فرستاد روز چهارم او را خواسته کفت در این روزها چه خوردی کفت یك جور غذا خوردم مشار الیها کفت زنها هم همه یکجور هستند و یك مزه دارند بعد از آن لباس و عطیه باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه های اندلس است و اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جملهٔ این ابیات او را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته ... عرج انبئك عن بعض الذی اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم ... الا و وجدی بهم فوق الذی وجدوا
حسبی رضاه وانی فی مسرته ... و وده آخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه باشد زینب و ام حکیم دختر ش هر دو اجمل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب و نسب و جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لغت ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الطالبیه

مکناة بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفتی فوق العاده نسبت بمساکین داشته او را ام المساکین گفته اند و هلالیه نسبت او را اشعار مینماید دو ماه یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن بسرای آخرت انتقال نموده است

و زینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده و اسم یکنفر طبیبه بنی اود که در بعضی اشعار ذکر او شده و مخصوصا در جلد دوازدهم اغانی در ترجمه حال محمد بن کناسه مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان زینب البغدادیه است که پیش ذکر شد و ام الهدی زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه از عبد الرحمن المخزومی است گویند عجوزی بوده و بعضی جواری مغنیه داشته ابن زهیمه المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است

و زینب اسم معشوقه نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن غاویه الکنانیه باشد و در اغانی و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینب اسم محبوبه ضرار السعدی است و ضرار این بیت در وصف او گفته

وانی و تهیامی بزینب کالذی
تطلب من احواض صداء مشربا

و مثل و لا کصداء از امثال مشهوره عرب است و زینب خانم مصریه دختر مرحوم محمد علی پاشای مصریه از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقرا هر ناحیه رعایت نموده است

و از کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادریس بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینب خاتون در محله حضرت ایوب در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیه اوست و خودش نیز در آنجا مدفون است

زین خاتون

دختر

دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر در جزو وفیات سال هشتصد و سی و سه هجریه ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اولین فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین استماع حدیث کرده و از محمد بن شام نیز بمشار الیها اجازت داده اند در حالتیکه حامله بود بنا خوشی طاعون درگذشت

زبنه

دختر احمد بن عبد الخالق بن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است که در انباء ابن حجر در جزو وفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجریه ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست موصلیه و از محدث مشهور عیسی المطعم و ابن الشحنه و سابر بن اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور در گذشته است

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفه شاملو و توطنش در قلمرو علی شکر در سیاق غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیار گفته اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سری کارایش داری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامه زاهد که تا صد پیچ و تاب
رشته تزویر گشت و تار زناری نشد
در دیار دوستی بیقدری زیور ببین
پیر شد زیب النسا او را خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید راء بمعنی زن سرور آورنده است) ساره بنت الربیع

عربیة

عربیة الاصل ودختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسن بن محمود الربعی است که نواده شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه بوده که بدرس جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

ساره بنت عبد الرحمن

ابن احمد بن عبد الملک بن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن نمیر المقدسی است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشار الیها محدثه مشهوره قدسی است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث کرده وهم از و روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هفتصد و شانزده هجری در گذشته است

ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده نموده است

سبیعه

بضم سین وفتح باء بروزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعة الاسلمیه دیگری سبیعة الضبعیة سیمی سبیعة القرشیة نیز سبیعه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که حسن وجمالی بکمال داشته وعمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیه	تسمی سبیعة اطریها
من آل ابی بکرة الاکرمین	خصصت بودی فاصفیتها
ومن حبها زرت اهل العراق	واسخطت اهلی وارضیتها
اموت اذا شحطت دارها	واحیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها	وکنا الطبیب لداویتها

گویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیه مشهوره جمیله اموخته بود بنابراین نهایت مشهور شد اما ابو بکره که ابن سبیعه منسوب باوست برادر امی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که ان زیاداً ونافعاً وابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ وابو بکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله محسوب و بحارث بن کلده ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقه جوانی که بعربی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدینجهت با بو بکره مکنی گردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز باره طائف بود زده خود را از آنجا بیاویخت و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را ابو بکره کنیه داد بهر حال حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را آزاد فرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابو بکره از آنهائی بود که در باب مغیرة بن شعبه بزنا شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال وجاه و از طبقه اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ست الادب

(ست بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهراً مخفف سیده باشد ودر عربی بجای خانم استعمال میشود وبعضی ست را بمعنی شش دانسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تمول زیاد جماعتی ست را کنایه از جهات سته دانسته و ست که میگویند مقصود شان یعنی مالک جهات سته وبهاء الدین زهیر گوید

یروج من اسمها بستی	فتنظر النحاة بعین مقت
یرون بانی قد قلت لحنا	وکیف وانی لزهیر وقتی
ولکن غادة ملکت جهاتی	فلا لحن اذا ما قلت ستی

در هر حال ست الادب دختر مظفر بن البرجی و از مشاهیر محدثات است

ست الامناء

معروف بام عز الدین محدثه مشهوره و دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود
در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده کو ید
ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و کو ید استاد من علم الدین هم
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال
هفتصد هجری در صعید مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین
عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده و از حیثیت
مسموعات حدیثی در عصر خود متفرد بوده شیخ علم الدین استاد صلاح
الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و
بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها کوید ست الاهل
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بوده
اعتنائی بخلق و دل خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه
هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود
ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است
و ترجمه حال او کذشت

ست حلق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بوده
و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و
از قرار کفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه
بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر
مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید

انشاء الله تعالی

ست الشام

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر
سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم
توران شاه را ابن زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسه خود مدفون
ساخته وفاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار
المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صفدی
بوده مشار الیه در عنوان النصر در حق او میکوید ست العرب بدرس جزء
ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شریفه حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدائم
حاضر شده و از او اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین
نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت
من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و
سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائه ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظه
شامیه بوده و چون وعظ او نهایت مسلسل و خوب میبوده به بلبل مشهور
شده و او را شیخه خانقاه درب المهرانی واقع در شام نموده بودند روز
سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و دو وازده داعی حق را لبیک اجابت
کفت در تشییع جنازه او طایفه نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدی و از محدثات
جلیله الشان بشمار آمده است اکرچه کمتر از افواه اساتید استماع حدیث
کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطیف بن القبیطی اجازات عالیه در یافت نموده (اجازات عالیه اجازات قلیل الوسایط را میگویند که بملاقات معمر بن محدثین حاصل میگردد) مشار الیها خود نیز معمره و صاحب اسناد بوده و احادیث را عن ظهر القلب بصاحبت شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده و در فقه و حدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه و سایر کتب احادیث را درس خوانده اند در سن نود و دو سالگی در سال هفتصد و بیست و شش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است و دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد و خواهر ام هانی بنت فهد و تقیه بنت فهد مذکوره در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد روز هفدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و چهارده متولد شده در سال اول ولادت در بها محدث مراغی و جمال بن ظهیره بختم سنن دارقطنی و در سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابی الخیر که خاله پدر مشار الیها بود بسند بر معجم بن جمیع و در سال پنجم بدرس شریف احمد بن علی الفارسی و نور الدین بن سلام بسند بر ربع اول سنن کبیر بیهقی حاضر گردیده از مشایخ محدثین جمال الکنانی و جلال البلقینی و کمال بن خیر و بدر الدمامینی و غیرهم بمشار الیها اجازت داده اند (پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنای زیادی بعلم حدیث بود اطفال کوچک را بمجالس تدریس محدثین معتبر حاضر میساختند و چون آن اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اسانید خود شمرده و شاگردی آنها را اسباب مفاخرت خود قرار میدادند و میگفتند من از تلامذه فلان و فلان میباشم و بمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و مباهات میکردند)

ست القضاء

کرام محمد نیز او را میگفتند از محدثات مشهوره و دختر قاضی محیی الدین بن القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ و اسانید خود که

از انجمله است کریمه بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث را خوانده و هشت جزو از کتاب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری و بعد بمحمد بن الخرجی و پس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیک بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد و دوازده هجری وفات کرده است

ست کلیله

زوجه امیر سیف الدین البرلی و دختر عبد الله التتاریه است رباط کلیله از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جاریه ملک ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع الست مسکه که در خطط مقریزی مسطور است از ابنیه خیریه اوست مقریزی گوید اول روزی که در این جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و چهل و یک هجری بود

ست الملک

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوک مصر و زنی با تدبیر و کیاست بوده و در فقدان برادرش در باب اصلاح امور حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلاء مرشیخ الحنابله و جبر الدین اسعد بن ابی البرکات التنوخیه الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی مذهب و محدثه ایست شامی نژاده وجیه الدین حنبلی و صحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفته صلاح الدین صفدی

مسنده عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث هم او را مسلم میداشتند وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین الکبیر از او اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنّش از نود تجاوز کرده او را نیز مثل ست الفقهاء مسنده و معمّره گفته اند بخاری شریف را بکرات درس گفته و در مدت عمر چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین عبد الرحمن الشیرازی است اسناد صفدی ذهبی مسند امام شافعی را از او خوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین العلائی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر از او اخذ علم نموده اند ست الوزراء سه دختر هم داشته است

ست الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزه بن علی بن هبة الله بن الجنوبی التغلبی است که در علم حدیث از اساتید بشمار می آید از شیخ علم الدین السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین ابن عساکر النسابه و عتیق السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی و العز احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلمه و جمع دیگر اجازه دارد مدتی تدریس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال الخیر هم حج گذارده و غلام آزاد ساخته و دائماً ملازم خیرات بوده در آخر عمر سوداء بر او غلبه نموده تقریباً یکسال ذهن او را مشوش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال هفتصد و پانزده درگذشته است تولد او در سنه ششصد و سی و نه بوده است

ستیته خاتون

زوجه امیر تنکز مشهور از سلاطین قلاوونیه مصر بوده امیر تنکز در زمان ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خودسرانه بعضی حرکات ناپسند میکرد

وازآنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از بسیار کارهای ناشایسته منع مینموده مشار الیها در شب دوشنبه سیم رجب سال هفتصد و سی بدار بقا رفت و در مقبره مخصوصی مدفون گردید و پس از چندین سال شوهر او بجزای عمل خود رسید

وستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمة المحدثه بنت الیبرست که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمه حال او خواهد آمد انشاء الله تعالی

وستی بنت ابی عثمان الصابونی و ستیک بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ ستیک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در آخر کلمات فارسی از ادات تصغیر است و ستیته که قبل عنوان گردید عربی ستیک است چه تصغیر رد کلمه باصل میکند و تانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی و دختر شیخ الاسلام زنبیلی علی افندی از اعیان عصر سلطان بایزیدخان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین بر می آید که در زیرکی سلوری قپوسی مسجد و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار الیها در ساحت مکتبی که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوقیانوس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته و بگفته دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمه حال او نگاشته میشود و الا از موضوع ما خارج و مسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین و کسر حاء بروزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور و اصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد و کنیه اش ام صادر و زوجه ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل یمامه بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی مرتد شده بدعوی نبوت برخاست

وبلطایف الحیل پرداخت ودرمیان قوم خود معروف وملقب برحمن الیمامه گردید ومدتی مستقلا بر سر ادعای خود بود ووقتی عریضه خدمت حضرت فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود تا در خلافت ابوبکر بسزای خود رسید

سجاح از عشیره بنی یربوع از قبیله بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد واز جانب ابوبکر نیز دسته مأمور ند بر مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه بطرف سجاح راند وچون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد ودر درون آن انواع بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئله نبوت خود را در آنجا طرح کند وکرامات ومکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) وانی منعنا (ان الله خلق للنساء افراجا وجعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غرامیلنا ایلاجا ثم نخرجها اذا نشئنا اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را بهیجان آورد قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود ونماز صبح یا نماز صبح وشام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن آنها برداشت وقرار دادند متفقا عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه وسجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سر اول خود را بکند التی در از داشت در اثنای محاوره سجاح بدید وشهوتش جنبید گفت انت نبی وهذه معجزتک بدین سخن میل خود را باو اعلام نمود وباو تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه شور ومفاوضه مسیلمه وسجاح گرم شد مسیلمه رو را بسجاح کرده گفت

الا قومی الی النیک | فقد هیئ لک المضجع
فان شئت ففی البیت | وان شئت ففی المخدع
وان شئت سلقناک | وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه | وان شئت براجمع

سجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام گفته اند

امت سجاح ووافاها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا وکذاب

واز آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فضاحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند

وازنی من سجاح بنی تمیم | وخاطبها مسیلمة الزنیم

واغلم من سجاح مثل است وغلمه بمعنی شهوت میباشد وقیس بن عاصم المنقری گفته است

اضحت نبیتنا انثی نساء بها
واصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله والاقوام کلهم
علی سجاح ومن بالافک اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لا سقیت
اصداؤه ماء مزن حیثما کانا

قوله امت ای صارت اماما للازدواج ویروی امت بالقصر مع التشدید من الامامة

پس از قتل وهلاک مسیلمه سجاح توبه کرده وتا زمان معویه زنده بوده است ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در بین نصرانیت بوده ومذهب خود را از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است وکلمات سجیفه که آنها را آیات الهیه میخوانده بسیار از وذکر کرده اند

سحیقه

مغنیه بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده واین ابیات را در وصف او گفته اند

سبقت انت واحدة القیان ... فما لك مشبه فیهن ثان
فضلت علی القیان بفضل حذق ... فحزت علی المدی قصب الرهان
سجدن لك القیان مکفرات ... کما سجد المجوس لمرزبان
ولا سیما اذا غنیت صوتا ... وحرکت المثالث والمثانی

سرو جهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را بمرحوم آقاخان محلاتی تزویج کردند و مرحوم علیشاه و سلطان محمد شاه پسر و نوه سرو جهان خانم بوده اند

سرّی خانم

شاعره ایست دیاربکریه در سال هزار و دویست و سی هجریه در شهر دیاربکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی صاحب یدطولی گردیده از بلغای ابن عصر بشمار می آید بعضی اشعار او در تذکرهٔ موسوم بمرآت درج شده و برخی تخمیسات و تسدیسات و غزلیات دیگر نیز دارد که خالی از امتیاز نیست یک غزل عاشقانه و یک مرثیهٔ بلیغ او زینت این اوراق میگردد و هی هذا

مرغ دل پروازه کلدی لاله لر اغلار بکا ... چیچکدن نثارم بو کرهٔ خمخانه لر اغلار بکا
یاندیردی ایسه م شب تاریك دل ناشادمی ... روشن اولسه پرتو افا دیر پروانه لر اغلار بکا

آشنالرسنك طعن اندازا ولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیکانه لر اغلار بکا
کتمی کوچ اظهاری کوچ بر درده اولدم مبتلا
داروسن بیلمز طبیب کاشانه لر اغلار بکا
طوش اولورسه مکتب عرفانده اهم هر حین
حسرت ایله طفل فرزندانه لر اغلار بکا
ساقی بزمك الندن اوپسه م ایاغیچون کوزل
دلبر مردلسنك اولور پیمانه لر اغلار بکا

کاشه میزاب ساقیدن ایچوب مست اولمشم
حالمه آکاه اولان مستانه لر اغلار بکا
سرّی بر ویرانه ده بر کنج ایردك مثلی یوق
حسبحالم سویلسم دیوانه لر اغلار بکا

فراغت کلمشم فانی جهاندن خصم جانانده
نه بیلسون مهربانلق دشمن او لکیم اصلی نادانده
فلك دلخواهم اوزره دونمدی بر کشته دورانده
نهال نازنینمدن جدا حالم پریشان دن
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اولسه
بهارك روز نوروزن طوی بوی شاد اولسه هب کللر
دیروب کیسولرن تیر یکه کلسه باغه سنبللر
بوا ثنا هر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پردردمی کوش ایتسه بلبل بی کبی ایکلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اولسه
بو باغك سرو قد بر لاله زارمدن آیرلدم
درخت عمرمك شیرین سخن یارمدن آیرلدم
ملامتنا یلمن الله ایچون یارمدن آیرلدم
حقیقت دهلك منصوری یم دارمدن آیرلدم
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اولسه
فراق دود حسرت در چیقان قندیل جانمدن
سماده ثابت بقاتا بر بهار اولش دهانمدن

کوربکی چوق بنی یعقوب فراق ایدردی بانمدن
دمادم پردموز ایلر صدا هب استخوانمدن
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر بوز بیك بهار اولسه
قضا پیکاننی ناکاه جکر پاره م سیر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیره رشتهٔ برین بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بونا توانی یا قدی یاندردی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر بوز بیك بهار اولسه
نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه یم شمدی
ایچی دلدار ایله مملو طیشی بیکانه یم شمدی
براق بو آه وزاری حسرت خمخانه یم شمدی
فلك جامیله سم نوش ایتمشم مستانه یم شمدی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر بوز بیك بهار اولسه
صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوته حکم ایلیان سلطانی کورسونلر
ملامتخوقه سندن کزلنان عریانی کورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سرّی سوزانی کورسونلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر بوز بیك بهار اولسه

چون ابن غزل و مرثیه بخطّ خود سرّی خانم دیده نشده بعضی کلمات بیمعنی و تعبیرات دارد که مغایر شیوهٔ شعری است و معلوم است که قلم ناسخ ازرا مغشوش کرده است

اوّل

اوّل بند چهارم مرثیهٔ ابن غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم اوسنده قات قات دوداهم افلاکه دونمشدر
غبار غم کوکلده توده توده خاکه دونمشدر

چون سرّی خانم خلوص عقیدت و محبتی بائمهٔ مدفونین در عراق عرب دارد چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات آن نواحی را زیارت نموده بعد از ان بدیار بکر باز کشت و از آنجا باسلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سعاد

بضمّ سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد و قلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلّی الله علیه و آله که تغزّل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی ندارد و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سعدی

بروزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آنجمله است شاعرهٔ محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ این سعدی بسعد عاشق شد و خواستار او گردید بکیرد اما پدرش میخواست دختری باشان تر از آن برای او بکیرد هر چند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار بیرودت کشید و پدر سعد سعدی را با دیگری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد ازین واقعه افزوده شد روزی در محلی عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمری یا سعدی لطال تأیّمی ... ومعصیتی شیخیّ فیك کلاهما
وترکی للحیّین لم ابغ منهما ... سوالک ولم یربع هوای علیهما

سعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتفهم حجّتی ... کفانی ما بی من بلاءٍ ومن جهد

ومن

ومن عبرات تعتریني وزفرة　　تکاد لها نفسی تسیل من الوجد
غلبت علی نفسی جهارا ولم اطق　　خلافا علی اهلی بهزل ولا جدّ
ولن یمنعونی ان اموت بزعمهم　　غدا اخوف هذا العار فی جدّ وحدّ
فلا تنس ان تاتی هناک فتلتمس　　مکانی فتشکو ما تحمّلت من جهد

فردای آن روز سعدی درگذشت وعاشق او نیز بعد از او نماند وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد ویکی از آنها سعدی بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن عفان است که او را باین ارجوزه بقبول اسلام تشویق وترغیب مینمود

عثمان یا عثمان یا عثمان　　لک الجمال ولک الشّان
هذا نبی معه البرهان　　ارسله بحقّه الدیّان
فاتبعه لا تغتالک الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد وبافتخار صهریت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نایل آمد سعدی او را باین منظومه مبارکباد گفت

هدی الله عثمان الصّفی بقوله　　فارشده والله یهدی الی الحقّ
فتابع بالرّای السّدید محمّدا　　وکان ابن اروی لا یصدّ عن الحق
وانکحه المبعوث احدی بناته　　فکان کبدر مازج الشّمس فی الافق
فداءک یا ابن الهاشمیّین مهجتی　　فانت امین الله ارسلت فی الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت ربیحه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین واز مغنیات مذکوره در اغانی است علاوه بر خواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از عمّال عباسیه که عمّ ابوجعفر منصور باشد ودر ایّام خلافت این خلیفه والی مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از زادگان امویه است واز بنی مروان یزید بن عبد الملک او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک به بیست هزار

دینار

دینار مهر تزویج کرد واین شرح در حرف خاء در لغت حبابه گذشت

سعده بنت قمامه

بنا بر مسطورات ابن اثیر از زنانی است که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله بوده وزنها را پیشنمازی مینموده بنا بر روایت امّ سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف مامومین می ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت امّ سعده گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبی ودختر عصام حمیری که در فضل وعلم دارای مرتبت وامتیازی بوده چون قوهٔ حافظه بکمال داشته از پدر وجدّ خود در ادبیات وسایر علوم روایات نموده است در نفح الطّیب مسطور است که از یکی از ادبا سؤالی در باب نعال شریفهٔ حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرّف نشده بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد　　للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمهٔ این شعر نمود

لعلّنی احظی بتقبیله　　فی جنة الفردوس اسنی مقیل
فی ظل طوبی ساکنا آمنا　　اسقی باکواب من السّلسبیل
وامسح القلب به علّه　　یسکن ما جاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من　　یهواه اهل الحبّ فی کلّ جیل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که بر ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوبست بسعدونه نسبت میدهند

آخ الرّجال من الابا　　عد والاقارب لا تقارب
انّ الاقارب کالعقا　　رب او اشدّ من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدّین صفدی بشمار می آید

وبعضی

وبعفت وصلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفهٔ حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحب از او اجازه گرفته سنش از نود تجاوز کرده در سنهٔ هفتصد و چهل و پنج هجری درگذشته است

سکن

جاریهٔ محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده و برده فروشی مینموده در زهدیات شعر میگفته و فصاحتی داشته وقتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفهٔ عباسی نوشت و استدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیش مشتری شده بود و سکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضهٔ او را پاره کرد سکن نهایت متألم و قصیده تقریباً مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی و تاسف گفته و این ابیات از آن قصیده است

ما للرسول اتانی منک بالیاس
احدثت بعد وداد جفوة القاسی
فهبک الزمتنی ذنبا بظلمک لی
ماذا دعاک الی تخریق قرطاسی
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاک علی العینین والراس
انی احبک حبا لا لفاحشة
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مزبوره باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلام

حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام و پردگیان خانهٔ نبوت و پروردگان حجر عصمت است اشتهار فضایل و مناقب آن افتخار آل ابی طالب ما بین المشارق والمغارب اکثر فیه ابن قتیبه میگوید ولها السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل التام و شمس الدین یوسف سبط جمال الدین عبد الرحمن واعظ مشهور گوید وکانت من الجمال والادب والظرف والسخا بمنزلة عظیمة و قاضی احمد بن خلکان اربلی میگوید کانت سیدة نساء عصرها ومن اجمل النساء واظرفهن واحسنهن اخلاقا و محمد بن یعقوب فیروزآبادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین و فتح کاف نموده است میگوید سکینه بروزن جهینه نام دختر حسین بن علی علیه السلام است و طرهٔ سکینیه بآن بزرگوار انتساب دارد
ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید سکینه لقب آن حضرت است و نامش امیمه بوده و بقولی امینه و بقول دیگر امیه ابن خلکان میگوید وی را مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینه ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی نسابهٔ مشهور نقل است که گفته عبد الله بن حسن بن حسن که همشیره زادهٔ حضرت سکینه میباشد مکرر از در آزمون از من پرسید که نام سکینه بنت الحسین چیست گفتم امیمه گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارنده آنکه نام آن مخدره گویا آمنه بوده و این قول ابو الفرج اصفهانی است روایة عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است که هم در اغانی از ابو الحسن مدائنی آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینه را که نام شریفش آمنه بود مگر یکی از اهل البیت از در گستاخی گفت که تا سکینه از تو بسی شوخی و شکفتگی بظهور میرسد و از خواهرت هیچ مزاح و سبکروحی مسموع نیفتاده فرمود همانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جدهٔ مؤمنهٔ ما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مسماة ساخته اید و مرا بنام جدهٔ دیگر که اسلام را در نیافته است خوانده اید و مراد آن حضرت آمنه بنت وهب مادر پیغمبر صلعم بود و از این خبر که امارهٔ صدق و صحت بر آن لایح است

محقق میگردد که اسم مبارک آن بزرگوار امیره بوده است مادر حضرت سکینه
رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور از ملوک عرب
صاحب قصیدهٔ قفا نبک از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر
بر این عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیین بوده و ابن کلبی او را از مخضرمین
محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب در زمان
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر گروهی از قضاعهٔ شام که اسلام
آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود
و داستان حمله و اغارت او بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم ذکر
میداشت و یوم فلج که از ایام عرب و جنگهای نامی ایشان میباشد عبارت
است از همان روز غارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خویشاوندی
وی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امرء القیس اسلام پذیرفته
و لوای امارت قضاعهٔ شام گرفته بود و میرفت حضرت امیر المؤمنین با حسنین
علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود
ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من
میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و
امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی
بآن بزرگواران کرد و گفت قد انکحتک یا علی المحیاة بنت امرئ القیس و
انکحتک یا حسن سلمی بنت امرئ القیس و انکحتک یا حسین الرباب بنت
امرئ القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میگوید امیر المؤمنین علیه السلام را
از محیاة دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی در گذشت
بالجمله حضرت سکینه از بطن رباب دختر این امرء القیس است و سید الشهداء
ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی
که آن بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب
اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرک

لعمرك انني لاحب دارا تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي وليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم وان عابوا مطيعا حياتي او يغيبني التراب

از مالک بن اعین روایت است که گفته از سکینه بنت الحسین علیهما السلام
شنیدم که میفرمود عم بزرگوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که
بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را
در جواب گفت شمس الدین قزغلی اشعار مزبور را با اندک اختلافی نقل
نموده است میگوید رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین بن علی ع که مادر
سکینهٔ بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السلام رباب را
بشدت دوست میداشت و در حق وی شعرها دارد از آنجمله این
سه بیت است

لعمرك انني لاحب دارا تحل بها سكينة والرباب
احبهما وابذل فوق جهدي وليس لعاذل عندي عتاب
ولست لهم وان عتبوا مطيعا حياتي او يغيبني التراب

لام طم بر این روایت تفوه است و بر روایت سابق صله و علی الروایتین هر دو ضمیر مجرور و مرفوع
راجع بجمع غائبین یا عاذلین مستنبط از نکره واقعه در سیاق نفی و حیوتی مفعول فیه و او بمعنی
الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میگویند حضرت
ابی عبدالله میفرماید بهر خانه و کاشانه که سکینه نام و رباب نام باشد
من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چرا اراده معنی عام ذکر
علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبهما لازم میاید بدون
هیچگونه ضرورت و هم در حق سکینه و رباب است بیت مشهور
دیگر آنحضرت که فرموده

كان الليل موصول بليل اذا زارت سكينة والرباب

چون رباب برای صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را
نیز همراه میبرده و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارک

حضرت

حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه میکرد بده اسان بیت را فرموده و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت مشحون را بسیار پسندیده اند

همانا حضرت سکینه سلام الله علیها از غریزهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر گویند از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آن عصر نتایج طبع خود را بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و بر انتقاد و داوری آن بزرگوار متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قریش و تجتمع الیها الشعراء وکانت ظریفة مزاحة در تذکرة الخواص است که وکانت تأوی الی منزلها الادباء والشعراء والفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم و از هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء لتمایز بینهم وکانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها و بصارتها بالشعر الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و اشعر ایشانرا تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف مرآی مطهر و مسمع مقدس را با ربنافته بودند تا یک روز بر بارگاه بنشست و پرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کنیزان خاصه یکی که بر تربیت و توجه آن مخدرهٔ عظمی راویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و جمالی رایق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت جائی بود که آنجماعت را میدید و سخن ایشان میشنید پس آن جاریه از جانب

مولاه

مولاه بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها آنا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة | کما انحط باز اقتم الریش کاسره
فلما استوت رجلای بالارض قالتا | احی یرجی ام قتیل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشهٔ وصال برگرفتم از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در باز پرس در آمدند که آیا فرزدق زنده است تا امیدوار دیگر دیم یا کشته تا بر حذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این شعرها از من است گفت چرا سر پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار کردی و بروی کار خویشتن با محبوب پرده نپوشیدی این هزار دینار بستان و بخانه خویش باز گرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا اجبلی بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور رسیده بزرگوار باز گشت و حالی مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتك صائدة القلوب ولیس ذا | حین الزیارة فارجعی بسلام

(یعنی شبانه ای جریر تو را دلبری برآمد و وارسید فریفتی و گفتی که این ساعت زمان دیدار نیست بسلامت باز گرد) جریر گفت نعم با هذه این بیت از من است گفت اگر چه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی و دست دوستی که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان آشنائی نراندی و از در آشنائی و شرمروئی نخواندی هم این هزار دینار بستان و راه وطن بگیر پس دیگر باره بحضر اطهر مولات مسلمین و مسلمانان در آمد و در وقت برآمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

یقر بعینی ما یقر بعینها | و احسن شیئ ما به العین قرت

(یعنی)

(یعنی هرانچه چشم عزه را خنك میسازد وخاطرش را خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم وآنچه چشم را خنك نماید ودل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزه را نوازنده تر ودلش را شاد سازنده تر از نزدیکی باوی نیست آیا نیز تو چنانچه ومثل آنی این یکهزار دینار بستان وقدم رنجه دار ودیگر باره برفت وباز آمده گفت نصیب کیست پاسخ داد که ها انا ذا گفت توئی گوینده این شعرها که

من عاشقین تراسلا وتواعدا   حتی اذا نجم الثریا حلقا
باتا بانعم لیلة والذها   حتی اذا وضح الصباح تفرقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند ومیعاد نهادند تا وقتیکه ستاره پروین رو بالا بالها کشود بخوشترین ولذیذترین شبی زمان گذرانیدند وچون صبح بدمید ازهم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحك الله چرا گفتی تفرقا ازهم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم چسبیدنست برای پیکر شریف عشق خرقه تهمت بجای کسوت عفاف از چه اوردی وابروی خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا دامان شایبه شهوت را می شستی ورشته نفسانیت را می گسستی انگاه حسب المعهود بموقف جلالت آن اختر برج رسالت مشرف شد وباز مراجعت جست وگفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینك منم گفت خاتون من تورا اسلام میرساند واظهار تلطف مینماید ومیفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرهای تو شنیده ام که

فیالیت شعری هل ابیتن لیلة   بوادی القری انی اذا لسعید
لکل حدیث بینهن بشاشة   وکل قتیل بینهن شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیبم خواهد شد البته از اتفاق چنین وقت نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است وهر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاك است)

سیده من میفرماید جزاك الله خیرا کردی وشعار خود را از هر خیال ناسزاوار خالص ودثار پارسائی متحصن ساختی وصحبت ما پردگیان را بصفت جنازه روئی وشادمانی نشودی وبرای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجه عشق عفیف است قائل گردیدی تو را بر جمله اقران تقدم ورجحان است قد حکمنا لك علی الجمیع این چهار هزار دینار بستان وبر مکرمهای خانه خویش بیش بگیر تفصیل این محاکمه وانتقادات چنانکه اشارت شد برانحاء مختلف روایت کردیده حتی در بعضی بجای شعراء مذکور حفظه ورواة ایشان مسطور افتاد وما از آنها صورت مزبوره را التقاط وانتخاب نمودیم

ازجمله حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقه تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن اذینه را بدید وعروه از اعیان علماء عصر واز صلحاء مالکین بود واشعار نغز میسرود پس باوی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت اوار الحب فی کبدی   اقبلت نحو سقاء الماء ابترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره   فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشك آب میشتابم وباب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم آیا کیست تا شعله درونی را که همی زبانه می کشد کفالت تسکین واطفا نماید) عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگرباره فرمود توئی صاحب این شعر

قالت وابثثتها سری فبحت به
قد کنت عندی تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطی هواك وما القی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز ونیاز در حضرت دوست آغاز کردم ودرد نهانی فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق وپوشیدن سر میفرمودی آیا رقیبان را از بیگانه وخویش در پس وپیش نمیبینی گفتم شوق وشیفتگی تو حالتی

که از شور عشق بر من میرود چشم بگرفت و پرده غفلت بند فولش بوستان عروه عرضه داشت
که بلی این شعرها هم از من است حضرت بجمیع جواری خویش که در حوالی متعالیتر
صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینها همه آزادند اگر این شعرها از دل
بعشق و خاطر ناگرفتار برآمده باشد حکایت از آنکه عروه را با همه مقام علم و زهد
و صلاح و تقوی در این تغزلها خاطر گرفتار دلکشی و دل ربوده لولی وشی
بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضاء طبع این شعرها سروده چنانکه
رب المتغزلین شیخ مصلح الدین طیب الله فاه و عطر ثراه فرموده که

هم بود شوری در این سر بی خلاف — کاینهمه شیرین زبانی میکند

هم از اشعار عروة بن اذینه که بسمع حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است
که در رثاء برادرش بکر بن اذینه گفته است

سری همی وهم المرء یسری — وغاب النجم الا قید فتر
اراقب فی المجرة کل نجم — تعرض او علی المجراة یجری
لهم ما ازال له قرینا — کان القلب ابطن حر جمر
علی بکر اخی ولی حمیدا — وای العیش یصلح بعد بکر

(حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میکند
بر حالیکه بر و قریب بغروب بود هر اختری را که پیش می آمد و با بر مدار خویش
میرفت من همی دیده بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری
از جهت غمی بود که همی با آن قرینم چنانکه گویی دل را سوز جمره آتش در
درون است و این غصه و غم بر بکر برادرم میباشد که سعیدا بزیست و
حمیدا درگذشت و کدام عیش بعد از بکر نیکو است)
آورده اند که چون حضرت سکینه این شعرها بشنود فرمود این بکر که کدام است
که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار دانسته است خدمتگذاران
بکر را بنشان بتعرف همی کردند پس فرمود این بکر بلکه همان مرد سیاه فامی است
که بر ما همی گذشت عرض داشتند که آری بکر همان است فرمود طاب بعده
کل شیء حتی الخبز والزیت یعنی پس از مرگ او هر عیشی گوارا و هر چیزی پاکیزه

ونیکواست حتی نانی که با دامش روغن زیتون باشد
محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه بی مزاح و سبکروح بود وقتی از
زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب ملتفت حال وی
شد بانگ زد که هان ای سیده من ترا چه افتاد در جواب گفت
لسعتنی دبیرة مثل الابرة او جعتنی قطیرة یعنی مرا زنبورکی باندازه سوزنکی
بگزید و کمکی بدرد آورد   از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت
حضرت سکینة بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن
عفان هم در آنجا بود دختر عثمان اراده افتخار کرد گفت انا بنت الشهید حضرت
سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید همین که موذن بانگ اشهد ان
محمدا رسول الله برکشید سکینه فرمود هذا ابی او ابوک عثمانیه از مفاخرت
اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا
و هم از کلمات بلاغت آیات آن مخدره عظمی است که فرموده ادخلت علی
مصعب و انا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القراء یعنی مرا بشرطی
بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالیکه من از آتشی که در شب سرد افروخته
باشند نیکوتر بودم   و هم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلاله خاندان
عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش
ساخته و پیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایاه الا لتفضحه
یعنی مروارید بر وی نپوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفتضح کند و رسوا
سازد کنایه از آنکه دانه های مروارید بر دوش و برابر دختر ماننده اختر است
که از قران آفتاب در تاب و فنا احتراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون
مسطور است این شعر مشهور

بزیورها بیارایند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

این دختر را حضرت سکینه سلام الله علیها بقولی از مصعب بن زبیر داشته
و آن مخدره عظمی نام مادر خود رباب را بروی گذاشته بوده است

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و لباب را با آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشارالیها بکودکی درگذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لباب بوده و زبیر
میگوید و کانت قد ولدت من مصعب ابنة سمّتها اللباب و کانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
وصاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه
مینویسد و بقول دیگر حضرت سکینه آن دختری را که جواهر و لؤلؤ میپوشانید
از شوی دیگر که عبدالله بن عثمان خزامی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکار است و قول ثانی از شعیب بن صخر و کیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و ترتیب
ایشان در میان رواة اخبار و نقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از الجمله
بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج
وی داشته اند و دیگری برادر صلبی حسین اثرم عبدالله بن الحسن سلام الله
علیهما را و دیگری برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند و همانا معلوم
مناخم بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را دو شوهر که یکی از بنی
عم زاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبدالله بن الحسن را
معین کرده است و گفته تزوجت سکینة بنت الحسین علیه السلام عدة ازواج
منهم عبدالله بن الحسن بن علی و هو ابن عمها و ابو عذرتها و بعد از عبدالله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبدالله بن عثمان خزامی را که بقولی
آن دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته و بعد از عبدالله خزامی
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دویم خواهرش حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیهما را هم بقول ابن بکار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که
علقه ما بین وی و ایشان فقط بعقد انحصار یافته و هر دو قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعه مشارالیهم بوده اند و از صالح بن حسان

ایشان

روایتست که گفته اند ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلك
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب
خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا الیه ابلغ من حمقك ان تبعث الی
سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم تخطبها فامسك
عن ذلك الی آخر الخبر و در تاریخی از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته ان ابا
عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلفه العثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الاصبغ
عبد العزیز بن مروان و ابن اصبغ در آن وقت حکمران مصر بود و حضرت سکینه
از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را
بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملك بن مروان
که خلیفهٔ عصر بود ماجری بشنود بر برادرزاده از ازدواج حضرت سکینه بخل
ورزید و او را در میان ایالت مملکت مصر و آن مزاوجت مخیر ساخت اصبغ
نامهٔ طلاق حضرت سکینه داد و وقت نکاحش کسیل داشت
ومصعب بن زبیر آن مستورهٔ کبری را بحکم که رفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی
تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می آورد که و اول من تزوجها
مصعب بن الزبیر قهرا و هو الذی ابتکرها ثم قتل عنها و قد ولدت له فاطمة
آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را مردم
امیر المؤمنین و خلیفهٔ عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینه را
خواستاری کرد و یک ملیون درهم بصداق وی داد و بروایت سبط مشارالیه
کابین آن بزرگوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام
علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن
عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین عم خود آن مخدرهٔ جلیله را بسوی
مصعب بن زبیر حمل داد و مصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن
الحسین عم نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار تقدیم حضور پرنور امام
علیه السلام کرد
زبیر بن بکار صاحب انساب قریش میگوید ان عبد الله بن الحسن زوجها کان

یکی

یکنی اباجعفر وامه بنت السلیل بن عبد الله البجلی اخی جریر بن عبد الله ثم خلف علیها مصعب بن زبیر زوجها ایاها اخوها علی بن الحسین ع ومهرها مصعب الف الف درهم قال مصعب وهو شیخ الزبیر بن بکار وحدثنی مصعب بن عثمان ان علی بن الحسین اخاها حملها الیه فاعطاه اربعین الف دینار

ومصعب بن زبیر ما بین حضرت سکینه بنت الحسین و بین عایشه بنت طلحه بن عبید الله جمع کرده بود و این دو را که عقیلتی قریش می کفتند باهم در حباله نکاح داشت وحضرت سکینه بمقتضای رسمیکه ما بین دو ضره متعارف است عایشه را ذات الاذنین میخواندند کنایت از آنکه کوش عایشه هر یک از بزرکی به اندازه دو کوش است ودر برخی از اخبار و آثار تصریح شده است که در میان حضرت سکینه با زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل اصبغ بن عبد العزیز بن مروان این تطلیق بحکم عبد الملك بن مروان خلیفه اموی بود چنانکه سابقا کفتیم و آن تفریق به اشارت پسرش سلیمان بن عبد الملك که هم از خلفای بنی امیه است وقولی هم دیده شده که اول ازواج سکینه بنت الحسین سلام الله علیها اصبغ بن عبد العزیز بود وهم جماعتی از مورخین ورواة صد اول تصریح کرده اند که حضرت سکینه را پسری بود که او را قرین می کفتند چنانکه در وفیات ابن خلکان است وبا قرین چنانکه در اغانی ابو الفرج است وبا قرین چنانکه در تذکره سبط ابن جوزی است هر دو وشیخ شمس الدین یکی در وفیات الاعیان ودیکری در تذکرة الخواص تصریح کرده واتفاق نموده اند که این پسر را حضرت سکینه از عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام که از اعیان قریش است داشته وعبد الله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره میکوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد وبلقب قرین مشهور کردیده واما ابن الکلبی نسابه چنانکه ابو الفرج نقل مینماید کفته است که عثمان نام پسر حضرت سکینه از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی دیکری است آنحضرت را وعثمان مذکور بلقب قرین خوانده میشد باری در عدد ازواج آنحضرت وترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید ورواج

در نظر نکارنده آن است که آنحضرت در یوم الطف در سن زنان بوده و شوهر داشته است چرا که در باب مادر او را چنانکه ابو الفرج وابن اثیر وغیرهما کفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند بزرکوار خود خطبه وتزویج فرموده است واین خواستاری و پیوستکی را نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اکر کوئیم که این امر در سال آخر خلافت عمر هم بوده وبعد از چند سال بخانه امام علیه السلم آمده باشد بسی مستبعد است که در مدت متمادی از وی نژادی نشده باشد لا انزد یك اواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعده تناسل از منه ومطابق طبیعت معهوده عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن وقعه کربلاء از جمله زنان بزرك اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارك امام علیه السلام که فرموده است یا خیرة النسوان نیز این معنی روشن وهویدا میباشد والخطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی	منك البكاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة	ما دام منی الروح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالذی	تأتینه یا خیرة النسوان

واین اشعار را بعضی از امام علیه السلم میدانند میکویند زبان حال است از جانب آنحضرت وشیخ جلیل فخر الدین طریحی در مقتل مشهور بفخری قصیده نقل نموده است اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اکرچه احتمال التضمین مردود بهرحال راجح در نظر نکارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعه طف در سن نسوان بوده وشوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح کردیده است وشوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین در آن وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه واهل سنت مذکور ومسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن روزکار بحضور عم بزرکوار حضرت ابو عبد الله ارواحنا فداه مشرف شد ویکی از عم زادکان را خواستکاری کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادر زاده من از تو هسی

در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکی را اختیار میکن
حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلام فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجاست که میگفته اند ان امرأة مردودها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت
عبدالله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهی اختیار
میکن حسن بن حسن از شرم در تاب رفت و جواب نراند پس امام علیه الصلوة و
السلام خود فرمود قد اخترت لک فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلام
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمه ابن الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات
شأن عترت رسول بر آن مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ایتم بزرگوار یکی از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهراء
شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دخترم
سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذو الجلال مستغرق است و زنی که
حالت استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محوش بر صحو غالب بوده باشد
مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهی شیخ علی حمزاوی میگوید و غیر
واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحباله پسر عمش عبدالله بن حسن ع رفت
و عبدالله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند
شوی دیگر اتفاق افتاد
الحاصل حضرت ابو عبدالله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر بزرگوار را
بحسن و عبدالله برادر زادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به
اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در جرگه شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر بن سعد از ابدان جدا میکردند

دروی احساس حیات نمودند خالش اسماء حاضر سپاه اعداء الله بود از عمر بن سعد
تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذاشت و او حسن را معالجه نمود و سالها
آن بزرگوار با فاطمه بنت العم زندگانی کرد تا بمدینه الرسول درگذشت و حضرت
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنی با عبدالله بن عمرو بن عثمان ازدواج
اتفاق افتاد و محمد دیباج عثمانی که منصور ابو الدوانق سرش را برید و بخراسان
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد دیباج با عبدالله محض برادر از بطنی
میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه
افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فایز گردید و چون یک دو
سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید
علیه اللعن الشدید کار عبدالله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب
و عراق و فارس بامامت و خلافت وی به اصطلاح آن عهد اذعان آوردند
و بر همه جا غیر از شام تسلط تام بهم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام
خطه که از سمت ایران تابع آنجا بود برگماشت مصعب در چنین زمانی استیلاء
حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را
در حباله نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیریان شکست یافت و عبد
الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه
در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است
در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدین سبط ابن الجوزی صاحب
تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگاری
او را رد کرد و فرمود ابعد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا انتهی
در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امر امت غالب آمدند و مصر از جانب
عبد الملک ببرادر زاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض گردید حضرت
سکینه را در حباله ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی
که اشارت رفت تا اینجا آثار یا اخبار و روایات یا امارات و حدس
غالب یا فرض صائب موافقت مینماید و در ما بقی احوال سمات تا آل الخصر

قرین اعضا و اشکال است و قرائن نیز بر عدد سایر ازواج میتوان اقامه نمود و نیز بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی مصعب بعد از انکه برای جنگ از بصره بکوفه امده بود اولا شعری چند بسکینه نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستوره عظمی را از بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است

کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین و کانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک وهو بالکوفة بعد لیال من فراقها

وکان عزیز ان ابیت وبیننا | حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
وابکاهما والله للعین فاعلمی | اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
وانکی لقلبی منهما الیوم انتی | اخاف بان لا نلتقی اخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم درحالتیکه پرده در میان من و تو حایل بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من بسمت دشمن حرکت کنم و دو چند این مسافت حایل گردد دو ده روز دیگر خواهد بود بر این دوریها بیفزاید یکماه دوری حاصل شود البته چشم را آن مسافت از این مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشارتر بکرداند و این دو حالت مبکیه بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که بیم دارم که دیگر دیدار اصلا میسر نشود و جدائی ما تا با خر دنیا بکشد انگاه میکوید

ثم ارسل الیها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها (ای سکینة) یوم قتل وقد نزع ثیابه ثم لبس غلالة وتوشح بثوب واحد وهو محتضن سیفه فعلمت انه غیر راجع فصاحت واحزناه علیک یا مصعب فالتفت الیها وقال ان کل هذا لی فی قلبک قالت وما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکان لی ولک شان

یعنی مصعب در همان یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتیکه سلاح خویش یکجا برکنده از لباس فقط بجامه کرده و زیر زده میپوشید اکتفا کرده و جامه دیگر بر کمر بسته و شمشیر خود را زیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده آن هیئت دانست که مصعب بر آن اهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس در حال صیحه بر کشید که اندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه شنید گفت آیا این همه مهر من در دل تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز بروز نیافته بیشتر است گفتا گر حب تو را با خویشتن باینمقام میدانستم هر آینه از من و تو داستانی بروز کار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این شعرها برود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی | یری الموت الا بالسیوف حراما
وقبلک ما خاض الحسین منیة | الی القوم حتی اوردوه حماما

ما مصدر است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله عز من قائل ایاک نعبد مقصود انکه فضیلت عظمای آباء ضیم و منقبت کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو دریافته و این سنت کریمه و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرموده ما مصعب بن زبیر خود در اینمقام انشاد کرده است

وان الاولی بالطف من ال هاشم | تاسوا فسنوا للکرام التاسیا

واینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد نیز تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلیکه برای ذکر مناقب سیده سکینه بنت الحسین منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیاً فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برمح وعقد

له علی من اسلم بالشام من قضاعة فتولی قبل ان یصلی صلوة وما امسی حتی
خطب الیه الحسین ع بنته الرباب فزوجه ایاها فولدها عبد الله وسکینة
رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی

از کلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را
برادر اعیانی بوده است واین نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز مصرح بها است
صاحب ارشاد میفرماید وسکینة بنت الحسین ع وامها الرباب بنت امرء القیس
بن عدی الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع واز اینکه حضرت سید الشهدا
ارواحنا له الفداء بکنیت ابو عبد الله گفته میشود چنان مستفاد میگردد
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آنحضرت
از اسم او اشتهار گرفته واینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله
در کربلا تصریح کرده واورا شهید تیر مشهور دانسته استوار نیست چه محققین
از متاخرین نسابین وغیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصریح مینمایند
که آنحضرت را شش ذکور در وجود آمد عبد الله وعلی الاکبر واین هر دو
روز عاشوراء برخالیکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند وآنکه هدف
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب عمدة الطالب لمعرفة اولاد علی بن ابی طالب
میگوید اما علی الاکبر وعبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف وعلی الاوسط
اصابه سهم یومئذ فمات وعلی الاصغر زین العابدین ومحمد وجعفر وما تا فی
حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنگ آماج خدنگ شد علی بوده است
نه عبد الله وعبد الله برادر صلبی وبطنی حضرت سکینه حامل اسلحه بوده
ومثل حضرت علی بن الحسین الشهید در رکاب مبارک امام علیه السلام فریضه
جهاد میگذارده است که بسعادت شهادت فائز گردیده واز اینجا نیز اعتضاد
کبر سن حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه
مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوی داشته برای متتبع مطلع
جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوی آنحضرت بوده
هم نباید تامل داشت ولی آیا جشن عروسی ورسم زفاف در میان حضرت سکینه

وحضرت

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا این اتفاق نیفتاده عبد الله
بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است
صاحب نور الابصار میگوید وفی در الاصداف کانت سکینة رضی الله
عنها من الجمال والادب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مألف الادبا
والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی ع فقتل عنها بالطف
قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم و
حملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت
تلبسها اللؤلؤ وتقول لما البستها ایاه الا لتفضحه ونگارنده را هیچ شک نیست
در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن وفاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات
بلا اصل است وعلامه مجلسی علیه الرحمه با همه تتبع واحاطه در تخریج وتصحیح آن
نفرموده ومحققین از علماء متاخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند
اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه وعبد الله بن الحسن
وعدم اتفاق عرس وشهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من
ذوی الاستقامة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب
حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از
مدینه بمکه برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از آذوقه سفر
سفره ساخته که یکهزار درهم صرف آن کرده بود وآنرا نزد برادرش علی فرستاد
ولی آن بزرگوار همینکه بظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام
از هم بپراکندند وبر فقرا ومساکین بخش نمودند

ودیگر از اخبار بزرگی وشکوه وی آن است که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت
الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش
جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد وآن خاتون بزرگوار از برداشتن
سنگ دیگر بار چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمره سابعه
بیفکند

محمد ترب

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر اطهر
آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت آنحضرت را
با ایشان فرمود خدای تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم
که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین
و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خورد سالی نزد من
آمدید دیگر در سالخوردگی خود دار یتیم مدارید و مرا بحال خود گذارید
نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود
از خورد سالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ
شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مفاخرت و اظهار نیز در آن سن
اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبدالله بن الحسن بملاحظه
آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیه جداگانه و واقعه
علیحده میباشد و اینکه از واقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده
برای عظمت مصاب آن جناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین
مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن
ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در آن شده
چنانکه در ذکر مریم یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا
میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن نوع جنبش شایسته تر که در آن معیت و انحصار مدعا
اشعب طماع مشهور از ملتزمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را
با آن بزرگوار اخباری است مزاح آمیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج
اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقدان نظر
نقد او است میگوید عبدالله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد
مادر سکینه گفت لا و الله نباید این خواستاری را بپذیرد که وی برادر
زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوییم اولا عبد
الملک بن مروان بود که مصعب را بکشت نه عبدالله بن مروان ثانیا اگر عبدالله را
بسهو ناسخ و با خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبدالملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق

که موافق خبر مشهور یک سال بیش پس از شهادت ابو عبدالله علیه السلام نماند
بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست
عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید
و رباب مادر سکینه بزمان یزید درگذشته و ثالثا رباب را عمه مصعب
بن زبیر دانستن خود اضحوکه بزرگی است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج
اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث
و سمین از آثار و این خود معذرتی است از برای بسیاری از اقاصیص رکیک
و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکینه سلام الله علیها و یا در
سایر عنوانات آن کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار ادیبک و اسطر
از کتاب الکواکب السیاره تالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینه بنت الحسین بن علی بن
ابی طالب ثم رجعت الی المدینه
و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول
از سال یکصد و هفده هجری در مدینه الرسول اتفاق افتاد و در
اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان
نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رساند
و اخبار خالد مقارن اول روز بود و آن روز نیز از حرارت و سورت گرما
شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کاری نکنید و منتظر من باشید
تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار را در موضعی
که مصلای جنائز بود بگذاردند و همی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر
رسید دیگرباره نزد والی کس فرستادند باز جواب داد که لا تحدثوا فیها
شیئا حتی اجیئ پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم
همی کس میفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در دور جنازه
نشسته و از غلبه خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه
بر جنازه آنحضرت نماز همی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت رایحهٔ کریهه پدید آید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و با مدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی
که خواهرزادهٔ آنحضرت بود عطرفروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهارصد دینار بخرید و در دو سه بر شریف خالهٔ خویش
تا صبح همی بعود تدخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس شیبة بن نصاح پیشوائی
کرد و عقد صلات جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته‌اند لم یصل علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینة بنت الحسین ع و مقصود آن نمازها
شبانه گروهها گروه بوده و گرنه در صلات آخره ابن نصاح امامت کرده است
و بعضی گفته‌اند عبد الله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر بستر
طیبهٔ خالهٔ خویش عود را بچهارصد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بوده و سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلاف
یسیر نقل نموده و قولی دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ مزبور در مکه اتفاق افتاده و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال
مزبور روی داده این عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبد الله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظرونی حتی اصلی علیها وخرج فی حاجته فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافورا بثلاثین دینارا ثم امر شیبة بن النصاح فصلی
علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه
السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلم وحکی قوی
آنکه حضرت سکینه علیها السلام را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و از غرائب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب
مشارق الانوار میگوید فی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت
الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرة الشامی والحلبی و در کلیهٔ مزارات و مقابر اشخاصی که مورخون و
اخباریون تربت ایشان را در جای دیگر نوشته‌اند و مشهور بر خلاف تاورا
قاعدهٔ عرفانیه تقریر می کنند ولی مطلبی را که بعرفان و قانون آنهم تصحیح
نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی
لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة قریبا
من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والنذور
علیها واختفت رضی الله عنها تا آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسه علی
المشهور بیست و پنج سال بعد از وفات حضرت سکینه روی نموده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمهٔ خبر و سیر و تراجم رجال و عنوان اسلام میباشد
و تصانیف وی در این فنون بر همه حجت و هر مسئله را مستند است میگوید
ولدت (ای نفیسة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجة سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین
ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد
الشافعی مصر کانت تحسن الیه و شیخ شربینی در درر الاصداف تصریح
مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنة
ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد بر خلاف تاریخ ابن خلکان که سنة
سبع عشرة ومائة مینویسد و در مکه و مدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان
و مصنف درر الاصداف اختلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامهٔ کبود چشم جاریه و مغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریه خلیفه شمرده میشد تعشق بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت باو گفته است

امسی لسلامة الزرقاء فی کبدی — صدع مقیم طوال الدهر والابد
لا تستطیع صناع القوم تشعبه — وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد
الا بوصل التی من حبها انصدعت — تلک الصدوع من الاسقام والکمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه‌ها مغنیه بودند و ترجمهٔ حال‌الشان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشار الیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبرد

سلامة القس

کنیزی صاحب جمال و از مغنیه‌های عصر عباسیین بوده و شعر را ادراک کامل داشته در مدینهٔ منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و کسب علم و معرفت برداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیش نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال انباز کرده و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبد الملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوتی بهمرسانید و بر حبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءه درگذشت و زمانی نرفت که یزید هم از جهان برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بت لیلی — کاخی الداء الوجیع
ونجی الهم منی — بات ادنی من ضلوعی

لا تلمنا ان خشعنا — او هممنا بخشوع
اذ فقدنا سیداً کا — ن لنا غیر مضیع
وهو کاللیث اذا ما — عد اصحاب الدروع
یقنص الابطال ضرباً — فی مضی و رجوع

در اغانی مسطور است که ابن ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقس از آن است که او را عبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباد مشهور مکه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار در عشق و هوای این مغنیه سرود و از آنجا که عبد الرحمن در اظهار زهد و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است می گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را با و نسبت دادند سلامة القس گفتند

قسیس معرب کشیش است

یکی از امثال مشهورهٔ عرب این است که الحسن من قبلتی یزید یعنی خوشتر او از دو مغنیهٔ یزید و مقصود از دو مغنیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحسن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم پنجنفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایهٔ ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایهٔ ابراهیم بتعلیم بعضی صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هرگونه بشارت داده اید اما زنان را بمژده امیدوار نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتک دسسنک لهذا یعنی آیا زنهائی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما زنان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهر او از وی خشنود

باشد او را اجر کسانی حاصل آید که محض لله صایم النهار و قایم اللیل باشند
و چون زمان وضع حمل در رسد در جایی او را عنایت شود که اهل آسمان
و زمین از آن با خبر نباشند
و سلامه بنت عامر معتقهٔ عایشه است و سلامه بنت بشیر البربریه مادر
ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده
محمود میرزا تذکرهٔ در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تألیف
کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که دختر این
بی نام و نشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من
نشو و نما نمود قلیلی از معرفت تقویم و اوزان شعری پیش من دیده و رسوم
خط شکسته و منشئات را از من آموخته در خواست تخلصی از حقیر کرده
بسلطان متخلص شده دفتری باندازهٔ هزار بیت دارد این چند شعر
منتخب آن است

برو ای صبا بآن کوی و بگو نگار ما را | که نیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

و لها ایضا

با خیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت | حور کی چون تو و چون کوی تو کو هست بهشت

و لها ایضا

از سر کوی تو دلا بین که چسان میروم | خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

و لها ایضا

من از آزادگی انگیختم آن | بهر گز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از قراریکه
در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خوی و خصلت مردان بوده
و در اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر با خواهش بعد ادا الفتی معاشرت

داشته و از این راه ملامتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمان شاه در آمد
در اخلاق علائی اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار
مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته
دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیلهٔ حضرت حمزهٔ سید الشهداء
و بجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی
مسطور است اشعار ذیل را در مرثیهٔ بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید
از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

و کم غادر یوم الغمیضاء من فتی | اصیب فلم یجرح و قد کان جارحا
و من سید کهل علیه مهابة | اصیب و لما یعله الشیب واضحا
احاطت بخطاب الایامی و طلقت | غداتئذ من کان منهن ناکحا
و لو لا مقال القوم للقوم اسلموا | للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفتهٔ ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب
خطیئات نموده و جمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و اله
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده ورثه و بازماندگان
مقتولین را بدادن دیت راضی و خرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بی عدیل بوده
و شعر را بنهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل و زیبایی
خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی | و اجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود و ان نحری | لأزین للعقود من العقود
و لا اشکو من الاوصاب ثقلا | و تشکو قامتی ثقل النهود
و لو جاورت فی بلد ثمودا | لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن و جمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته وصباحت او با علی درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استعانت این اموال متاع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دارد تا ضایع نشود

سلمی الیمانیه

جاریهٔ ابوعباده البحتری است و ابوعباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد و سلمی الیمانیه جاریهٔ او از اماء شواعر و کنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و متمم آن را از سلمی بخواست

من لمحب احب فی صغره فصار احدوثة علی کبره
من نظر شفه فأرقه وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالاً ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنی لمات من کمد مرّ اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده بالّلیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به والروح فیما اری علی اثره

و سلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم یازده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد و مشار الیها را صفیه دختر عبد المطلب آزاد کرده و زوجهٔ ابورافع الصحابی بوده است و سلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السلام و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشته و از پس پرده بطلاب درس میداده و از قرار

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم علی پاشا از نسوان محترمه این زمان بحسن خط و ادب معروفه است و از خیرات حسان شمرده میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیه متعلقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضم سین و بروزن حبلی باشد از اسماء رجال است و اگر بفتح سین باشد از اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار یاء تصغیر بر آن افزوده سلیمی گفته اند

ابونواس گوید

ایها المدعی سلیمی هواها لست منها ولا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کواو الصقت فی الهجاء ظلماً بعمرو

و این دو بیت در حق کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون علم بدعوی برمیخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکل یدعی حباً بلیلی ولیلی لا تقر لهم بذاکا

و از اشعاری که باسم سلمی گفته شده و حل آن بر ادبا لازم است این است

فارسلت الی سلمی بان النفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفته است او از لاو نعم جوابی نداد و باید دانست که اعراب چون انگشت ابهام دست چپ را با سبابه حلقه کنند چنانکه سر و نوک ناخنها بهم بپیوندد و بپشت ناخن انگشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است و طرف مقابل امیدوار میشود و این عمل را زنجره گویند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشد و است و عمل آن اینکه سر ناخن انگشت ابهام را بسر ناخن انگشت سبابه داخل نموده بزور رها میکنند پس زنجیر و فوف اسمهایی هستند بمعنی نعم و لا یا قبول

ورد و میگویند سألته فما فاف عنی بخیر و لا زنجر یعنی من از فلان چیزی

خواستم نه بقبول خواهش اشاره کرد نه برد آن

و این دو بیتی باسم سلمی از جامی است

لما تشرفت للسیر سلمی	بکت عینای من خوف التنائی
تعانقنا لتودیع فقالت	چه بودی گر نبودی آشنائی

و بعضی از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنی است عارفه و در نفحات الأنس ذکر او شده مولای او خواجه محمد قاسم نام بوده و در هفت سالگی داخل ملکیت مشار الیه شده یعنی او را مادر شراخرید اری کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهده نموده خواسته است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده هفت سال بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی در گذشته بهر حال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیه

سمیه بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است که از صحابه میباشد در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جهت مشرکین او را عذاب و شکنجه کردند و اخر الامر بضرب حربهٔ ابو جهل شهید شد بنا بروایت ابن اثیر این زن اول کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فایز شد و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینهٔ منوره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر زمعة بن قیس بن عبد شمس بن عبد ود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیة العامریه است که پیش از امهات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصح قبل از نکاح عائشه در مکهٔ معظمه او را تزویج فرموده ند در حالتی که چند ان جوان نبود و ماند

تا اواخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بروایت شیخ محیی الدین در مسامرات از سوده بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سودهٔ بنت عمارة الاسد الهمدانیه

از فصحای تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در جنگ صفین حضور داشته و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمر کفعل ابیك یا ابن عمارة	یوم الطعان و ملتقی الاقران
و انصر علیا و الحسین و رهطه	و اقصد لهند و ابنها بهوان
ان الامام اخو النبی محمد	علم الهدی و منارة الایمان
فقد الجیوش و سر امام لوائه	قدما بابیض صارم و سنان

در حکایات راجعه بحلم معاویه گویند در اواخر حال این زن برای حاجتی نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنة الاسد تو بودی که در روز صفین باین شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و تحریض مینمودی حالا نزد من آمده سوده گفت بلی یا امیر المؤمنین مثل من کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیلهٔ کار خود قرار ندهد معاویه گفت چرا چنان میکردی گفت بجهت پیروی و دوستی علی علیه السلام پس از این گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مرخص فرما که حاجتی عرض کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه بر آنها رود از نیك و بد تو مسئولی و اگر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سؤال کنند پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند و زبان خود را در حق ما دراز دارند ما را تحقیر می کنند و بیخ و بن ما را بر می اندازند و ما را پامال می کنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف ما آمد رجال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

و انقیاد نمودیم هر آینه تعدیات او را دفع میکردیم و اقتدار بانکار داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیر شده گفت مرا بقوم و قبیله خود تهدید میکنی سوده بگریست و این دو بیت بخواند

صلی الاله علی روح تضمنه | قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا | فصار بالحق و الایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلم است معاویه گفت از کجا میدانی که علی تا این حد عدالت داشت گفت از آن میدانم که روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر والی شکایت کردم او فورا آن والی را معزول نمود معاویه حکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین این مرحمت در حق من تنها است یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویه گفت تو بکار خود پرداز بقوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب دشنام و دلیل دنائت من خواهد بود اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیره خود بهمین حال بسر میکنم معاویه گفت حضرت علی علیه السلم شما را عادت داده است که نسبت به سلاطین بجرات و جسارت رفتار و سخن کنید و این گفته آنحضرت که فرموده است

ولو کنت بوابا علی باب جنة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است که از جانب معاویه با لشکری مأمور یمن شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج و منتزع سازد)

سوسن

بزعم بعضی اسم مخدره عظمی مادر حضرت صاحب الزمان و امام الانس و الجان عجل الله تعالی فرجه سوسن بوده اما چون بقول اقوی و اصح نرجس است که معرب نرگس باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید انشاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی باشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمه حال سوسن عبادی مشاهده نمودیم که بتقریرات و تحریرات او این استیلای جهل و غرض و زمان جهالت اقتران مغرضین که در شق عصای مسلمین جدی داشتند و معادات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود فوزی عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش و گفتار آنان که امروز صرفه عالم اسلامیت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از اینحال نهایت افسوس حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم و در بند جامعه اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فریقین را بدان استناد است و مبین ضلالت و رشاد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة خلاصه آن منظور و مقصود مهم دهان را بسته و با هزار زبان خاموش نشسته دیده را ندیده انگاشت و سر حقه مشاجره را بگذاشت

سیدة بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمه حال او گذشت متولد شده مشار الیها محدثه بنت محدثه میباشد

سیدة الحلبیة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است و مصنف مشار الیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از و نموده

این زن در علم فقه وحدیث مهارت داشته وچون نام اصلی او شهده میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید ان شاء الله

سیده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست وششمین خلیفه از خلفای بنی عباس بوده وطغرل بیک سلجوقی او را تزویج نموده لکن قبل از زفاف طغرل بیک درگذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق اول پادشاه سلجوقی بر خراسان وعراق وآذربایجان استیلا یافت در سال چهارصد وچهل وهفت هجری ببغداد رفت وبا خلیفه قائم بامر الله بیعت کرد وخلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین لقب داد ودست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه نمود وخود رایت استقلال برافراشت برادر مادریش ابراهیم بنای طغیان گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند وکار ابراهیم را بساخت در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای دیلم در این بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر علوی خلیفه مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت واز او خواهش نمود که ببغداد آید ووی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه بغداد شد وبساسیری چون این خبر بشنید بگریخت ومهارش عجلی که بساسیری خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک موکب خلیفه را بدید پیاده شد وشرط زمین بوسی بجای آورد وپیاده در رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین وظاهر این است که این لقب نیز ضمیمه القاب طغرل بیک گردیده در هر حال خلیفه وطغرل بیک ببغداد آمدند واین در اواخر بقعده سال چهارصد وپنجاه ویک هجری بود وچون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک بر مسند خلافت نشست وامتنان کامل از او بهم رسانید در سال چهارصد وپنجاه وچهار سیده دختر خود را بزنی بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیده دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه از قبول مزاوجت ابا داشت عمید الملک کندری وزیر با کفایت طغرل بیک قائم را راضی نمود وچندی پس از عقد ونکاح طغرل بیک با سیده بطرف ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنه چهارصد وپنجاه وپنج طغرل بیک بعلت رعاف درگذشت

سیده

مادر مجد الدوله دیلمی از آل بویه بوده وچندگاه زمام حکمرانی وسلطنت را بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدوله دیلمی درگذشت پسرش مجد الدوله را که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند ومادرش سیده که زنی عاقله بود امور ملکی را کفالت ورسیدگی مینمود وبذل وبخشش وعدل وانصاف سیده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام واعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیده از وی بگریخت وبقلعه طبرک رفت ونیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدر بن حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال وتکریم را بجای آورد وبا عساکر آن سامان در ملازمت سیده متوجه ری گردید مجد الدوله بمقاتله مادر آمد اما مغلوب ودستگیر شد وسیده باز مستقلا بحکمرانی پرداخت وهمت بر آبادی بلاد ورفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست وبا وزیر بواسطه سخن میگفت وبا سفرای سلاطین محاوره مینمود وکلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه وخطبه بنام من کن واگر نمیکنی آماده جنگ باش سیده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم ومیدانم که سلطان محمود مرد عاقلی است ومیداند کار جنگ را ثباتی نیست فتح وشکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده واین هنر نیست واگر مغلوب من شود از ضعیفه شکست خورده واین برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتله با من اقدام ننماید ومن بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است تا باید از سر خصومت درگذشت خلاصه پس از آنکه سیده روزی چند به استقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و بار دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابوجعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود رونق و نظم ملک مجد الدوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا در اوایل سال چهار صد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را مسخر کرد و مجد الدوله و پسرش ابو دلف را با خواص او بگرفت و مقیداً بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شغب نام داشته چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را سیده لقب دادند اما بعد از چندی مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریه قبطیه است و ماریه قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس امیر اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و خود ماریه قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمه حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش درآمده و از مادر خود مستغنی

شده

شده باشد و اعراب بعضی از جواری را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریه اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را اگر از نتایج فکر و طبع خود اوست در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه   فزهی بهجته و تاه بصده
والشمس تطلع من فرند جبینه   والبدر یغرب فی شقائق خده
ملک الجمال بأسره فکأنما   حسن البریة کلها من عنده
یا رب هب لی وصله وبقاءه   ابداً فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب

گفت

فان بحت بالشیء عیون کثیرة   واضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنیه های مذکوره در اغانی و از خواننده های سلسله عباسیه بوده در بصره متولد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لؤی معروف به بنی ناجیه و از احرار بود اما چون مادرش کنیز بود و پدرش هم فرزندی او را انکار مینمود در قید رقیت افتاد و بقولی او را دزدیده فروختند و خاتونی از بنی هاشم او را مالک شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و آخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل رقیت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصة الرکونیه است که از ادیبه های اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد چون در نظم شعر ید طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم

اسم چند نفر مخدره از زنهای باعصمت عثمانیه است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرکز افندی
ارادت داشته در محلهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع وخانقاهی
بنا کرده است وبعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا مرد جسور مشهوری بود وچنانکه باید با شاه
سلطان رفتار نمی‌نمود از منصب وزارت عظمی معزول شد ومابین زن و
شوهر تفریق گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده

در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده ومشار الیها بعبادت وزهد
واعانت فقرا ودستگیری ضعفا اشتهار دارد وبانی بعضی ابنیهٔ
خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر واز مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام عزیزی رسید
این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی
گفته‌اند شجر الدر ارمنیه بوده ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصری وغیره بر اخبار
وترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت واین خلیل بکودکی درگذشت
وملک صالح شوی شجر الدر برادر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد وایوبیه مینامند وایشان زمانی لایق در مصر وشام
ویمن بل غیرها پادشاهی کرده‌اند وخدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده‌اند
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب که فی الحقیقه اول این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است ومجاهدات
وحروب او را از شدت شهرت ضرور اشارت نیست وفی الواقع ابر طایفه

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوی شجر الدر حکم انقراض دادند
واصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین
وبلدهٔ دوین منشأ ایوب پدر سلطان صلاح الدین وشیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد وچهل وهفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پرنس روا بر سر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضاً در دمشق توقف داشت ومدافعه را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد ووقتیکه بمحل موسوم بر اشموم طناح
رسید مرض او شدت کرد ودرگذشت شجر الدر که در صحبت ودر رکاب او بود
تدبیر مردانه نمود ودر اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید وکس فرستاد
توران شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد وبجدی طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور توران شاه تمام تکالیف
اردو بر قرار سابق بعمل می‌آمد وطبقات وکارکنان دولتی همه روزه
بدرگاه میآمدند وسماط سلطانی کشیده میشد وتمام احکام واوامر وقبض
وبسط وحل وعقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد وامور سلطنتی را التحسر
اداره نموده بود لاجرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت
واز دور ونزدیک احدی از آن حادثه استحضاری بهم نرسانید واگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون توران شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود واز ماجری مطلع گردید در
نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد ووقتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ
دمشق بتخت سلطنت مصر وشام جلوس نمود وآن روز دوشنبه بیست وهفتم
رمضان سال ششصد وچهل وهفت هجری بود آنگاه از قلعهٔ دمشق خارج شد
ذو القعده منزل کرد واز آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود ودر بیست ویکم
ذی القعده بمنصوره رسید وشجر الدر جمیع وظایف حکمرانی وتکالیف فرمانگذاری را
از آن وقت بتوران شاه که ملک معظم لقب یافته بود واگذار وتفویض نمود

ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بحریه را که در آنوقت عمدهٔ لشکر و جمرهٔ عسکر بودند تهدید نمود و
همچنین نسبت بشجر الدر رفتاری برخلاف مأمول پیش گرفت و او را تخویف
همی کرد و اموال و ذخایر پدر خویش از و مطالبه میکرد تا شجر الدر
بستوه آمده کس نزد بحریه فرستاد و خرمن عمر او را بر باد داد و خود بسریر
سلطنت مصر و شام جلوس نمود خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک صالح
نجم الدین ایوب گروهی از ممالیک خود را رعایت فوق العاده کرده در دوایر
دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشان
بحریه گذارده بود و شمار آن جماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام
نوشته اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت اند که بعد از سلالهٔ
کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک
عبارت از دولت همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک
صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و تحریض اعیان مصر برادرش ملک
عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان
به بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کرک
محبوس گردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آقای خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی
داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان
بحد زیادی بسیار کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون مرکز
دربار دولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این گروه را با خویشتن
در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشان را بحریه نهاد
ملک معظم تورانشاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره

متشکل

متشکل بود رسید نخست نسبت باین جماعت که هم بمرتبهٔ امارت رسیده
و نهایت استیلاء و بسط ید را در کارهای دولتی بهم رسانیده بودند اسائت آغاز
نمود و هم شجر الدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر
با کبراء امراء ایشان مکتوبی فرستاد و ضمناً چنین بر نگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
و توطیهٔ امور وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
هر روزه مرا اهانت و هلاکم تهدید همی کند و در هراس و وحشت می افکند جماعت ممالیک
که بعهد مولی و مالک رقاب خواجه در گذشتهٔ خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور جهت جامعه داشتند این حال را سخت انکار
نمودند و با یکدیگر همعهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت
هجری ملک معظم تورانشاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوب در دیار مصر بانقراض کلی رسید بعد از آنکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز
بود و بحریه حسب المواضعه چون تورانشاه را کشتند شجر الدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا
مینمود و نقش سکهٔ او باین عبارت بود (المستعصمیة الصالحیة ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر
که بر سر فرنگیان بود دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان
مدینهٔ دمیاط را استرداد نمودند و از پرنس رواد مقدم سپاه فرنگ چهارصد
هزار دینار نعلبها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت
حسب العاده برای ملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشارالیها بعد از ملاحظهٔ
اداء تکلیف از لشکر و رجال مصر جمله را بتشریفات گرانبها و خلاع نفیس نواخت

واحوال

واموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او
بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند و کرابیناب شام با مصر براه موافقت
نرفت و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که
این چه رای سخیف است و عقل ضعیف که زنی را بر تخت مملکت بزرگ از مسلمین
پادشاهی داده اید و در این وقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی را
که از معتبرین ایشان بود بسپهسالاری انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مذمت خلیفه از عراق بمصر رسید
عامه سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمة الدین ام خلیل شجر الدر
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ایبک سابق
الذکر را بشرط زناشوئی اختیار کرده و پادشاهی خود را بوی تفویض نمود
و تمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عز الدین
ایبک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجری الملک المعز
لقب داده با شعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت آل ممالیک است در مصر و این ایبک قریب هفت
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از ممالیک را خوار نمود و جمعیت ایشان را
پراکنده ساخت و قلاون و بیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند
و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف ایبک بشام گریختند و هم
گروهی بیشمار از ستمکاری و خونخوارگی وی بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر
بقتل او اقدام کرده و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
ششصد و پنجاه و پنج در حمام جام حمام نوشید و جهت اقدام شجر الدر بقتل
شوی خویش آن بود که بوی گفتند ایبک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم تزوج او دارد غیرت شجر الدر از این معنی در هیجان
آمد و یک روز که ایبک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را
که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

او را تمام کردند و در همان شب انگشت و انگشتری او را نزد امیر عز الدین حلبی
کبیر فرستاد و بفرمود تا بسلطنت مصر بردارند اما عز الدین جرأت نکرد و چون
این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین ایبک مقتول قصد قتل
شجر الدر کردند و ممالیک صالحیه که زرخریدان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج
سابق شجر الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس از آراء کبراء بر
سلطنت نور الدین علی بن ایبک قرار گرفت و او را الملک المنصور لقب
داده در حالیکه پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشانیدند و
شجر الدر را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خدام او که با شجر الدر
بر قتل معز الدین ایبک همداستان شده بودند بر دار کشیدند و سنجر
جوجری که سر دسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سایرین
بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجر الدر بود
بپاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی
بگرفتند و بعد از چندی ممالیک معز الدین ایبک باهم متفق شده علم الدین
سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن ایبک کرده بوده بود
بگرفتند و بجای او اقطای مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در
شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجر الدر بقتل آمد
و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را اعرابی که خود در زمان
حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بروزن سراقه زنی بوده است از قبیله همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است
مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکره قطبن دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام
غاشر افندی است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه و ناظم مناجاتی است که در تذکرهٔ فطین مسطور شده و صورت آن از قرار ذیل است

یا الهی که کلّم مستحق احسان ایله	کرم و لطفکی حمده فراوان ایله
نعت و مرثیه مناجات و ثنا پنشلری	سبب مغفرت اینه بو دیوان ایله
اکلایم نیک و بد خیر و شرّی بالجمله	بیلدیرور علم لدن بیر تحریر قان ایله
جمله ارباب کمالک نظرینه بلورم	نقد و ارائیسه نقصانی پنهان ایله
وزن و معنی دیلکراوله اذعار شرفک	شعرینی منتخب حضرت حسان ایله

الحق این زن را مرثیه های ممتاز است که زیور دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسالت مردان بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این زن در جنگ منتنگرو که طاغیان بر ناحیهٔ لوبین استیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و دولت عثمانی از این هنر مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دویم ماه شوّال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمّد بن الشیخ علی التّرکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبدالله بن علی الصّنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شغانین

بنا بر مسطورات کتاب تزیین الاسواق این زن از زوجات متوکّل خلیفهٔ عبّاسی بوده و کمال و جمال ابناز نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش از کشیشها

از کشیشهای ساکن دیری یکی از دیرهای بر شام و خود کشیش زاده و وقتی منظور نظر متوکّل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها اشتغال داشته گویند متوکّل روزی با یکی از ندمای خود بدیری که شغانین در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شغانین خلیفه گفت ای شغانین قدری آب برای من بیاور شغانین گفت سیدی آبی که در اینجاست از دریا چه است و لایق شما نیست اگر بجا نخود میتوانستم شما را سیراب کنم بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفت جامی نقره آب کرده آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه بشغانین گفت اگر من تو را خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم البتّه قول شاعر را شنیده اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبًّا	ثمّ لمّا ملکت صرت عدوًّا
این ذاک السّرور عند التّلاقی	صار منّی تجنّبًا و نبوًّا

متوکّل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد از آن بشغانین گفت امروز بکار دیگر میپردازد و با من باش کردم در بند مهر تست شغانین او را بغرفهٔ دیر برد و بر اکرام و احترام بیفزود خوردنی و شراب آورد چون متوکّل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شغانین عودی برداشت و بنای تغنّی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبًا منّی المودّة مرحبًا	و وجوه فداؤک لا عدمتک خاطبًا
انا عبدة لهواک فاشرب واسقنی	واعدل بکأسک عن جلیسک اذابی
فو الّذی رفع السّماء ملکتنی	و ترکت قلبی فی هواک معذّبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکّل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدین اسلام در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکّل گردید

شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلا از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ناسکه بود عرب بوده حسان با وی مایل و مفتون گردیده او را بزنی خواسته و ام فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از فقرا بکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن در اواخر مائهٔ دوم هجری زندگانی مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و به الحان خوش سخنان موثر میگفته از فرط دوستی بخدا میگریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که آب در دیدگانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد زهاد و اهل مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیهٔ آن مخدره را مینموده در ملازمت مشار الیها کرمیه بوده است وقتی از وی میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حب دنیا از دلمن خارج شده بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمی ندارند و مومنین را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یکصد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما راه سرای قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عباسی است و پیش در عنوان ام موسی و در تحت لغت سیده ذکری از وی شده از جواری ام ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش مقتدر بمسند خلافت بسیده ملقب شده در اواخر عمر علت استسقا او را عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع بآزار و ایذای او پرداخت و سر از پر و پا آویخت وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری واقع شده و در رصافه در مقبره که مخصوص خود او بوده مدفون شده

شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات است هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علایم تولد خاتم پیغمبران را که عبارت از خوارق عادات و حالات عجیبهٔ نورانیه باشد در مشاهده مشارکت نموده بدینجهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد و او شفا بنت عبد الله بن عبد شمس القرشیة العدویه و صاحبه رقیه نمله است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخچه با نمله منتر میخوانده و شفای بنت عبد الله در رعایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینموده و آنحضرت در خانهٔ مشار الیها قیلوله میفرموده بنا بر این شفا فراشی مخصوص وجود مبارک آن بزرگوار در خانهٔ خود ترتیب داده و آن فراش در خانوادهٔ شفا بود تا مروان آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیرهٔ عمر مینماید مسطور است که شفا بنت عبد الله چند تن را دید که آهسته و نرم قدم برمیدارند و بطوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زنان شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زهاد اند گفت کان والله عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت حرفش شنیده میشد و گاه راه رفتن

بسرعت قدم میزد و هنگام زدن بد کرد میباورد پس او زاهد حقیقی بود

(ست) شقراء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجه امیر روس بوده دار الست الشقراء یعنی خانه ست شقراء یک وقتی از ابنیه غالیه مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشارالیها روز سه شنبه بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک هجری درگذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفه اموی بوده بقول ابن اثیر جزری مادر پدر ابن شقرا دختر عبد الله بن جعفر الطیار میباشد

شقیقه

اسم مغنیه ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود میگوید

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی
بنو اللقیطة من ذهل ابن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطة بنو الشقیقة نوشته شود چه مشارالیها منظور است نه بنو اللقیطة و در اینجا خالی از مناسبت نیست که بگوئیم بنو اللقیطة در عرب منسوب بدختری هستند که حذیفة بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را هلاک مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و چون از نگاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در اوقیانوس مسطور است

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهائی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت رفته رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه نمود و بعد ها مراتب در محضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و هشت بود که شکرپاره را غفلة گرفتند و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز بردند و از آنجا بر ابریم نفی کردند گویند احمد آغا نام مامور اخراج و ایصال او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفتند و حرکت دادند شکرپاره خرج راه نداشت با احمد آغا اظهار کرد او ششصد قبجر باو داد شکرپاره چون نظرش بکیسه نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرائیست در اسلامبول) در اطاقی شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانه شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هی کافر پیش من قسم میخورد پول شام شب ندارم ببین چه مکنتی از و بدست آمده همه اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب بر شلب بروزن حلب و آن ایالتی بوده است

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیبه مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از نتایج افکار شلبیه است درجه فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الآبیه ‌ ‌ ولقد اری ان الحجارة باکیه
یا قاصد المصر الذی یرجی به ‌ ‌ ان قدر الرحمن دفع کراهیه
ناد الأمیر اذا وقفت ببابه ‌ ‌ یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا ولا مرعی لها ‌ ‌ وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب وکانت جنة ‌ ‌ فاعادها الطاعون نارا حامیه
حافوا وما خافوا عقوبة ربهم ‌ ‌ والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق داشته و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانه شموس در عماری که میساختند تن بعملگی در داده که گاهگاه از روزنهای آن عمارت روی معشوقه خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها ‌ ‌ حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصراری بشرب خمر داشته و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر او را چند بار حد شرب خمر زد و سودی نداشت و رشادتی که از او در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت و مردانگی او را نواخت و توبه داد ایا او حقیقة توبه کرد یا نکرد خدا دانا است در سرکان توبیرکان که از متنزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری است گویند قبر ابو محجن است که جایی است که با آن صفا باشد در بهار و تابستان خضرت اشجار و ازاهیر و جریان میاه و انهار و وضع جبال تماثیلی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور قرب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال می کنند و غالبا چون آنها را دست رسی بلعل رمانی نیست با سبز خانگی ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بخیال لب بر میبرند و از سبزو توان کفت کرد استی آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن او خبر میدهد و اهل سرکان و توبیرکان درویشها را آسوده دارند چه بخیرها راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل بوده و در انباء ابن حجر درج است وفیات سال هشتصد و سه ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت کرده ابن حجر از وی اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحب سلطان بوده بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته رباعی مسطور در ذیل را در مدح مرحوم حسنعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

کفته است

شهزاده حسن دلبر و لشکر شکر است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خرامان سرو است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهده الکاتبه

شهده بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهت علو اسناد او خلقی کثیر از وی اخذ حدیث نموده اند جد اعلای او عمر بوزنکری معروف است ابن خلکان کوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطروانی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال انها از مشاهیر فضلای مائه ششم اخذ علم کرده و اجازه کرفته و از وی نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه کرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او بر اکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت کفت اما پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در کذشته است

از اعیان ادبای عصر شهده الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهة انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسیه ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و مدرسه داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا مشار الیه شهده را بزنی باو داده ولادت ثقة الدوله در سال چهار صد و هشتاد و پنج

هجری و وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون در کذشت در همانخانه که داشت او را دفن کردند بعدها که زوجه اش وفات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیده حلبیه مشهور بوده و پیش از این در حروف سین اشاره بدان رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزه درس فاضل کاشغری حاضر شده و از وی اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سابر بن اجازت کرفته صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر کوید استاد من علم الدین نزد سیده حلبیه شهده درس خوانده و میکفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیده حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده کویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیکر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی کوید شهده مادر عاتکه مغنیه است که ترجمه حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرکان زنان عالم است حق تعالی او را بمرتبه عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قطب عالم امکان بوده اند و اینک واپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفه الله فی الارضین و حجة علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن مخدره
عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلم گفته اند

و ان غلاماً بین کسری و هاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلاف است در اینکه حضرت شهربانو
و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده با آن اسیری صوری
که از هزاران آزادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند
در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند
و جمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را معین کرده اند
گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای
پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند
و در راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صداعها
بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از
وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسری در عهد
خلیفهٔ ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها را
تقویم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود
حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر نیای اعلای خویش خسرو
پرویز بزبان پهلوی بد گفت که اگر او بنامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله
توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی نمیدانست گمان
کرد باو دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز
نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند
غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود
که گرامی هر قوم را گرامی دارید ایشان شاهزادگان فارس میباشند
حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت
تا هر کس را بر گزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار
در این مقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاوره
گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب
و مشرق ری مزار بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله
مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران
و خلیفهٔ مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب از طرفین معلوم
میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلم
از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در
زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد
اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در
اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس درگذشت رضوان الله علیها و
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است یزید
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت
سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف
مجموعهٔ مشاهیر النساء در ترجمهٔ حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر
اکاسرهٔ ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر با دو خواهر
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلم او را بگرفت و
استیلاد نمود و از وی علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع
الابرار و سیرهٔ حلبی و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است
که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر
و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلم هم صحبت و همبستر شد از آن دختر
که در خانهٔ عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله ولادت یافت
و از آنکه در خانهٔ محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلم بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین علیه السلام ظاهر گردید وچون این سه بزرگوار که از سادات تابعین وفقهاء آن طبقه میباشند در علم وورع بر اقران فائق گشتند اهالی مدینه که از استیلاد سراری واستفراش جواری احتراز داشتند سپس در آن کار رغبت نمودند

ودر بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلام غزاله یا سلامه یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده ومنافاتی نخواهد داشت زیرا که شهربانو اسم اصلی آن مخدره وغزاله وسلامه وغیرها اسم عربی اسلامی اوست ومخصوصاً معمول بلکه مستحب بوده است که بردگان را تغییر اسم میدهند ونامی مجدد میگذارند وحضرت شهربانو بالبدیهه در صورت نسبت باسلامیان سمت بردگی داشت اگرچه در معنی بر همه آزادهای پردگی مقدم بود

و شهربانو را شاه جهان و شاه زنان نیز خوانده اند

شيماء

دختر حلیمه سعدیه شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده ومحبت مفرطی بر آنحضرت داشته واز آنرو گفته است

یا ربنا ابق اخی محمدا　　حتی اراه یافعاً وامردا
ثم اراه سیداً مسوداً　　واکبت اعادیه معاً والحسدا
واعطه عزاً یدوم ابدا

مشار الیها هم زمان شباب وکهولت وهم اوان بعثت ونبوت وهم ایام غلبه وفتح وفیروزی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را دیده وارجوزه مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجهة مشغول ساختن آن بزرگوار سروده

هذا اخ لی لم تلده امی　　ولیس من نسل ابی وعمی
فدیته من مخول معمی　　فانمه اللهم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است ولقب مشار الیها بوده اسمش جذافه یا جدامه است

حرف الصاد

صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است وکلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه وآله است که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده اند لیت شعری ایتکن صاحبة الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب ودر وقعه جمل که نزد اهل خبر معروف است رجال بنی ضبه این رجز میخوانده اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل　　ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعه جمل بر شتر نری که عسکر نام داشت سوار بود ومخصوص همین وقعه آن شتر را براو اهدا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل وعایشه صاحبة الجمل گفته اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب رقیقه بنت ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابی دیده واز آنجهت اورا صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبد المطلب است که او نیز خوابی در باب وقعه پدر خود دید واز آنرو باین لقب ملقب گردید

صاحبة النعامة

گویند زنی فقیر وبیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت مینموده اند روزی در صحرا شترمرغی دید صمغی غلیظ که آنرا صعرور میگویند خورده وگلوی او را گرفته از حرکت بازمانده وخوابیده زن بیچاره گمان کرده شتر است اورا گرفته با معجر خود بدرختی بست وبقبیله آمده شادی کنان بآواز بلند گفت بعد ها در هنگام نقل وکوچ براعانت شما محتاج نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده واحمال خود را با آن حمل خواهم کرد وزیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شترمرغ متوجه شد اتفاقاً شترمرغ آن لقمه گلوگیر را ابلع کرده وراحت شده خود را بنحوی از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب وتأسف

بماند هم شترمرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد
از آن هر کس بچیزی که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت
کصاحبة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشترمرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد
و نظر بفایده شرح مزبور نگاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
طاب ثراه خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا
و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمهٔ حال او را بدرستی ننگاشته اند
همینقدر گفته اند بکمال و دانش رغبتی داشته و خط را خوب مینوشته لطف
طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم
لطفت نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس که به بیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند
جان و ایمان برای معشوق است   جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه
بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمهٔ حال او نگاشته شد
صالحه بنت الملقن را صالحه ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی
بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ
حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان
سنهٔ هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجهٔ ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت
و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخله مینموده و اکثر ارکان دولت و کارگذاران طوعا
اوامر و نواهی او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی‌پیچیدند چون شوهرش
ملک حکم مستنصر در گذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب به المؤید بالله گردید
بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود و بدرستی از عهدهٔ امر خطیر
و کار بزرگ مملکت داری بر نمی‌آمد آرای امنا و رجال دولت بر آن
اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و امور
حکمرانی را اداره کند و او باین شغل شاغل پرداخت و کارها را بوجهی
لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را از این زن نموده اند

صدفی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زاده است که در سال یکهزار و
هشتاد و نه وفات کرده در جوار زاویهٔ امیر بخاری که در ادرنه قپوسی (در اسلامبول)
واقع است بخاک رفته این زن از ادیبهای اسلامبول بشمار می‌آید در الهیات
نظری داشته و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار بوده از آنکه پدرش دو دفعه
بقضاوت اسلامبول مأمور شد در محل معروف به ایوب معزولا وفات
کرد دخترش صدفی قادین قطعهٔ ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زاده افندی ایدیجك عزم جنان
اغلدی انك ایچون ماتم ایدوب انس ایله جان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدفی انك
قاضی زاده یه اعلای ارم اوله مکان

بیست و پنجسال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدفی امة الله
قادین هم در گذشت و تاریخ فوتش را (صدفی فاضل ۱۱۱۵) گفتند و در
حرف الف در عنوان امة الله ذکری از او شده و قطعهٔ نیز از افکار
ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از افرادی که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بوده

حلیس نام از قبیلهٔ بنی عذره واوست که گفته است (لاناقة لی فی هذا ولاجمل) واین گفته مثل شده وشرح آن از اینقرار است که صدوف العذریه در تحت ازدواج زید بن الاخنس العذری بوده وزید اززن دیگر دختری داشته است فارعه نام ساکن در خانهٔ دیگر وقتیکه زید سفر کرده در غیبت او دخترش فارعه نام مردی از اهل قبیله که موسوم به شبیب بود سری وصحبتی بهم رسانید وهر شب بر یکی از شترهای زید خود سوار میشد ونزد شبیب میرفت زید در معاودت از سفر خود در عرض راه بکاهنی برخورد وکاهن برایما بر او فهمانید که امری خلاف عصمت در خانوادهٔ او واقع شده زید چون بخانه رسید بغضب در صدوف دید وبدگمانی خود را در حق او بوجهی اظهار داشت صدوف که از کار فارعه باخبر بوده دانست که امر بر زید مشتبه شد برای دفع اشتباه وبرائت ذمت خود گفت لاناقة لی فی هذا ولاجمل و معلوم نمود که مرتکب خلاف فارعه بوده است نه او از آنوقت این کلام مثل گردید ودر مقام برائت ذمه استعمال کردند ویکی از شعرای عرب گفته است

وما هجرتك حتی قلت معلنة   لاناقة لی فی هذا ولاجمل

اگرچه بسیاری از شعرای عرب این مثل را تضمین کرده اما بتصدیق صلاح الدین صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدهٔ نظم وتضمین آن برنیامده وی میگوید

استغفر الله ابن الغیث منفصلا   من بره وهو طول الدهر متصل
من حاتم عد عنه واطرح فبه   فی الجود لا ابواه یضرب المثل
ابن الذی بره الالاف یتبعها   کرائم الخیل ممن بره الابل
لو مثل الجود سرحا قال حاتم   لاناقة لی فی هذا ولاجمل

ومؤید الدین ابو اسمعیل الاصفهانی المعروف بطغرائی در قصیدهٔ خود که بلامیة العجم اشتهار دارد گفته است

فیما الاقامة بالزوراء لاسکنی   بها ولاناقتی فیها ولاجملی

وصلاح

وصلاح الدین شارح این قصیده رشیقه در شرح این بیت صدوف را عدویه مینویسد واین مباین است باقول صاحب مجمع الامثال والصدوف مینویسد واین نیز باگفته صاحب قاموس که بی الف ولام ضبط کرده مباینت دارد

وصدوف نیز یکی از مشاهیر نساء با جلالت بوده واز همسری با اعاظم استنکاف داشته وا با مینموده آخر در حبالهٔ نکاح عمرو بن حمران الجعدی در آمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول شمار می آید واز قرار مسطورات تذکرهٔ فطین دختر محب افندی بکلکچی ورزوجه شیخی موسوم برفعت بیک بوده ابیات ذیل در تذکرهٔ مزبوره از و بنظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشمه دیردم دخی بو دردده کوکل آه بکا
بنه دوشدك یکی بر درده کیم ایواه سکا
باغلایوب زلفی ابله بو کیجه محکم طوتیدم
اسکی دیوانه دیدی ای کوکل اولماه سکا
نیچه بز داه بجاره کیده جکسین یاهو
بیلدیر طوغری بولی حضرت الله سکا
دون کوروب خال دکرکونی ایتدك انضا
غالبا ایتمش اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا ازدلك کیمسه یه اظهار ایتمه
کون اولور یاردم اید دبردل آگاه سکا

صفوت درسال هزار ودویست و... هجری وفات کرده در مقبرهٔ پدرش در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از خانوادهٔ نبوت وعمهٔ محترمه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده است او وحضرت خدیجه وعایشه

واسماء

و اسمای ذات النطاقین و اعجایز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه
خلاف خواهرهای خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و بره دست از وضع
جاهلیت کشید و پیرو دین مبین گردید و بود تا سال بیستم هجرت در آن سال
در خلافت عمر درگذشت ابن زن ادیبه و عاقله و اهل فصاحت و بسالت
بوده و در حرف الف در عنوان اروی ذکری از وی رفت حضرت عبد
المطلب را شش دختر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در اواخر عمر پدر با شارت
وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفیه عبارت است
از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بلیل　　علی رجل بقارعة الصعید
ففاضت عند ذلکم دموعی　　علی خدی کمنحدر الفرید
علی رجل کریم غیر وغل　　له الفضل المبین علی العبید
علی الفیاض شیبة ذی المعالی　　ابیک الخیر وارث کل جود
صدوق فی المواطن غیر نکس　　ولا شخت المقام ولا سنید
طویل الباع اروع شیظمی　　مطاع فی عشیرته حمید
رفیع البیت ابلج ذی فضول　　وغیث الناس فی الزمن الحرود
کریم الجد لیس بذی وصوم　　یروق علی المسود والمسود
عظیم الحلم من نفر کرام　　خضارمة ملاوثة اسود
فلو خلد امرؤ لقدیم مجد　　ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان مخلدا اخری اللیالی　　لفضل المجد والحسب التلید

و از بدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان
حماسه

الا من مبلغ عنی قریشا　　ففیم الامر فینا والامار
لنا السلف المقدم قد علمتم　　ولم توقد لنا بالغدر نار
وکل مناقب الاخیار فینا　　وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح و تقدم بنی هاشم

بر بنی امیه یا بو سفیان در مقام تعریض گفته است و چون عرب در جاهلیت
عادت داشتند با قومی که عهدی ببندند اگر آن قوم نقض عهد مینمودند
آتش سوزانیده و در آتش با ولعن و نفرین میکردند میگوید و لم توقد
لنا بالغدر نار
باید دانست که عرب آتشها داشته اند و هر یک را اسمی بوده از آنجمله است
نار التحالف و نار الاهبة و نار القری و نار الاسد و نار الصید و نار البیض
و نار الاستمطار و نار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن
عهد و خوردن سوگند در حفره روشن میشد و گاه قدری نمک بر آتش میپاشیدند
و آن صدا میکرد و اسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند و نار
الاهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنگ بود و نار القری آتش ضیافت که
در مهمانی اشراف محض اعلام بخلق می افروختند و نار الاسد آتشی بود که در
گذشتن از جنگلهای شیر دار غالبا روشن میکردند که از شر آن در مأمن
باشند چه شیر از آتش میترسد و از بیمش دور او را اهب گفته اند و نار الصید
برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود و نار البیض بجهت پیدا کردن تخم
شترمرغ و نار الاستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باینوضع
که در خشکسالی بدم و گوشهای گاوها یا بینهای آنها شاخه های درخت
سلع و عشر بسته سر شاخه ها را افروخته بر تپه ها و فراز کوه بجاهای صعب
میبردند و آن اشتغال را بلمعان برق تفأل میزدند و مترقب نزول باران
میشدند و دو بیت مسطوره در ذیل از این عادت و قدح و ذم آن حکایت
میکند

لا در در رجال خاب سعیهم　　یستمطرون لدی الازمات بالعشر
اجاعل انت بیقورا مسلعة　　ذریعة لک بین الله والمطر

و شعر مسطوره در ذیل نیز از همین مقوله و منهی از این است که گاوها و حشمی
در سالی که خشکسالی بوده با وجود سلع و عشر سخنی کشیده اند و آن
شعر این است

سلع ما ومثله عشر ما   عائل ما وعالت البیقورا

عائل آنست که اسباب عیله گردد وعیله بمعنی درویشی است وابو عبید عیسی بن عمر که از ائمه علم ادب است گفته من خود معنی این بیت فهمیدم و نه کسی را دیدم که فهمیده باشد واین را ابن هشام در مغنی اللبیب در باب هاء زایده بیان نموده است ومناظرات در این باب هست که خارج از قصد ماست

صفیه مرثیهای متعدد برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله دارد واز آن جمله است منتخب مرثیه که احمد دحلان مکی در دنا الیفی خود که متعلق است بسیره وغزوات رسول اکرم صلی الله علیه وآله وطبع کرده درج نموده وآن این است

الا یا رسول الله کنت رجاءنا   وکنت بنا برا ولم تک جافیا
وکنت رحیما هادیا ومعلما   لیبک علیک الیوم من کان باکیا
فدی لرسول الله امی وخالتی   وعمی وخالی ثم نفسی ومالیا
فلو ان رب الناس ابقی نبینا   سعدنا ولکن امره کان ماضیا
علیک من الله السلام تحیة   وادخلت جنات من العدن راضیا

وراضیا در آخر شعر آخری اشاره است بر آیه شریفه ولسوف یعطیک ربک فترضی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در نزول این آیه مبارکه فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امتم من بعذاب جهنم معذب شود

از قراریکه در اسد الغابه واصابه نگاشته شده صفیه ابتدا از وجه حارث بن حرب برادر ابو سفیان بوده بعد از فوت او برادر حضرت خدیجه الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود وزبیر بن عوام وسایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند وسایب در عهد صبی چون بکارهای طفولیت میپرداخت وصفیه را راحت نمیگذاشت لهذا میفرمود

یبنی الشائب من خلف الجدر   لکن ابو الطاهر زبار امر

ومقصود

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که دیده ما بمناسبت اکبر اولاد خود مکنی بابو عبد الله گردید وزبار مبالغه زبر است که بمعنی شدت وقوت باشد وزبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت وتادیب زبیر مستقیما بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را انتظار داشت بصفیه عتاب کرده گفت اولاد خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزه ذیل را درجواب بنظم آورد:

من قال انی ابغضه فقد کذب   وانما اضربه لکی یلب
ویهزم الجیش ویاتی بالسلب   ولا یکن لماله خبا یخب
یاکل ما فی البیت من تمر وحب

ودر صورتی که کذب ویلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء یخب جایز وازقبیل کتب وعرب است در شعر متنبی که میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب   فمعنا لامرا امیر العرب

اما بسالت وجرأت صفیه چون فصاحت وبلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید اول زنی که از زنان مسلمین غزا وجهاد کرد صفیه بود در وقعه خندق که آنرا وقعه الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان وصبیان در درون حصاری از حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یک نفر یهودی دشمن در اطراف حصار راه میرفت صفیه بحسان گفت بیرون آی واین یهودی را بکش که میترسم قوم خود را بما راهنمائی کند وصدمه بما وارد آورد وچون مردان ما همه در مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد وکسی برامداد واستخلاص ما نخواهد آمد حسان که مردی کم جرأت بود گفت ای دختر عبد المطلب تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهودی را کشت وچون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسان گفت اینکار را تو صورت ده حسان باز اظهار خوف نموده باینعمل نیز اقدام نکرد

صفیه

صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها دختر بزرگ و رئیس
خیبر حیی ابن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحه کنانة بن ابی حقیقه از بزرگان
خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصه
دحیة بن خلیفه از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگ زاده قوم خود بود
و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلیفه او را بحضرت رسالت پناهی واگذار
کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در جرگه حلائل مطهره خود منسلک فرمودند
نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد
این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش
باو گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم باشی و یک سیلی بصورت او زد آثار مسطورات مسامرات
محیی الدین ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده
در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صفیه را
بهمراهی بلال بخدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد
که کشتگان یهود در آنراه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال
او بگردید و نهایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة للعالمین مشرف
آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را
بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر جگر تو درشت است
این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد
و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حیی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چو وی یکی اختر
(بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام)
شه آن نگار شکر خنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

روانه

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرحی دل او را ز عنبر و شکر
بلال برد پری را ز رزمگاه و پری
بشد بسان پری دیده تابش از منظر
رسول شد چو ز بیرحمی بلال آگه
ملال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آورد گاهش آوردی
دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر

صفیه بنت شرف الدین

محدثه بوده است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجه
شیخ بهاء الدین ابن العز عمر مشار الیها از مشهوران عصر صلاح الدین
صفدی میباشد و از ابن عبد الدائم محدث روایت حدیث کرده و مسلم
شریف را نزد وی نموده خیلی عمر کرده روز چهارشنبه از ایام معدوده
یعنی از عشره اول ماه ذیحجه سال هفتصد و چهل هجری درگذشته است

صفیه بنت مجد الدین

پدرش امام مجد الدین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الازدی
از مشایخ محدثین و خود محدثه بوده است معروف بست الشام از ابن عساکر
محدث و اصحاب یحیی الثقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدین
البرزالی اسناد صلاح الدین صفدی از مشار الیها استفاده نموده
صلاح الدین گوید صفیه بنت مجد الدین زنی بود از اهل صلاح و برکات
در آخر عمر قصد زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینه
منوره داعی حق را لبیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی
گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولدش در سال ششصد و
چهل و هفت و وفاتش در ماه ذیقعده سنه هفتصد و چهار هجری
اتفاق افتاده

صفیه

صفیهٔ بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیهٔ بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری متولد شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کسب علم نموده از اشخاصی که محدثهٔ مشهوره اسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیهٔ الباهلیه

یکی از شاعره های خماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیهٔ شوهر خود گفته و در باب مراثی دیوان حماسه درج است

كنا كغصنين في جرثومة سمقا
حينا باحسن ما يسمو له الشجر
حتى اذا قيل قد طالت فروعهما
وطاب فيآهما واستنظر الثمر
اخنى على واحدى ريب الزمان وما
يبقى الزمان على شئ ولا يذر
كنا كانجم ليل وسطها قمر
يجلوا الدجى فهوى من بينها القمر
فاذهب حميدا على ما كان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیهٔ زاهده

از نساء زاهدهٔ ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و ببرکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشته و قوتلق ترکان خاتون خواهر رضاعی سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیهٔ زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارت

بزیارت او میرفته و در یکی از زیارتها سراج الدین قمری شاعر ماهر را با خود بمحضر صفیه برده و در هنگام صرف غذا واقعهٔ واقع شده که چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

صفیه

دختر جمال الخلوتی که از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان بایزید خان ثانی سلطان عثمانی جمال الخلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزله میشد و طاعون مردم را هلاک مینمود جمال الخلوتی از جانب شخص سلطان و قاطبهٔ علما و صلحا مامور شد که بمدینهٔ منوره رود و بروضهٔ مقدسهٔ نبویه متوسل شود و دفع آن بلیات را ملتمس کرد همان روز که مشار الیه عازم شد و با سکدار قدم نهاد همه بلاها دفع شد و دیگر کسی آسیبی ندید و این دلیل بزرگواری و ترقع مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیك و فروتنی که داشت گفت من چقدر مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صدماتی که مردم اسلامبول میکشیده اند بواسطهٔ بودن من در میان آنها بوده چه تا پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند رحمت بر آن نهاد پاك باد خلاصه او ترك عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانهٔ خدا نمود و در حوالی جانام راه سرای قرب پیش گرفت و ترویج صفیه بسنبل افندی بر حسب وصیت او شد و سنبل افندی از اخص خلفای جمال الخلوتی بوده است

صفیهٔ خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابه او منحصر بصفیه خاتون بوده بعد از جلوس همشیرهٔ سلطان مسماة باسماخان سلطان چند تن کنیزك ماهرو برای سلطان فرستاد و او در جمع جواری زاید الوصف اهتمام نمود چندانکه جاریهٔ حسنائی نبود که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی

بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مرادخان نتوانست با کنیزکانی که
اسماخان سلطان باو هدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نوربانو
خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری
و سایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند باخذ و ضرب تهدید نمود
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بسته اند و عقد را آورده گشودند
بعد از آن اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفته را ما نمیدانیم
و میگوئیم العهدة علی الراوی

وصفیة بنت بجیر وصفیة بنت بشامه وصفیة بنت ثابت وصفیة بنت
الخطاب وصفیة بنت شیبه وصفیة بنت ابی عبید وصفیة بنت محمیه
چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز بهمین اسم هستند
که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بوده و از اولاد آنحضرت عمر
و رقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند
صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابو الفدا گفته اند
و شرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیاتی را که باسم ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی
بضاحیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از
حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هر جا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک
موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید قبل از اسلام ضباعه
عامریه در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه درگذشت عبد الله بن
جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شان او را تزویج کرد اما چون او
میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست مینمود عبد الله
بن جدعان گفت ترا از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه
بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار
ترا واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بگوئی در
مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنابی تابیده
امتداد دهند سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه اجلها الله
تعالی پردازی بعد از آنکه باین شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد
هشام بن مغیره او را بگرفت و اولا از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود
ثانیا زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تابیده در میان دو کوه
اخشبان امتداد دهند ثالثا بیت الله را حکم کرد بمشار الیها
واگذارند تا در خلوت عریانا طواف کند
مطلب ابن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عریان طواف میکرد
کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنابرین از مطاف خارج ننمودند
و طواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد
و میگفت

اليوم يبدو بعضه او كله   وما بدا منه فلا احله

و با موهای خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او
دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او درگذشت
و ضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینه منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بزوجیت او میل فرمودند و مطلب ابیشرا و سلمه بن هشام اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف شد

سلمه بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکه معظمه بحالت ناخوشی مانده تا بعد از وقعه خندق مهاجرت بمدینه را موفق شد و مادر او این ارجوزه را با او خواند

لاهم رب الکعبة المحرمة	اظهر علی کل عدو سلمة
لهٔ یدان فی الامور المبهمة	کف بها یعطی وکف منعمة

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات کرد ارای جلالت قدر بوده اند ضباعه نام داشته یکی ضباعه عامریه که شرح حال او گذشت دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ام العطیه الانصاریه سیم ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر یازده حدیث شریف روایت شده و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا	فلا یک موقف منک الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده و شاعر قطامی چون بدست زفر یدر ضباعه گرفتار و اسیر شده و بتوسط ضباعه خلاصی یافته و با اعطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور را گفته است و آن خالی از هجنه نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهوره از مغنیهای عباسیه که در سلک جواری امین خلیفه منسلک بوده و او را واقعه غریبه ایست که شرح آن از اینقرار است

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و طاهر ذو الیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور خواند تا بخواند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنی کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا
و ایسر جرما منک ضرج بالدم

از آنجا که ذکر الایش بجنون در شعر بود امین را بد آمد و متغیر شد و ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارقها	ان التفرق للاحباب بکاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم	حتی تفانوا و ریب الدهر عداء

چون این اشعار نیز بمفاد وقت اشعار میکرد امین ملکه شده بضعف گفت ای غیر از این بیتهای شوم شعری نمیدانی بار سیم این اشعار را تغنی کرد

اما و رب السکون و الحرک
ان المنایا کثیرة الشرک
ما اختلف اللیل و النهار و ما
دارت نجوم السماء فی الفلک
الا لنقل السلطان عن ملک
قد زال سلطانه الی ملک

امین کویا استنباط کرد که این ابیات بیان حال و مآل اوست زاید الوصف افسرده شد و ضعف را از حضور خود راند و در همان وقت قدح بلوری که از ود در مجلس بود و مصنع نام داشت بخوردن پای شکست و بر ملالت امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشته وقت زوال است و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصباح

یعنی روشنائی صبح و ام الخیر خدیجه محدثه که پیشتر ذکر او شده بدین لقب خوانده اند

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد در سنهٔ ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت است مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حبالهٔ نکاح ملک ظاهر پسر عم خود درآمد و از وی محمد نام پسری بوجود آمد و چون نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهدهٔ امور ملکی بر نمی آمد لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جدهٔ او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون ملک ناصر نوادهٔ او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جواری ابوبکر و مادر معبّر مشهور ابن سیرین است

حرف الطاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از کمال حظوتی که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال او بدرجهٔ رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور اسکنه الله فی دار السرور در تذکرهٔ نقل مجلس که در حقیقت ترجمهٔ احوال

اماء شعراست بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است که آواز مرتبه اش گوش زهره و مشتری را کر نموده و طنطنهٔ جاهش هور را در پردهٔ خجلت نشانده ستارهٔ طالعش ماه آسمان را نوربخشا و کوکب بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و گلشان عفت دار السلطنهٔ اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است بسلیقهٔ من حسب الامر قبلهٔ عالم دو سال پیش عماری در دار الخلافهٔ طهران محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف کروری خرج آن بنای عالی و صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوا که بنی نوع انسان را اما دراست تا امروز صالحه و مقدسه باین خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده اگر فخر نوانش خوانم بجاست و اگر شاه زنانش گویم روا چون شأنش زیاده از آن است که بتحریر آید در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگانست ترجمهٔ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان امسال کتابی ترتیب داده ام موسوم بپروردهٔ خیال و آن نسخهٔ بسیار خوبی است و تاج الدوله با دقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است

(انتهی)

نواب اشرف امجد والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه نور الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشان میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجهٔ ایشان نمیداند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرب او در حضرت خاقانی و منتهای میلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حق تعلیم و سمت پدری نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدام حرم خاقانی دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب دادند و عنبرچهٔ مرصع بریسم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود که امپراطور روس برای آغا باجی دختر ابراهیم خان شوشی که آنهم از زوجات بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نگاشته شد هدیه فرستاده تختهٔ آن زمرد بسیار درشت و دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچهٔ گران بها را بهشتهزار تومان خریدند و در موقع مزبور بذل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان بمیرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکر را تاج الدوله این دو بیتی را بنظم آورد

بتاج الدوله چون داد لقب شاه | گذشت از آن سرم از طارم ماه
همیشه بخت با او هست و بود | کسی با ذات غیر از سایه همراه

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسد الله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر خانلر خان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود دختر جعفر خان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلی خان نوائی او را بزنی گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبهٔ قایم مقامی یافت میرزا ماه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب بمنشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زینب حسنی بیک نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت گرک یراق آن دستگاه شمرده میشد و او لباسی متوسط و مرکب از زنانه و مردانه میپوشید و میخواست

خود را

خود را خواجه مادرزاد بخرج دهد

آقای میرزا تقی علی آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان میفرماید

این جهان گوئی که خود حسنی بلاست | پیره بکر و بیوفا و بدرگ است

از مراحم مخصوصهٔ حضرت خاقان خلد مکان در بارهٔ تاج الدوله آنکه از روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه و کل خانوادهٔ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادگانها که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت طوری فراهم که مزیدی بر آن متصور نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاء ظریفه نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانداریها متعدد برای هر یک نفر اخور موجود و مهیا بود

میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شمس الدوله دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد حرم و اطاق مرصع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پشتی مرصع مخده و مسند مرصع متکاها مرصع تنگها مرصع آینه ها مرصع مجمرها مرصع و پرده ها مروارید دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید میگفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه خاقان بکفته آوردند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد

تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال رسید شاهزادهٔ شجاع السلطنه با اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

التفات

التفات و عنایات خسروانی از ساعت سعید آن عقد بوده بر هم زدن آن روا نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبد الله خان معمار باشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمّام مشتمل بر تالارها و آینهٔ متعدّد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت نبودند مگر دختر آقا محمد رضا موسیقی‌دان ملقب به شاه ویردی خان که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودن و بیگم رستم آبادی ملقب به یار شاه و چند نفر دختر جواهرپوش که کارشان ساز و آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار میدارد که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشار الیها از دفتر برات صادر میشد و بقیهٔ اوضاع را بهمین فقره قیاس باید کرد تاج الدوله از برکت تربیت معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب نشاط در نویسندگی مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امام زاده قاسم تاج الدوله و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بناخوشی وبا مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا در گذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کسی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد
خوب شد بر تو نیامد آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر شاه سلامت دولت پیر مغان برجا

امّا نتایج

امّا نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پیش که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

و لها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

و لها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند شاید ز ره لطف نوازی خادم را

امّا نوّاب تاج الدوله که تاج الدولهٔ ثانی میباشند از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه) دام ملکه مجلّله ایست عقیله و عاقله و معظّمه ایست نبیله و کامله پدر نامدارش مرحوم شاهزادهٔ غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه از پادشاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این حد عظمت و شرافت و حشمت دارای هر گونه اختصاص و مرتبت میباشد بخوانائی و دانائی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را از این بطن طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص فرمانفرمائی و مملکتداری از ناصیه‌اش لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد یافت و چیزی نگذشت رسماً اینخبر را انتشار دادند و بلوازم آن کار از هر جهت پرداختند امّا افسوس که آن غنچهٔ نوشکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد و از این گلستان نقل کرده رخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحهٔ غم افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنهٔ هزار و دویست و هفتاد

وسه

وسه هجری و سال دهم شهریاری شاهنشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند)
اما شادی فتح هرات بظاهر و در بیرون بود و آن غم در باطن و اندرون
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را　　ما درون را بنگریم و حال را

والحق سانحه بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده بر این طول دهیم
غمی را تجدید نموده ایم و بر الم افزوده رضا بقضای الهی داده از این مرحله در
گذریم و راه تسلیم سپریم

هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصه شاهانه و مزایای
مخصوصه خود در حرم جلالت خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و
عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملا مرعی
و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالها

طبقه

گویند از بنات بادانش و درایت عرب دختری بوده مسماة بطبقه
و مردی موسوم بشن که عقلی کامل داشته او را در حباله نکاح آورده
بنا بر این گفته اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر درخور یکدیگرند
و این گفته از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که با هم کمال تناسب و موافقت و موازنه
آید میگویند وافق شن طبقه

در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مردی عاقل بود در همه جا جستجو
مینمود تا دختری دانا بدست آرد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم دهکده بر اسب خود سوار شد و بیرون
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند
باو گفت تو مرا میبری یا من تو را ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سؤال
در حالتی که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد قدری دیگر راه

طی نموده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت
بر اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده
گفت عجب ساده مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه آن را از کاه
جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آن را چگونه خورده اند شن باز
ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازه رو بروی آنها نمودار شد شن
از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو
جاهلی ندیده ام بینی که بگورستانش برند و پرسی مختصر آن مرد شن را یکباره
ابله و احمق بجای آورده اما از آنجا که در همان قریه سکنی و خانه داشت روا
ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانه خود فرود آورد و او
دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمان کیست گفت مردی است نهایت احمق
چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت
حمق او از چه معلوم است آن مرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر بپدر گفت
پدر این مرد احمق نیست بلکه دانا است و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو
مرا میبری یا من تو را مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول
شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را
گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آن را سلم فروخته
و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را پرسید زنده است یا مرده می گفت
آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده کند دارد یا نه آن مرد چون این
سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله باو گفت میخواهی سؤالات
عرض راه تو را شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن
گفت اینها را تو خود ندانسته بگو گوینده آن برای تو کیست گفت دختری
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی
چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آن مرد راضی شد عقد
ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیله خود برد و اهل قبیله نیز هوش
و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در این معنی متنبی میگوید

وافقه فاعتنقه (انتهی)

وبعضی گفته اند شن بمعنی قرابۂ کوچک است وطبقه سرپوش هر چیز را گویند و در حق هر دو چیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش در آمد واوفق للشئ من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور عصری خلفاء امویه است واو باسم مادر خود شهرت یافته اورا یزید بن الطثریه گویند مشار الیه در سال صد وبیست وشش هجری در زمان ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت وخواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمه حالش گذشت ابیاتی در مرثیه او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل ورا این گفته است

طرفة القینة

مغنیه بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر وظرافت از هواخواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه واطوار وگفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از قرار مسطورات کامل ابن اثیر وحدیقة الافراح در مجلس تغنی در حق مشار الیه گفته وامام مبرد نیز در آنمجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شئ — شهد الله سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صار مثوی — منزل الود بیننا مأواکا
وتمثلت حیث کنت لعینی — فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا — هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من یرده — الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
واطمعنی فی الوصل منی تعللا — وان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها — وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک وما الذی — ازالک عما قد عهدت ولا ادری

ایضاً

فلوان شرق الارض بینی وبینکم — وقعی وراء الشمس حین تغیب
لوانیتکم اطوی الاسباب بینکم — وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخونده الکبری

زوجه ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است ودر اصطلاح خود آنرا طغای خونده میگفته اند وپیشتر در عنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود وبعد در سلک ازدواج او در آمد وحظوتی بهمرسانید چه جمالی بکمال داشت وابن قلاوون با وجود او بدیگر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد وطوری اسباب آسایش اورا فراهم آورد که مزیدی بر آن متصور نیست از جمله کوزه که انواع سبزیها در آنها کاشته شده بود بر شتران بار کرد وماده گاوها همراه برداشت که هر صبح وشام شیر وپنیر تازه آماده باشد مقرر بود که هر روزه برسم ایام حضر در بین سفر الوان اغذیه لذیذه وحتی سبزی وپنیر تازه در خوان این زن حاضر بود انتهی

قاضی کریم الدین مزبور وسایر امرا که در موکب طغای الخونده بودند نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند وباو احترام سلاطین مینمودند وزمین میبوسیدند در سال هفتصد وسی وپنج مشار الیها بار دیگر زیارت خانه خدا رفته وامیر تنکز را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت بملک ناصر پیشکشی میداد نقادیم زیاد نیز بخونده طغای اهدا مینمود بعد از وفات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا در سال هفتصد وچهل ونه هجری بمرض وبا در گذشت ودر خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیه مصر که خود ساخته بود مدفون شد وهزار نفر جاریه وهشتاد نفر خواجه واموال کثیره از وی بماند اورا بعفت وطهارت وکثرت صدقات ستوده اند کنیزکان زیاد را جهاز مرتب ساخته وبرای هر یک معاش قرار داده وبرای پیر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی بوده سلطان مرحوم او را بزنی بنابی افندی شاعر داده یکی از احبای بنابی افندی باو تهنیت گفته که با طوطی همدم شدید بنا براین در بین باب فیما بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزا والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس در تألیف خود گوید مشار الیها بقدر تحریر مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی نیکو داشته حضرت خاقان او را بسر پرستی امیر محمد قاسم خان خلف الصدق سلیمان خان صاحب القاب شامخه نامور فرمودند اینک مدتی بیست سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن راند و وقتی هم بیتی دو غزل بعرض حضرت رسانیده منش آموزگار بوده ام این دو شعر از وست

اگر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل   برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت
طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حبیب کند
ز عارض شرم مهر و وفا باشم   کنیز کمترین شاه باشم

طیبه

کو بند مشار الیها وقتی در بصره حمامی داشته و حمامی هم بوده باسم منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه و جهی نقد بیکی از شعرا داده و او این بیت را گفته است

حمام طیبة لا حمام منجاب   حمام طیبة سخن و اسع الباب

همین شعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیة

حلیله ابو قتاده انصاری از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر براء بن معرور و صحابیه جلیلة القدر بوده و حضرت رسالتپناهی این حدیث شریف را که لیس علیکن جمعة ولا جهاد و مفاد آن اینست که نماز جمعه و جهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیه بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند و برخی والده ابو موسی را طیفه بنت وهب نوشته اند

ظبیه

اسم جاریه مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلا حجازیه بوده بعدها در عراق میزیسته است و ظبیة الباهلیة بنت وزیر از ادیبه‌های است که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمه حال عائشه استقصا نموده و ما حصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وی میگوید عائشه ام المؤمنین حلیله جلیله حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیه پدر او در جاهلیت از رؤسا و اصحاب مشاوره بوده و در میان قریش محترم

ودر مشکلات از امور از قبیل قتل ودیت مؤتمن شده آنچه او تعیین میکرد
مقبول بود واعتلای قدر مادرش ام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله ثور ومشهور است عائشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است واو شش ساله بود وهنوز
حضرت نبوی بمدینه منوره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغه عقد جاری گشت ودر سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید وآنوقت خاتم الانبیاء در مدینه طیبه تشریف داشتند
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده ودر ظرف این مدت
از احادیث نبویه وعادات وحالات محموده آنحضرت آنقدر ضبط وروایت
کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه ومسائل دینیه سند گردید
واو را بفقاهت وعلم وکثرت حدیث ستوده کنند ربع احکام شرعیه
ما از او منقول است واین دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عائشه وخذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این
مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج
الیه ماست وبنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیها مأخوذ ومنقول
است بعلاوه با ایام واشعار عرب نیز آشنائی داشته واز آنجا که انواع
علوم اسلامیه وجاهلیت را حائز بوده او را عالمه دانسته اند
ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید ونزد عائشه فهم
او حل کرده ومعلومات در آن باب بدست آوردیم
اما در باب فصاحت او معاویه سوگند یاد کرده وگفته است من هیچ خطیبی
ندیدم که از عائشه بلیغ تر وفصیح تر وفطن تر باشد واز کبار تابعین
عروة بن الزبیر گفته است چه در احکام قرآن وفقه وفرایض وطب وچه
در علم اشعار وانساب عرب از عائشه من کسی اعلم ندیدم
احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبه ها ابو بکر وعمر وعثمان وبعضی

خلفای دیگر را از مقالهای مبنی بر موعظت ونصیحت شنیده ام از دهن
هیچیک سخنی بجزالت وفصاحت سخنان عائشه استماع نکرده ام اما کثیر
الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است
که دو هزار ودویست وده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در
یکصد وشصت وچهار آنها شیخین یعنی بخاری ومسلم اتفاق کرده اند
وفقط در پنجاه وچهار حدیث بخاری ودر شصت وهشت حدیث مسلم راه
انفراد رفته اند ووفور اطلاعات عائشه با ایام واتفاقات عرب نیز هر وقعه را
با اشعار واراجیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد وبتفصیل آن را
میدانست با اینهمه فضایل ومناقب رغبت او بدنیا کم وصدقه او زیاد بود
چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدست او رسید همه را
تصدق داد ویک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت واینفقره بروایت
ام ذره خادمه مشار الیها بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیحه در حق
مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه وآله از وی مجیدی است که
در یک حدیث شریف فرموده ومیفرماید از صنف رجال بسیاری بکمال رسیده اند
اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران
وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت محمد وفضل ورجحان عائشه بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را احدا کانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تأدمه بلحم — فذاک امانة الله الثرید

ثرید چون مرکب از نان وگوشت ولقمه چرب دوغن دار است وغذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورده وبسهولت مضغ میشود وبدینجهت نزد عرب
غذای مطبوعی است وبا هیچ غذا تبدیل نکنند چه بسادگی مأنوس اند واز
ثرید بمجبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرموده حضرت
شامل مدح بزرگی است
در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح وفصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا
وعائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت شان ازینها ام عبد الله بوده لنبت همشیره زاده خود عبد الله بن زبیر و این لنبت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است (انتهی)

مورخ مشهور و فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم بمرآت الادوار و مرقاة الاخبار گوید اغنیای اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون حب آنحضرت را بعائشه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مومنین نزد آنحضرت عرضکرد بفرمایید مردم را بهیچ تقیید نورزند و هرجا که آنحضرت باشد هدیه خود ارسال دارند فرمود در باب عائشه مرا ایذا مکن که وحی در فراش غیر وی بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را برانداشتند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری خترش فاطمه عرضکرد بلی فرمود پس عائشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عائشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او و در نیست که سوال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد پس این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن نسبتی را که صاحب مشاهیر النساء در اینجا داده و میگوید از بیجهت است که ما شیعه را در فتاوی خود اکفار میکنیم دور ما از آن بیخبر است و اگر کسی چنین تصوری در حق کدبانو خانه همسایه حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر نماید ما او را سنگسار میکنیم و از دایره دین و دینداری خارج میدانیم شاید وقتی او غاد فریقین در مشاجرات جاهلانه خود باهم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را با آب و آتش

شنیده و سوخته ودانسته ایم که هیچیک در دین نداشته اند و اهی بهوای نفس بیهوده و با کمال بیغیرتی عزم مسابقه نموده و با وجود این میخواهیم که شیعه را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه آنحضرت بود و کلیمینی یا حمیرا با وخطاب میفرمود آن کدورت بوقایع واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است آیا عائشه با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را از دهن مبارک پیغمبر صلعم شنیده و خدمات آن بزرگوار بدین مبین اسلام اغلب در مرآی و مسمع مشار الیها بود در زمان خلافت آنحضرت مردم را بمخالفت تحریض نکرده و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورد اگر کسی با علی علیه السلام خصمی کند باید او را از بحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینها و بسیاری از کارها دیگر را بخدا باز گذاشته امیدواریم گناهکاران توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفه مسلمین امروز در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته شده

واز اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده دو بیتی بطور دخیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعر ابسیار مینموده از جمله بعد از رحلت سید انام علیه الصلوة و السلام میگفته و الله العظیم پیغمبر صلعم چنان بود که حسان گفته و این دو بیت میسرود

نمی یبدی فی الداجی البهیم جبینه
یلح مثل مصباح الدجی المتوقد
فمن کان او من قد یکون کاحمد
نظام لحق او نکال لملحد

ودر وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنا کندمانی جذیمة حقبة
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کانی ومالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

واین دو شعر از متمم بن نویره است که در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نویره گفته و مالک در جنگ مرتدین که در اوائل خلافت ابوبکر در گرفت کشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه شنبهٔ هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجری درگذشت وحسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قایم مقام بود براو نماز کرد و مروان خود بقصد حج بمکهٔ معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عایشه خواهرزادهها او عبدالله و عروه پسران زبیر بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشة النبویة

دختر حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السلم است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده و کدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق وجد امام محمد الباقر وجد اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسلهٔ نسب بحضرت سید الشهدا

علیه الآف التحیة والثناء و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد و از انهایی باشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر جمیع فرایض قرار داده ابوذر غفاری روایت کرده که بحضرت رسول صلعم فرمودند لو صلیتم حتی تکونوا کالحنائر لا ینفعکم ذلک حتی تحبوا آل الرسول علیه الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وآیاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی

عائشة النبویه از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات خود فقرات ذیل را ابد در گاه عزت عرض مینموده

وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدی بیدی واطوف به علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی

عائشه نبویه در سال یکصد و چهل و پنج بدار بقا ارتحال جست و در باب القرافهٔ مصر مدفون گشت علیه وعلی آبائه الآف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است و از بسیاری فضلی که داشته او را فاضلة الزمان میگفته اند درجهٔ علم و کمال او از قصیده که در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته والفتح المبین فی مدح الامین نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیدهٔ میمیه بسبک بعضی از صاحبان قصیدهٔ بدیعیه مثالها

اسامی انواع محسنات بدیعیه را تلمیحاً ذکر کرده است و طلاقت الفاظ و انسجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح سینماید و آن بطرز خزانة الادب ابن حجة الحموی بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا میکند الحمد لله مجلی جیاد الافهام بعقود مدح الشفیع و بعد میگوید فهذه قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة بسلامة الطباع سافرة عن وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیدهٔ نعتیهٔ او اینست

علوا کلا اجلوا حسنا سیوا الهما … زادوا ولا لا فنا صبری فشا سقمی

و این بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و دو بیت مسطور در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از فوزیه ساینت ایراد کرده والحق با لیک دیوان شعر برابر است میگوید

کانما الخال تحت القرط فی عنق … بدا لنا من محیا جل من خلقا
نجم بدا فی عمود الصبح مستترا … تحت الثریا قبیل الشمس فاحترقا

مسئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بروفق مذاهب اربعه بصورت استفتا و بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تبحر اوست گوید

سؤال

ما قولک یا سیدنا العالم … فی رجل دب علی نائم
تفتحت تحسبه بعلها … وهی بما الذ لطاد ائم
فاستیقظت فابصرت غیره … عضت علی اصبعها نادم
فهل لنا من فتوة عندک … ما جوزه فی ذا امام اثم

جواب

قالت لکم سیدتکم العالمه … انا لاهل العلم کالخادمه
انقل ما قالوا وما خبروا … عن الذی قد نکحت نائمه
الشافعی قال لها اجرها … ما لم تکن فی نکحها عالمه

والمالکی

والمالکی قال انا فتوتی … ما جوزه فی ذاک لا آثمه
والحنفی قال الذی رزقها … فی ظلمة اللیل وهی حالمه
والحنبلی قال انا فتوتی … فی هذه النکحة کالآثمه
لو لم یکن لذ لها طعمه … لا انفصلت من تحته قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته این دو رباعی از وی در تذکرهٔ آتشکده مسطور است

اشکی که ز چشم من برون غلطیده است
در گوش کشیده که مروارید است
از گوش برون آر که بدنامی نیست
کان از برخم تمام عالم دیده است

تا من چو شب وصل تو بگشاید راز … تا کام از شام کند صبح آغاز
با اینهمه که عوض کنندم ندهم … کوتاه شبی از آن بصد عمر دراز

مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی … تساقط من عینیک سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی کان قد حشا … ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشهٔ القرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را بسیار خوب میگفته و در رسائل و مکاتبات نیز ید طولی داشته در کثرت مطالعه اشتهار یافته و او را مقدم ادبیهای اندلس دانسته اند عم او عبد الله طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در قرض شعر و انشا نیز ماهر بوده و عائشه را در شعر برتر از وی دانسته اند در هر حال مشار الیها قصاید بلیغه در مدح ملوک نظم کرده و عرایض خود را مستقیماً با آنها اظهار مینموده گویند روزی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک

پادشاه

پادشاه را از زد او دیده بدیهه گفته است

اراك الله فيه ما تريد | ولا برحت معاليه تزيد
فقد دلت مخائله على ما | تؤمله وطالعه السعيد
تشوقت الجياد له وهز الحسام هوى واشرقت البنود
وكيف يخيب شبل قد نماه | الى العلياء ضراغمة اسود
فسوف تراه بدرا في سماء | من العليا كواكبه الجنود
فانتم آل غالب خير آل | زكا الابناء منكم والجدود
وليدكم لدى راى كشيخ | وشيخكم لدى حرب وليد

در نفح الطیب مسطور است که عائشه القرطبیه خط را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهارصد هجری بکر ارتحال نمود وقتی یکی از شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوة لكنني لا ارتضى | نفسي مناخا طول دهري من احد
ولو انني اختار ذلك لم اجب | كلبا وكم اغلقت سمعي عن اسد

عائشه ام ابو عبدالله

مادر عبدالله الصغیر آخر ملوك اسلامیه اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمحلی رسید که اهالی اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب میگویند در آنجا رو باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشك حسرت از چشمهای او جاری شد در اینوقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیت و غیرت مشار الیها میباشد

وصورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تو را زاده خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آنرا نگاهداری

آیا نتوانستی از دلیران جان باز کرده زیر لوای محمدی صف جای داشتند استعانت نمائی اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهده حفظ وطن خود هم بر نمیآمدی زیب و زینت دنیا تو را فریفت سرا و عمارات را بر مهام ملکی ترجیح دادی و شب و روز در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مامور چکار شدند و اسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و روز قیامت بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن اسیران و کنیزان غیر مطیع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش میکردم و اعتنائی بحراست ملك و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذائذ نفسانی خود بدست اعادی دادم آنها را قربانی این راه کردم تازی نژادان بادیه شما را برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و باین صحاری وسیعه و اراضی حاصلخیز و ابنیه رفیعه دولتی و کتابخانه هائی که منبع معارف بود و باین چشمه سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و بآن چمنهای با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان مشتعل شده و از آن فقط خاکستری ماند که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایه تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطه بی مبالاتی و فرومایگی تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود

بگریه ای سست عنصر بگریه بعد از این سلطان عرب را در کشور او حکمی نباشد و بدان که پس از این در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیه عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن از این ننگ فارغ خواهی شد بلکه در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیده تو ادراك و

استماع ابن خطاب کند که گویند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت مادرزادی خود را محو و نابود نمود بیچارگان ملت را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه را در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او است که در زیر این خاک جای دارد

عائشه حبی

شاعرهٔ مشهورهٔ اسلامبول حبی قادین ندیمهٔ سلطان سلیم ثانی است که در حروف حا ذکری از او شد عاشق چلبی و قنالی زادهٔ حسن چلبی در تذکرهای خود مینویسند مشار الیها نبیرهٔ شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و حلیلهٔ شمسی چلبی بوده در شاهزادگی سلطان سلیم سمت استادی او داشته و بدین مناسبت ملازم سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشه حبی بر شواعر روم و ایران که قبل از او بوده اند از قبیل مهری و زینب جلائی و افانی و جهان و دلشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد در رغبت بدعا گوید

دعا تمثلی یوسف کبی هر دم　　کیم اکا مشتریدر خلق عالم
و یر دهر کیشی مقصدن نجه کوهر　　انک تا مشتری ایندن اولالو
سز اولدک شمدی هم اول زمانه　　قچن عرض ایلدی یوسف جمالی
کنو دیبنجه رشته انده بروزن　　خریدار اولدی اکا جان و دلدن

عائشه حبی وقتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میگردد و در آن وقت غزلی از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبک بنظم در می آورد اما غزل سلطان مراد این است

افتقر الی الرب هو الحی جلیل　　فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت که بیان ایده زبانم　　الدمع من العین علی الحال دلیل
البته بو حالمدن اویارک خبری وار　　فی القلب من القلب الی القلب سبیل

عاشق

عاشق نجه صبر ایلیه اولجو سندن اوله آیرو　　العاشق من هجرک فان و علیل

حاشا که مرادی ایلیه غیره یلره میلی
فقلبی لک من مهد الی اللحد یمیل

غزل حبی قادین

فوضت الی الله هو الرب جلیل　　حی صمد دائم له الفضل جمیل
یوق وار لغن اثبات ایچون غیره تکلف　　للعقل له یشهد و النقل دلیل
عدل ایلیسون ذات او شرکه بوله حق تقرب　　الشرع شریف الی الله سبیل
افسر بولدل لعارضک آین کوروب ابجان　　الجنس الی الجنس کما قیل یمیل

بو نظم شهه نجه نظیره دیه حبی
فی الحزن مضی العمر هی الآن علیل

این بیت بدیع نیز از نتایج افکار عائشه حبی است

راست در رفتار مانند مبل توتیا
بر هزار از دیدهٔ مخموده گر مژه حیقشتر

صاحب کشف الظنون مشار الیها را اهل شهر اماسیه نوشته و او را اسلام حبی بی هم نوشته اند

عائشه بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است و در انباء الغمر فی ابناء العمر که از مؤلفات جلیلهٔ حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر القسطلانی است در جزء وفیات سال هشتصد و چهل هجری ذکر او شده اشتهار مشار الیها بجهت علم حدیث میباشد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی حاضر شده و از محدثین مصر و شام اجازه ها عدیده گرفته و ولادتش در سال هفتصد و شصت و هشت اتفاق افتاده و قاضی عز الدین ابن قاضی القضاة برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خط را خوش مینوشته بسیار محترم بوده و طلاب از وی چیزها روایت نموده اند

عائشه بنت الخطیب

دختر

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه ثابت کرد و انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشرهٔ مبشره بوده این عائشه غلامی داشته فند نام که او را آزاد کرده گویند روزی در مدینهٔ منوره خاک انداز بوی داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بقافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانهٔ عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجلة و از آنوقت اینکلمه تعریضی شد بر بطوء در حرکت و ابطأ من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشرهٔ مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خدا داده را ظاهر سازم و مردم را بتماشا محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خالهٔ این عائشه باشد ابتدا او را ببرادر زادهٔ خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر دائی مشار الیها بود زنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یک دختر که او را نفیسه نامیدند و طلحه بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله در گذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضرهٔ سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

او را ذات الاذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنا بر بعضی روایات مصعب مهر بلکه ابن دو زوجه خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شیر بها و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نباشد که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا در گذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفته و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحا و تابعیات و حلیلهٔ عبید الله بن عباس عمزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مأمور یمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادر شان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنیّ اللذین هما کالدرتین تشظّی عنهما الصدف
یا من احس بابنیّ اللذین هما مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنیّ اللذین هما قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من ذل والهة حرّی مدلهة علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا و ما صدقت ما زعموا من افکهم و من القول الذی وصفوا
انحا علی ودجی ابنیّ مرهفة من الشفار کذالک الاثم یقترف

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن قارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی است مشار الیها محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و هجری قدم بعرصهٔ عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور باُم محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف بابن الفواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکهٔ معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای معروف مکی بن علان و الیها زهیر و ابن دبلاق و ابن دفترخان و السلیمانی و النور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش در ششم ذیقعده هفتصد و هجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجهٔ حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است شامیه کردر انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرداوی و سایر متاخرین استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و یازده هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه)

بوده است مشار الیها نیز از محدثه ها مذکوره در انباء ابن حجر میباشد از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از اشخاص عدیده اجازه گرفته ابوبکر الدشتی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و ابن مکتوم و وزیره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند و او در روایات از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار حدیث و چند جزو از اجزاء شریفه خوانده ام عائشه بنت محمد در دمشق شام درگذشته که تقریبا نود سال عمر کرده بود در ربیع الاخر یا در جمادی الاولی سال هشتصد و سه هجری درگذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسندة الکبیره میگفته اند و از محدثه ها مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته و بهمین جهت بلقب مذبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود از محدثه های معروفه است و برادرش از او اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره در شام از او اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همهٔ اولاد و طلاب او از مشار الیها استفاده کرده اند این زن اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت بود اما چیزی نداشت و بکرباس بافی معاش میکرد ولادت او در ششصد و

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاد

عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر یلدرم بایزید خان بود از قراری که در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشته اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة بن ابی العاص بن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسی و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزکی دلارا داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلدادهٔ خود را دیدار میداد چون عائشه بنت المعتصم از این حالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد و عیش عیسی بن قابس منغص شد و راز خود را بیکی از احبا اظهار نمود و گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست بافضل و ظرافت و در علوم ادبیه با مهارت بفضلا و ادبا مایل و از دریافت جانب آنها فروگذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیه برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و ترا بمقصود رساند عیسی بن قابس معجلا بخانه آمده هدیه ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

كتبت اليك ولم احتشم — وشوق المحبين لا ينكتم
واني نتيم بمن قد علمت — فان غاب عن بصري لا انم
فمني على بها وارحمي — بتر بتروا لذلك المعتصم

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار اینمرد احمق حیرانم پس بیکی از خدمه خود فرمود ملیکه را ببر و به نزد آن مرد ببر و این نامه را نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتاني كتابك فيما ذكرت — وما انت عندي بالمتهم
فخذها اليك كما قد طلبت — على الرغم من انف من قد رغم
ولا تحتشبها لوقت المبيت — كما يفعل الرجل المغتلم

ملیکه آنروز را تا شام نزد عیسی بن قابس مانده هنگام مراجعت ابیاتی عیسی نوشته باو داد که بعائشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات این است

سألتها قبلة ففزت — وليس ذا افعل من تعشق
ولم ازل خاضعا لديها — اضرع قدامها واقلق
فما رأتني لذاك اهلا — ولا رعت من لها تملق
فعاتبتها عتبي فقالت — من شدة الوجد قد تمزق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت این کنیزک را برای عیسی بن قابس ببر که از دست و قیتکه من او را نزد او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال — ولست في ذاك بالمصدق
قد خبرتني بان فاها — بفيك طول النهار ملصق
فاشكر على ما رزقت منها — فليس كل العباد يرزق

عائشه بنت النسیف

دختر ابو بکر النسیف ابن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدث و عم زادهٔ بدر الدین ابن قوالج محدث است و از محدثه های مشهورهٔ شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را ذکر کرده و وفات سال هفتصد و

نود و سه ذکر کرده و نام برده از قاسم بن مظفر و محدث مشهور حجاز و غیره روایت حدیث کرده وفاتش در شوال سال مذکور اتفاق افتاده است

الشیخه عائشه بنت یوسف الدمشقیه

از نسوان باکمال بوده و کتاب منازل السائرین عبد الله الهروی را که در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم به الاشارات الخفیه فی المنازل العلیه نموده و عبد الله الهروی از مشایخ اواسط مائه چهارم هجری است

و غیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند و آنها عائشه بنت جریر بن عمرو و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشه بنت عمیر بن الحارث و عائشه بنت قدامه بن مظعون و عائشه بنت عجرد میباشد و عائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد الغابه و عائشه دختر یکنفر چوبی باشی بوده از اعیان شام در تاریخ نعیما در وقایع سال هزار و شش هجری میگوید عائشه مذکوره که از توفنوجی بکربیک الای بیکی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پس از آن جرابی انداخت چون او منشق شد چهار ده طفل تام الاعضا دران دیدند که دو از آنها ذکور و نایی اناث بودند و هنوز حیات در آنها سرایت نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگذارند چنانکه عائشه بن نمیر بن واقف بگفته صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه که نزدیکی مدینه منوره باو منسوب است و عائشه بن عثم نیز مردی است که منشا مثل اضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال مسطور است

عابده بنت محمد الجهنیه

مستقیم

مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این زن نموده گوید عابده مشار الیها از وجه عمر بن بشیر و از وزرا بوده و با وجود فضل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک هستی را و بقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده تنوخی در کتاب نشوار المحاضره از شعر و فضل او اشعار و ذکری مینماید

عابدة المدینه

از ادیبه‌های اندلس و از فضلائی است که از مشرق بدانجا رفته جنسا برده بوده و در مدینه منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلم او را بحبیب بن الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده و دحون او را باندلس برده و اگرچه دختری سیاه چرده بوده و حسن و زیبائی نداشته اما نظر بفضایل عابده دحون او را همخوابه خود قرار داده و او ام ولد شده است مشار الیها از امام دار الهجره مالک و از سایر علمای مدینه مطهره حدیث روایت میکرده در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن مسلم نواده مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده و غلطه را فتح کرده و محل داخل در سور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا واقع است بنا و آباد نموده و غلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از فصحای صحابیات و دختر زید بن عمرو بن نفیل و عم زاده عمر و خواهر سعید بن زید از عشره مبشره است که بجمال و دانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده و در وقعه کربلا در مرثیه آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا ... اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا ... جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر طوری مفتون عاتکه بود که هیچکار را قبال نمینمود

خنمی

حتی یك نماز جمعه را ترك كرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از جدائی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبکر باو رحم نمود، اذن رجوع داد بعد آنکه عبد الله در محاربهٔ طائف بزخم تیری در گذشت عمر او را بزنی گرفت بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود در آمد چون او نیز در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتی که در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء نایل گردید و معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یك از شوهرهای خود مرثیهای فصیح بلیغ گفته است

عاتکه بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالم تر بوده گویند عاتکه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بجواز مشغول بود و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما ان الهوی یدع الکرام عبیدا

دختری که مصراع ثانی را اینطور خواند ان الهوی یدع الرجال عبیدا عاتکه بشعر ض گفت بنداد زیانهم مرد است ایا از کرام شمرده میشود (بنداد شخصی بوده که روغن زیتون میفروخته و بیستی شهرت داشته)

عاتکه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از فصحای زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبد المطلب جز صفیه ظاهرا هیچیك بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کاینات او را داخل در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در مرثیهٔ او گفته است

اعینی جودا ولا تبخلا بدمعکما بعد نوم النیام

اعینی واستعبرا واسکبا وشوبا بکائکما بالندام
اعینی واستخرطا واسجما علی رجل غیر نکس کهام
علی الجحفل الغمر فی النائبات کریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد واری الزناد وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامها ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین وفٍ عدملی صمیم اللهام
تبنك فی باذخ بیته رفیع الذوائب صعب المرام

و ابیات ذیل که در تعریف شجاعت و حماسه است و در اواخر باب اول دیوان حماسه ثبت شده نیز از منشآت اوست

سائل بنا فی قومنا ولیکف من شر سماعه
قیسا و ما جمعوا لنا فی مجمع باقٍ شناعه
فیه السنور و القنا والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی الناظرین اذاهم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالکا قسرا و اسلمه رعاعه
و مجدلا غادرنه بالقاع تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکهٔ بنت عبد المطلب در مکه خواب دید شتر سواری بمکه آمد و ندا کرد که ای جماعت بیوفا تا سه روز دیگر بجنگ محاربه و جائی که در آنجا خواهید افتاد و مرد برسید بعد در بالای کعبه اجلها الله و پس از آن در ذروهٔ کوه ابوقبیس این ندا را تکرار کرد و سنگی بزرك برداشته بپائین انداخت آن سنك قطعه قطعه شده هر قطعه بخانه افتاد عاتکه از این خواب چنین استنباط کرد که بقریش یعنی بر اهالی مکه که هنوز در کفر و شرك بودند بلائی نازل خواهد آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد و تعبیر آن فی الحقیقه جنك بدر بود گویند اگرچه عاتکه خواب خود را پنهانی بعباس گفت اما پوشیده نماند و منتشر شد ابوجهل شنید و بعباس بطور استهزا گفت گویا نبوت

بزنان شما هم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدن خود را بطیب و زعفران زرد میکرد او را عاتکه می گفتند

عاتکهٔ بنت اسید و عاتکهٔ بنت خالد و عاتکهٔ بنت عوف و عاتکهٔ بنت نعیم و عاتکهٔ بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکهٔ بنت خالد همان ام معبد است که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکهٔ بنت یزید زوجهٔ عبد الملک ابن مروان مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکهٔ بنت عبد الله بن یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتعزل
حذر العدا وبه الفؤاد موكل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست و معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از و نام میبرده شاه الیها باو جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان بنی غنی و چون رابعة العدویه دارای مقام و ولایت بوده و از جده های حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العواتک من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکهٔ بنت هلال مادر جد هاشم بن عبد مناف است و دیگری عاتکهٔ بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم بوده و سیمی عاتکهٔ بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی آمنهٔ بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشا مثل انجب من عاتکه شده عاتکهٔ بنت مره زوجهٔ عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث با فصلی درین عنوان

نگاشته

نگاشته خواهد شد ان شاء الله

و مقصود از عواتک در قصیدهٔ معلقهٔ حارث بن حلزة الیشکری حرائر و خیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیلهٔ ربیعه یا از بنی کلاب و بنا بر مسطورات ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده بعد بترک او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را برای و میل جعفر برمکی وزیر هرون با ابراهیم پسر عبد الملک بن صالح الهاشمی تزویج نموده اند و حبابهٔ محبوبهٔ یزید بن عبد الملک که ترجمهٔ حال او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفهٔ عباسی را نیز دختری بوده مسماة بغالیه.

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بعباد پدر معتمد امیر اشبیلیه تقدیم کرده و منسوب باو شده از اینجهت وی را عبادیه گفته اند و چون ظرافت طبع و فضل و کمالی داشته و در نظم شعر و کتابت ماهر بوده از ادیبه های اندلس بشمار آمده است محفوظات او را در مفردات لغت زیاد گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه نقل کرده که وی بعبادیه از افاده ها که در محضر علمای عصر خود کرد اینست که گفته است حالتیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا میشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت است فحصه و این در آنوقت از غرایب اطلاعات ادبیه بوده و از علمای اشبیلیه کسی نمیدانسته

در قدرت طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده بود عباد بخیالی دو چار بیخوابی شده برخاست و نشست و اشاره بعبادیه که خواب بود کرده گفت

تمام

تنام ومدنفها یسهر   وتصبر عنه ولا یصبر

عبادیه بیداد شده وفوراً گفت

لئن دام هذا وهذا له   سیهلک وجداً ولا یشعر

واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیلهٔ مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمهٔ اربعه میباشد واو محدثهٔ صالحه بوده وبا شوهر خود کمال موافقت را داشته صاحب تاریخ بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت وپس از فوت او ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح سی سال با هم بسر بردیم ودر هیچ حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد وصالح پسری بوده است که از صلب عباسه ابو عبد الله را آمده وپسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوجهٔ دیگر وهر دو عالم وفقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال دویست وچهل ویک هجری ووفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان بود در رمضان سال دویست وشصت وشش اتفاق افتاده وعبد الله نخستین پسر ابو عبد الله تا سنهٔ دویست ونود زنده بوده در سنهٔ مزبوره در جمادی الاولی در هفتاد وهفت سالگی درگذشته وعباسه از عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسیه وخواهر هارون الرشید است واز باب سیر او را بفضایل ستوده اند ابتدا محمد بن سلیمان بن علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابراهیم بن صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر نیز باو جفت با او مایل شد اما یکی از شعرا سه بیت در شآمت عباسه گفته بود عیسی بشنید واز خیال منصرف شد وآن سه بیت این است

اعباس انت الذعاف الذی   تقتل للکبر وفی التأنف

فتلك

قتلت عظیمین من هاشم   واصبحت فی طلب الثالث

فمن ذا الذی غمه عمره   یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی وعباسه میل مفرط داشت ومیخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون با هم ملاقات نکنند واین مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید وآبستن شد وطفلی آورد واینکه بعضی مورخین استیصال واعدام برامکه را باین فقره نسبت داده اند صحیح نیست وابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود این فقره را تکذیب کرده بنا بر این ابیاتی که اشاره باین واقعه میباشد وبابو نواس نسبت داده اند بیمعنی است وآن ابیات این است

الا قل لامین الله وابن القادة الساسه

اذا ما ناکث سرك ان تفقده راسه

فلا تقتله بالسیف وزوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته وعباسه بنت احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر وخالهٔ قطر الندا که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید وابن عباسه در مصر بنام خود معموره بنا کرده است

عبدة بنت ابی شوال

از نساء قرن اول وخیار اماء الله وزنی بصری بوده که در خدمت رابعهٔ عدویه بسر نموده وعبده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه ومحدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده وعبده مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای امویه وبشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده وشعرها در حق او گفته از جمله میگوید

تا بوقم

يا قوم اذني لبعض الحيّ عاشقة   والأذن تعشق قبل العين احيانا
قالوا بمن لا ترى تهذي فقلت لهم   الأذن كالعين توفي القلب ما كانا
هل من دواء لمشغوف بجارية   يلقى بلقيانها روحًا وريحانا

عبيدة بنت ابي كلاب

عابده بوده است از اهل بصره که او را دارای مقام و ولایت دانسته اند در مآثر اول هجری و با رابعه عدویه معاصر بوده با مالك بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر رابعه مقدم میداشتند وبعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده وخود گفته است عبیده در دو رجات اخرت از من بالاتر است وفات عبیده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبيدة الطنبورية

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیهای عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امنت عبيدة في الأحيان واحدة   فالله جار لها من كل محذور
من احسن الناس وجها حين تبصرها   واحذق الناس ان غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

كل شيء سوى الخيانة   في الحب يحتمل

عتابة ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از آنکه صیت جلال و ثروت برامکه غارت گرفت این زن را استیصال آن طبقه مبتلا بمنتهای درجه فقر گردید یکی از رجال آن عصر نقل کرده که بعد او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیر زنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ای فرزند خاله خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوز کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متاسف ومتعجب شدم مشار الیها گفت یا بنیّ انما كانت الدنيا عارية ارتجعها معيرها

وحلة

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرك من متاع دنیا عاریتی است هر که بعاریه گرفت پس داد و حله ایست که هر که پوشید بکند گفتم از عجایب هر چه دیده گفت عجب انکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیاد چهار صد نفر جاریه در برابر من می ایستاند و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعیدی رسیده ام که تمام ارزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکیرا فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این گفته نهایت متاثر شدم وگریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز از او پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت بخواند

كل المصائب قد تمر على الفتى   فتهون غير شماتة الحساد
ان المصائب تنقضي ايامها   وشماتة الأعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلترین چیزها مرگ است گفتم مکرر مرگ را دیده این دو بیت قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلى   لكنما الموت سؤال الرجال
كلاهما موت ولكن ذا   اشد من ذاك لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگرچه ابن خلدون این حکایت را تزییف مینماید

عتبة بنت زرارة

ابن عدس الانصاریه در زنی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر درا شعار نام او را ابطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسی بوده است

عثمانيه

بنابر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان و از زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی

یعنی پیرزنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیهٔ بنت عبد المطلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرئهٔ مهزوله است امّا در اینجا مقصود ادیبهٔ ایست اندلسیه که اصل او از عرب بنان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او از زنان بسیار خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بنت علقمهٔ السعدی قائل اینمصرع است که کلّ فتاة بابیها معجبة و اینمصرع مثل شده و در مجمع الامثال مذکور و فصاحت عجفاء را ضمنا صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیّه

از ادیبهای اندلس و جاریهٔ بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور او را آزاد کرده علم نحو و لغت را از ابو المطرف اخذ نموده و بعد از او در کذشته اسم او تقرّد او را در علم عروض اشعار مینماید در نفح الطیب مسطور است که عروضیه کتاب کامل مبرّد و نوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد ابو داود سلیمان بن نجاح کفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم و علم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و تقریبا در سال چهارصد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف در دانیه درکذشت

عریب

از مغنیّهای مشهورهٔ زمان خلفای بنی عبّاس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی کوید بعد از جمیله و سلامة الزرقاء که شرح حال آنها کذشت و بعد از عزّة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید و از مشاهیر مغنیّهای قدیم است مثل عریب نیامده علاوه بر خواندن و شعر کفتن خطّ را خوش مینوشته و شطرنج و تخته نرد را خوب بازی میکرده ظریفه و بدیهه کو بوده و در سواری طوری مهارت و چابکی داشته که پا بر رکاب نکذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت و پاکیزکی داشته و در خانهٔ یحیی پدر جعفر میزیسته جعفر با او محبّت

بهم رسانیده و بزوزوج نمود امّا یحیی بجهت پستی نسب آن دختر با این وصلت رضا نبود لهذا جعفر ظاهرا او را طلاق داد و باطنا او را در خانهٔ دیکر ساکن کرد و خادمی بخدمت او کماشت و مخفی از پدر کاه کاه نزد او میرفت در سال صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمه متولد شد و فاطمه درکذشت جعفر دختر خود را بدایهٔ مسیحی سپرد چون در سنهٔ یکصد و هشتاد و هفت ید بختی نام برامکه را از صفحهٔ هستی محو کرد عریب را ابقا یقی نام بشهٔ هارون الرشید که عبد الله بن اسمعیل مراکبی نام داشته بفروختند و در خانهٔ او تربیت یافت نوشتن و خواندن او را زه او بسمع مأمون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید در سال دویست و هفتاد و هفت درکذشت در حالتی که نود و شش سال از عمر او کذشته بود ابن جوزی در کتاب الاذکیا کوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریة المأمون

جاریهٔ محبوبهٔ مأمون خلیفهٔ عبّاسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت داشته خلیفه از فرط محبّت باو میکفته

انا المأمون والملك الهمام ... علی انّی بحبّك مستهام
اترضی ان اموت علیك وجدا ... ویبقی النّاس لیس لهم امام

و عریب در جواب مأمون کفته ای پادشاه من پدر شما رشید بیش از شما با آتش عشق سوخته که فرموده است

ملك الثلاث الآنسات عنانی ... وحللن من قلبی بكلّ مكان
ما لی تطاوعنی البریّة كلّها ... واطیعهنّ وهنّ فی عصیانی
ما ذاك الّا انّ سلطان الهوی ... وبه غلبن اعزّ من سلطانی

رشید محبوبهای خود را بنفس خود مقدّم داشته و شما نفس خود را بر جاریه که مدّعی محبّت او هستید مقدّم میدارید مأمون کفت محبّت من مخصوص است و محبّت پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب کفت مولای من محبّت رشید هم بیکنفر بود و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق رمله نیز دختر و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوام طرًّا لاجلها　　ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

و دیگری گفته

احب لابنها السودان حتی　　احب لاجلها سود الکلاب

مأمون سکون کرد و عریب این قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمه
لکم اوجه شتی والسنه عشر
عجبت لقلبی کیف یصبوا الیکم
علی عظم ما یلقی ولیس له صبر

عزّه

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیّر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و اورا کثیّر عزّه گویند و عزّه بفتح عین و تشدید راء بمعنی آهو برهٔ ماده است کثیّر در یکی از قطعات خود عزّه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتتنا خلّة کی تزیلنا　　ابینا وقلنا الحاجبیّة اوّل
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا　　ونحن لتلک الحاجبیّة اوصل

کثیّر را بجهت کوتاهی قد او مصغّرا نام داده اند چه کثیّر مصغّر کثیر است گویند وقتی کثیّر قطام بنت شحنهٔ خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بداشته و کثیّر شیعی بود گفت تو چقدر زن زشت چرکینی هستی و حال آنکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام گفت تو عجب مرد قصیر القامه عظیم الطامه هستی و چقدر خدا تورا پست کرده که باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیّر عزّه بگویند

کثیّر در سال یکصد و پنج هجری درگذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشّق بعزّه میگوید

هل وصل عزّة الا وصل غانیة　　فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کلّ ذی دین فوفّی غریمه　　وعزّة ممطول معنّی غریمها

و حکایتی این شعر راست که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از وست

وانی و تهیامی بعزّة بعدما　　تخلیت عمّا بیننا و تخلّت
لکالمرتجی ظل الغمامة کلما　　تبوّأ منها للمقیل اضمحلّت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است امّا چون طبیعی گفته شده مستحسن افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

عزّة المیلاء

از مغنیه‌های قدیم عرب است و قبل از جمیلهٔ مغنّیه درگذشته و چون بدن فربه متمایل بوده اورا میلاء خوانده اند انصار کرام ویرا آزاد کرده اند و در مدینهٔ منوّره سکنی گرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلم میرسیده و اشعار حسّان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیّده سلام الله علیها را برقّت و گریه می انداخته در حسن و جمال و خلق و خصال و عفّت و ظرافت اورا ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

و عزّة الاشجعیّه و عزّة بنت حارث و عزّة بنت خابل الخزاعیه و عزّة بنت ابی سفیان از صحابیات بوده اند و عزّة بنت الحارث خواهر امّ المؤمنین میمونه بنت حارث است و عزّة بنت ابی سفیان نیز خواهر امّ المؤمنین امّ حبیبه میباشد و اسم عزّة بنت ابی سفیان را حمنه یا درّه نیز گفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولتشاه است خطّ نسخ را بخوشی اساتید این فن نوشته و قرآن بخط او نهایت مرغوبست گاهی باقتضای طبع موزون شعری گفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان بنظم آورده است

چکردی تو ای آسمان ستمگر … که یکدم نیاسائی از کین رادان
ندادی جز از ظلم مایه بدگهر … ندادی جز از کینه توشه دانا
نخواهی که ماهی بتابد بچرخی … نخواهی که مهری فروزد بایوان
بپیچد گره از تو بدلهای خسته … ببینی غم زنو در دل ناتوانان
بود جاودان زجانت چون من بمویه … روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهرا دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده ذره حال این رباعی از وست

چون ابر بهار دمبدم گریانم … مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم … بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره ها ذکر اوشده این یک بیت نمونه از اشعار و انفاس اوست

مگر سودای عشق از مردم عالم غمی دارد … که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماء شواعر بوده و از بیت مسطور در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است … آن کعبه که درشکسته کعبه دل است

عفاف

از عمه زادگان خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده حیدرقلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آن مرغم که اندر دام صیاد … تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بگوی عشق ای دل باخبر باش … که آنجا رهزنان اندر کمین اند
چه نالی فصل گل ای بلبل زار … که گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب گردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدوله العلیه العالیه ظل السلطان سلطان مسعود میرزا ادام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را اهر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلیمیرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلیمیرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیه نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از وست

میل خاطر میکشد تازه بآن … تا ز نو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه ها … در کتاب دوستی شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در تقریر نه … دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیر آب … خستگان را نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار … در زمستان هر کسی جوید بهار
هر که را باشد بهاری در جهان … عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت سرو که در آب نه زار شده ۰ کرده دعوی بقد یار نکو نتواند شد
مست بودم بی غفلت و ساقی در شب ۰ دوسه جام عطا کرد و هشیار شدم

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن رفاعة النجاری است مشار الیها صحابیه ایست که پسرانرا ابن عفراء گفته اند و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشته و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفرا چهار پسر دیگر هم آورده و هر هفت در غزوه بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی مانند اتلاف ابو جهل را او طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت زره خود را از بر بیرون کرده بینداخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید و عفرا اسم صحابیه دیگر است که او هم از انصار و قبیله بنی خزرج بوده

عفیره عابده

بنا بر مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصره او بی دارای مقام ولایت و با معاذه العدویه که شرح حال او بیاید معاصر میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهای او کور شد روزی یکی با او گفت نابینائی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود که گناهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاه باین کلمات زبان گشود جعل الله قراکم من بنی الجنة و جعل ذکر الموت منی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بر وزن جهیره میباشد)

عقیله

جاریه و مغنیه بوده است مشهور که با خلیده و دبیجه که پیش ذکر آنها شده در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها را ابن شماس و خود آنها را شماسیات میگفته اند و عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحسنجات که سلطان عثمانخان ثانی او را بسرا و از دواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب و صاحب نطق و جرئه بوده و در جنگ صفین در معسکر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بر عصای خود تکیه مینموده و اصحاب و عساکر آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده و میگفته ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها و لا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها و لا تنصرم همومها مستظهرین بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب لا یفقهون الایمان و لا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه و استدعاهم بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین و الانصار امضوا علی سیرکم و اصبروا علی عزیمتکم و اعلموا ان مصیرکم الی الموت کانی بکم غدا و قد لقیتم اهل الشام کالحمر النافرة

در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمد مشار الیه ابتدا عبارات مزبوره را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و عاقا امر بعد اگر بخواهد اعاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه درگذشته حاجتش بر آورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابو النصر حسن بیک بایندری اق قویونلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن بیک بنابر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکرام دختر خود را

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل با دو برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حید و بطن علمشاه بیگم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی آغا نوشته اند

علم السمراء

جاریهٔ عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیه

از ادیبه‌های اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریهٔ یکی از دختر‌های هارون الرشید بوده و در بغداد تحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینهٔ منوره رفته و فن موسیقی را در آنجا ترقی داده لهذا اشهرت کرده و بدین جهت او را مدنیه گفتند اندلس از آن او را ابعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروختند و عبد الرحمن را جاریهٔ دیگر بوده خوانده و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفهٔ عباسی و خواهر صلبی هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است که ترجمهٔ حال او گذشت مادرش مکنونه جاریهٔ مهدی بوده خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی کرد در ایام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند با نکاح بیپرداختند و از اشعار رائقهٔ اوست

یا واحد الحب مالی منک اذ کلفت	نفسی بحبک الا الهم و الحزن
لم ینسنیک سرور لا و لا حزن	و کیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
و لا خلا منک لا قلبی و لا جسدی	کلی بکلک مشغول و مرتهن
نور تولد من شمس و من قمر	حتی تکامل فیه الروح و البدن

گویند علیه مملوکی داشته طل نام کرد لش بمهر او مفتون بوده و در اشعار

با او مغازله مینموده و اسم او را ابپرده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شان او ندیده او را از بردن نام طل نهی کرده و قسم داد که پیروی این پند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در اواخر سورهٔ مبارکهٔ بقره باین آیه شریفه رسیده که وان لم یصبها وابل فطل خوانده است فان لم یصبها وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصاف دست داده از نهی خود درگذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و گاهی اغنیه بدوری او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

و مغترب بالمرج یبکی بشجوه
و قد غاب عنه المسعدون علی الحب
اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه
تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا ببغداد برگردانید و لادت علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان سلسلهٔ عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابوجعفر المنصور عمهٔ علیه بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب آزاد کردهٔ مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی بوده و قتی باندلس رفته و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دخترش علیه که معتبره بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عماره

سه زن محدثه مسماة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیة

عمایم بنت ایوب الحسنی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسنی است که او را شریف نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد و خواهری داشت مسماة بالف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریبًا در یک درجه بوده آن کتابیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاری است که از تابعیات نسوان اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه پرورده از وی و از ام سلمه روایت حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در سرح العیون او را دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست که در مرثیهٔ برادر خود عباس گفته

اعینی لم اختلکما بخیانة   ابی الدهر والایام ان نتصبرا
وما کنت اخشی ان اکون کانتی   بعیرا اذا ینعی اخی تحسرا
تری الخصم زورا عن اخی مهابة   ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمره بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بوده که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد از آنکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیلهٔ دیگر مختار را که ام ثابت بنت سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت هر چه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این شنید عمره را

حبس کرد و ببرادر خود نوشت زن مختار عمره بر نبوت مختار قائل است عبد الله حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب در میانهٔ کوفه و حیره شبی او را بشخصی قسی القلب داد تا باذیت او را بکشت چون مشار الیها از بزرگزادگان انصار و بیگناه بود برای او مرثیه ها گفتند از جمله این اشعار عمر و ابن ابی ربیعة المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی   قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم   ان لله درها من قتیل
کتب القتل والقتال علینا   وعلی المحصنات جر الذیول

عمرة الخثعمیة

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر در مرثیهٔ دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیهما   وهل جزع ان قلت وا بابا هما
هما اخوا فی القوم من لا اخا له   اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسان المجد احسن لبسة   شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منا اوقدا ثم اخمدا   وکان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الارض المخوف بها الردی   یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حب الجمیع الیهما   ولم ینا من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی   ولم یخش رزءا منهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنست زوجتاهما   وان عریت بعد الوجی فرساهما
ولن یلبث العرشان یستل منهما   خیار الاواسی ان یمیل غماهما

و عمره اسم بیست و یک نفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبد الله بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عمیرة

مصغرة اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

باندیهٔ ابراهیم الناطفی و شاعرهٔ نهایت خوش‌بیان بوده و ابراهیم الناطفی از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختر زرد چهره بوده بعد از آنکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از یمن تربیت و پرورش او اکتساب علم و دانش کرد و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جوبزه و بدیهه گوی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره از مشاعرهٔ عنان با ابونواس نوشته از آنجمله این است که ابونواس روزی بهار بی این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کلّ یوم عن الخوان جدید … تضحک الارض من بکاء السّماء

عنان مرتجلاً این شعر را ضمیمهٔ آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس … جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابونواس رسید و گفت

بکت عنان فجری دمعها … کاللؤلؤ ینسل من خیطه

عنان نیز فوراً گفت

فلیت من یضربها ظالماً … تجفّ یمناه علی سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل مماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد جاحظ نقل کرده گوید بنابر مسطورات سلولی و ابن ظافر ورتق العروضی در کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد مشار الیها بود چون عنان مرا دید گفت بیا که خدا نور را سانیده این مرد بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن بیفزایم طبع من حالا همراهی ندارد تو یک بیت برای او بگو من گفتم

لقد جلّ الفراق وعیل صبری (وقل العزاء) … عشیّة عیرهم للبین زمّت (عیسهم)

اعرابی که این را شنید گفت

نظرت الی اواخرها (اوائلها) ضحیّا … وقد بانت وارض الشام امّت (وتبدو دمعتها حلح فحنت)

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصّدر منّی … ولکنّ الدموع علیّ نمّت

اعرابی

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری اگر نامحرم نبودی دامنت را میبوسیدم (انتهی)

در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه‌ها که عنان گفته بسیار است عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شافعاً … یوم کنت یابن وزیره من مسلم
حتّ الامام علی شرای وقل له … ریحانة ذخرت لانفک فاشم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار دینار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثهٔ او به هزار تومان خرید عنان چون بحضور هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر دیگر از آنکه مالک تو طلب میکرد خریدیم عنان گفت یا امیرالمؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را ببخشش و دادن حاصل نماید بکمتر از این هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله اذ حشّت قبیل الصّبح ناره
طیّان طاوی الکشح لا یرخی لمظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعاً عذاره

حرف الغین

غادره

زوجهٔ

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من غادر در حبالهٔ نکاح برادرم هارون درخواهد آمد و این خیال او را مکدر داشت غادر آن اندیشه را استنباط کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را بزنی بگیرد چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غادر کفاره‌ها داد و مشار الیها را تزویج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب دید که با او باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعدما جاورت سکان المقابر
ونسیتنی وحنثت فی ایمانك الزور الفواجر
ونکحت غادرة اخی صدق الذی سماك غادر
لا یهنك الالف الجدید ولا تدر عنك الدوائر
ولحقتنی قبل الصباح وصرت حیث غدوت صائر

غادر سراسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و باضطراب افتاد هرچه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب جان بداد

در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند و هارون او را بگرفت و پسری از و بهم رسانید و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک عادل از ملوک ایوبیه است مشار الیها زوجهٔ ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهایی است که در حما حکومت کرده‌اند و مخصوصا این شخص بحسن سیرت و داد این موصوف بوده از صلب او و بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از این پسرها در حما وارث ملک پدر گشته و او را ملک منصور لقب داده‌اند و چون

ابتدا سنی نداشته مدتی مادرش بمهام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات غازیه خاتون در ماه ذیقعده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شده و این غازیه خاتون خاله (عمه) غازیه خاتون زوجهٔ ملک مظفر محمود است و ملک ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه را بالا گرفت و بنای تحقیر هاشمیان را گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است

غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریم‌ترین خلق بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوارتر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت فالمح خالصه لعبد مناف

از ما هاشمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش در زمستان بشام و در تابستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها میداد و باین جهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه ورجال مکة مسنتون عجاف

نیز از ماست عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

ونحن سنی المحل قام شفیعنا بمکة یدعو والمیاه تغور

هم از ماست ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را اینطور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ماست پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

ردیف رسول الله لم تر مثله　　ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضًا از ماست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی لک الارکان هدت　　وانت الماجد البر الوصول

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجمل و اکمل ناس است نزد او است و نه جبار و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت بر ین با آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا کجعفرنا ومثل علیّنا　　انا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکتاز و از همه کس بهتر و شاعر در ثنای او میگوید

علیٌّ الف الفرقان صحفًا　　ووالی المصطفی طفلًا صبیًّا

از ماست و سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی　　انت سبط النبی وابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة للمحب　　یا رب فاحشرنی غدًا فی حزبه

از ماست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبهای اندلس و جاریهٔ معتصم بن صمادح است که مشار الیها خود شخصًا او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از پیشتر از او رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غربیه

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواری مأمون عباسی نوشته اند اما چون اشعاری که باو نسبت میدهند اشعار عربیست باید گفت همان است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفهٔ عباسی جاریه داشته است فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنابر اینکه هر چیز نفیس را غریب گویند مشار الیها را نیز غریب لقب داده بودند فاطمه نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجهٔ استاد خوش می نوشت

(این گفته محل نظر است)

(ست) غزال

زنی باین اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز پاک کردن قلم و لیقه در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزی نمیدانسته اما چون مکنتی بهم رسانیده در سال پانصد و سی و شش هجری در قرافهٔ کبری که قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدی بنا کرده که آن را مسجد ست غزال گفته اند و بواسطهٔ این اثر شهرتی بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزی شده

غزیه

اسم ام شریک است که پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیه

از ادیبهای اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیة البجانیة نوشته بجانه بر وزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجا است اگر چه غسانیه شاعرهٔ مشهور است اما فقط دو بیت از او بدست آمده و آن این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم　　انیق وروض الوصل اخضر فینان
لیالی سعد لا یخاف علی الهوی　　عتاب ولا یخشی علی الوصل هجران

غفیره بنت رباح

بنا بر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

عمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف راء ترجمهٔ حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاخته

بنا بر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته اند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمرو الزهدیه خالة النبی صلعم و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانی است که در جلد اول ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیة بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از مطالعهٔ کتب اسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دویم هجرت که وقعهٔ بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طائف رفت و چیزی نگذشت که در گذشت اما خواهرش فارعه در فتح طائف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آن حضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که زبدهٔ برادرش را بخواند او خواند

باتت همومی تسری طوارقها   اکف عینی والدمع سابقها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کل عیش و ان تطاول دهرا   صائر امره الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی   فی قلال الجبال ارعی وعولا
اجعل الموت نصب عینک واحذر   غولة الدهر ان للدهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه   یعلم الجهر والکلام الخفیا
یوم نأتیه وهو رب رحیم   انه کان وعده مأتیا
یوم نأتیه مثل ما قال فردا   لم یذر فیه راشدا و غویا
اسعید سعادة انا ارجو   ام مهان بما کسبت شقیا
رب ان تعف فالمعافاة ظنی   او تعاقب فلا تعاقب بریا
ان اواخذ بما اجترمت فانی   سوف القی من العذاب قویا

بعد خواند

ان تغفر اللهم اغفر جما   وای عبد لک لا الما

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است و آیهٔ کریمهٔ واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین را تلاوت فرمودند

باسم امیة بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائهٔ پنجم هجری معروف برادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده است و این شعر از وی است

کیف لا تبلی غلائله   وهو بدر وهی کتان

وله ایضا

اذا کان اصلی من تراب فکلها   بلادی وکل العالمین اقاربی

فارعه بنت شداد المریه

از شواعر عرب و معاصر او بوده از اشعار او در حماسه مسطور است ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلا سقیتم بنی جرم اسیرکم   نفسی فداءک من ذی غلة صادی

شهاداندیه رقاع الویه | سدّاداوهیه فتّاح اسدا
نجّار راغیه قتّال طاغیه | حلّال رابیه فکّاک افیاد
قوّال محکمه نقّاض مبرمه | فرّاج مبهمه طلّاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و تشنه کشته اند

فارعه بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و در همه حال مادر حجّاج بن یوسف الثّقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثّقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در هر حال شوهر اوّل او را طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل او را تزویج کرده و حجّاج ظالم از وی بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصّلت شش نفر صحابیه مسمّاة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصّحابیه باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثّقفیه در جلد اوّل خیرات حسان در تحت عنوان ابنه عیلان گذشته

فاضلة الأنصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصّحابیه و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزّمان عائشهٔ باعونیه است که ترجمهٔ حال او گذشت چنانکه فاضل الزّمان همدانی صاحب مقامات را بدیع الزّمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزّمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النّساء صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دوّیم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الأنصاریه ختم کردیم که محض تیمّن جلد سیّم را شروع کنیم بآن اسم مبارک تا افتتاحی

بسعادت نموده باشیم و از برکات این قصد و نیّت خالصانه بفیض کامل نایل شویم ان شاء الله تعالی

تذییل و اعتذار

اگرچه ذیلی بالنّسبه مفصّل در خاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد و ترجمهٔ احوال بعضی نساء مشهوره که در این مجلّدات از روی نسیان کم لا نه ذات النّسیان است یا بعلّت دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت و مخلّد میگردد لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال دو سه نفر از عقایل میپردازد و خود را بنوعی از وصمت غفلت و اغفال بری الذّمه میسازد بنابراین گوید

(نوّاب مستطابِ علیهٔ عالیهٔ متعالیه) شکوه السّلطنه (دامت شوکتها)

بانوی معظّمهٔ مقدّسه و معقودهٔ سرای سلطنت و مخدّرهٔ مفخّمهٔ حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدّین شاه ادام الله تعالی دولته و ابقاه و دختر مرحوم شاهزادهٔ غفران پناه رضوان جایگاه فتح الله میرزای شعاع السّلطنه (ابن فتحعلیشاه) و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزادهٔ اشرف ارفع اعظم حضرت اقدس معظّم فروزنده اختر برج شهریاری و درخشنده گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیّه ایران مظفّر الدّین میرزا دامت حشمته و شوکته میباشد مادر نوّاب مستطاب شکوه السّلطنه مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشّان معظّم مفخّم مرحوم محمد ابراهیم خان ظهیر الدّوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب و سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه و نژاد طوایف علیّه باخبراند دانند که نوّاب مستطاب مشار الیها هم از جانب پدر و هم از جانب مادر قوانلو میباشند

در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیلهٔ مشار الیها بمقامی رسیده

کم بالاثر از آن متصور نمیشود وخیال کثیر الانفعال کامی فراتر نمی نهد جل
مقاصد وکل مساعی آن مخدره بذل خیرات ومبرات است واشاعه عوارف
وحسنات در طلب مرضات حضرت عزت جل ذکره وعز اسمه همانا با رابعه
عدویه وامثال ملیه سرمباهات دارد واز امداد وحمایت ضعفا وایتام
ورعایت فقرا بوجهی خود را معاف نمیشمارد مناقب ائمه اطهار وفضایل
اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار را حرز جان وتعویذ روان
میداند واز نشر وانتشار آن آنی خود داری نتواند جمله حدیثش از
دین ودینداری است وحرفه معلومه اش پرهیزکاری ونکوکاری فرایض را
با نوافل انباز نموده وراه عبادت بپای مجاهدت پیموده این است
که پیوسته مشمول توجهات خاصه خسروانی است ودارای مراتب ومقامات
ومزایای دوجهانی باری جلت عظمته برخلوص نیتش بیفزاید بنبی الرحمه
وآله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیمخان ظهیرالدوله قاجار قوانلو حکمران
کرمان ومادر نواب مستطاب علیه عالیه متعالیه شکوه السلطنه دامت
شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیرالدوله را از بطن جلیله بسطامی
آمده وجلیله مشارالیها از نجبا وبزرگزادگان بسطام بشمار می آید
پدرش ابو محمد خان سردار بسطامی از طایفه عرب بسطام برادر مرحوم جعفر
خان است وجعفرخان از امرای نامدار وپدر مادر مادر مرحومه معظمه
نواب مستطاب فردوس قباب مهد علیا (والده اعلیحضرت همایون
ناصرالدین شاه) بوده ودختر ابو محمدخان مادر شهربانو خانم زوجه مرحوم
ظهیرالدوله محمد ابراهیمخان میباشد شهربانو خانم از نساء مجلله
محترمه دانشمند ومزایای زهد وتقدس وتقوی ورغبت باعمال خیریه
اختصاص داشته است

حاجیه بدرالنساء خانم

اززوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور
ودختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت
خاقان بوده از نوادر نساء عالم ودر مناعت وبزرگ منشی مسلم چنانکه تن
بتقدم احدی از حلایل حرم خاقانی نداد واز اوج رفعت خود قدمی پایین ننهاد
گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظمه بدرالنساء خانم راه روضه
رضوان پیش گرفت مغفوره مشارالیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد
که جقه از جقه های سلطنتی بفرمایید بیاورند بر سر عماری عم شاهنشاه
بزنند اگرچه خاقان کاره بودند اما از قدر دانی ونیز شناسی رد آن
مسئلت را جایز ندانستند آغا مکلل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید
سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جقه زمرد مشهور بجقه نادری را
با نهایت احترام ببرد وچنانکه حاجیه محترمه گوید کنند واین دلیل نهایت
شأن ومقام مجلله مشارالیهاست
نظر مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری ودستگاه ظاهر بوده بلکه در ترفیع
مقامات معنوی واخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان وافتادگان
را دستگیری کرده باعمال خیریه ولعی داشته از مآثر مشهوره مشارالیها
تذهیب چهار گلدسته کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیه مرحومه
عمه والده مؤلف است واین شرح انتهی بشر باب خیر است روانش شاد
وباب مغفرت ورضوان سیراب باد

شاه جهان

نواب والیه مملکت بهوپال است ولادتش بقلعه اسلام نگر شکر گرهی بلده
بهوپال در سال هزار ودویست وپنجاه وچهار هجری اتفاق افتاد در سنه
هزار ودویست وشصت وسه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن
مملکت گردید وفنون فارسی وخط وعلم سیاست مدن ونظم ونسق ملک
اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار ودویست وهفتاد وشش در سن
بیست ودو سالگی زمام اختیار ریاست واقتدار دولت را بدست مادر گذاشت

وخود

وخود بولایت عهد وتیول خاص خود اکتفا کرد در سنهٔ هزار ودویست
وهشتاد وپنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً مسند نشین اورنک ریاست گردید
اعتبارات ومزایای مشار الیها در دولت انکلیس بسیار است نشان درجهٔ
اعلای ستارهٔ هند دارا است وبنابر عواطف آن دولت نایل شده کویند
در هندوستان چون شاهجهان وزیب النسا بیکم دختر عالمگیر پادشاه
هیچکس بمرتبت اهل علم وفضل واصحاب هنر وکمال نپرداخته شاهجهان را
طبعی موزون میباشد واشعار او مشهور میباشد نمونه را باین چند بیت
اقتصار نمود

چون بال وپر افشاند وچون دام ببرّد | صیدی که ز صیّاد بریدن نتواند
پی قدر ناشناسی که برایکان نگیرد | دل بی بهای خود را بعبث ها شکنم
بیدل مباش شاهجهان این محبت است | صد بار زنده گردم ومرگ آرزو کنم

رباعی

دریافت عطای کبریائی مارا | در حضرت اوست جبهه سائی مارا
چون عاجزی از پادشهان مقبول است | نازم که کشد بپادشاهی مارا

طاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای
حنفیه است که با عنجد اهل علم وفضل بوده ودر فقه مخصوصاً مهارت داشته
پدرش در سال سیصد وهفتاد وشش هجری وخود در چهارصد وسی وشش
وفات نموده است

ططران

از نساء مشهورهٔ مذکورهٔ در انباء ابن حجر وخواهر فاطمه بنت المنجا شیخهٔ
ابن حجر میباشد پس مشار الیها ططران بنت عز الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان
بن المنجا التنوخیهٔ الدمشقیه ومحدثهٔ باکمال بوده از اقوش التبلی استماع حدیث
کرده وازجزری وزینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس گرفته وفات او در ماه
شعبان سال هشتصد وسه هجری اتفاق افتاده است

ظفر خانم

از خاندان فؤاد پاشا وحلیلهٔ فؤلی پاشا وازادیبه های اسلامبول ونسوان
باکمال معاصرین است منظومه دارد موسوم بعشق وطن وآن حکایتی است
که در اسپانیا واقع شده وجهت ارتباطی هم با اسلامبول دارد

اخطار

سال گذشته چون جلد اول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرف
ملاحظهٔ مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت ورضا در آن دیدند
وپسندیدند وما را بمهربانی وملاطفتهای خود قرین تشکر وامتنان ورهین
توجه واستحسان نمودند چه نادر شخصی از ایشان بود که ندانند علم باحوال نسا
مشهوره وزنان قابل هنرمند که منشا اثری شده اند از شعب علوم تاریخ وانساب
وسیر میباشد فواید بسیار بر آن مترتب است ودانستن آن تراجم امری لازم
ومتحتم وپیش از اینهم اعلام علمای همین اقطار اقدام باینکار کرده وازین قسم
تألیفات پرداخته چنانکه کتاب اماء الشواعر از تألیفات ابو الفرج اصفهانی
برین گفته برهانی باهر است ودر اقلیم فرنک که در قرون اخیره کلیهٔ علوم رو
بترقی نهاده ودایرهٔ فضایل وسعت یافته مؤلفات کثیره باسم فم سلبر وفم
ایللوستر ترتیب یافته وتحت اللفظی معنی فم سلبر همچنین فم ایللوستر نساء
مشهوره است بالجمله آنان که قدرا آگاهی ودرایت دارا استند وخدمتی باین
عالم توانستند بنها بوده تا قدر زحمات نسوان را در علم وصنعت وسایر مزایا
معلوم کرده ودر حقیقت جنس اناث را ازین راه تشویق کرده شریک الزحمه برای
خود از نو بچنک آورده اند وارباب اطلاع بمطالعهٔ این قسم کتب رغبتی تمام دارند
وسخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت واظهار بدیهی است وآنها که بر
مسطورات ناقابل ما رغبتی دارند بخوبی این جمله را دانسته جز یکدو نفر
یاوه گوی بیکار که اسباب گذرانیدن وقت وتحصیل قوت خود را عیب جوئی
دانسته اند مضمونی تازه هدیت را بهم مشربان خود برند وذلهٔ خوان ایشان

خورند و این ناز که ندارد همیشه از این قبیل حرفها در دنیا بوده است
قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر
جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصه آن این است

پیش از آن کاین قصه تا مخلص رسد ... دود گندی آمد از اهل حسد
من همی رنجم از این لیک این لگد ... خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی ... بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال ... این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور ... غیر گرمی می‌نیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانه ... سر برون آورد چون طعانه
کاین سخن پست است یعنی مثنوی ... قصه پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند ... که دوانند اولیا زان سو سمند
جمله سرتاسر فسانه است و فسون ... کودکانه قصه بیرون درون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن ... اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند ... نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد فهمش می‌کنند ... نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار ... ذکر هود و باد و ابراهیم و نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن ... ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش ... ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم ... که قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی می‌برد ... کو بیان که گم شود در وی خرد
گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس در نوع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گوئیم آنکه گفت
خیرات حسان بچه کار آید جواب این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد
ملائمات طبع تو را پیش ازین نوشته اند چار درویش اسکندرنامه

حیدر بیک

حیدر بیک حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گوید شرح حال
خانزاده دختر میرهادی کار چیست برای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعره
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم
شود و کدام کتاب است معتبرتر از اغانی ابوالفرج اصفهانی که یک قسمت از احوال
مغنیه‌ها مشهوره است و خانزاده دختر میرهادی کار چه فرق دارد با فلان مغنیه
عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع
موزون بوده شعر گفته و اثری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه
ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنگارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در
خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره
روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف
ابن الحاج التقی مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که از اعاظم از
فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار
و دویست و نود و شش هجری در مطبعه بهوپال هندوستان طبع کرده
و شرح حال خانزاده در صفحه صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم
شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست
و بی مضایقه نشان میدهد تا ببینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی
افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی

بکار بند تو این پند بنده گر بتوانی
گرت هوا است که دانی مگو هر آنچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دوم خیرات حسان بتوفیق
و تأیید قادر سبحان در روز دوم ماه ربیع الاول
سنه ۱۳۰۶ هزار و سیصد و شش هجری سیچقان ئیل
وکتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد رضا شمس الکتاب

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم						
السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبدالعظیم
حسینعلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استرآباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن در نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنج ماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطان اعظم

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه ودولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار کة الحال چهل و یکسال تمام است بالاستقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی

تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی

تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی

تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا الاسالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۱

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد نوزدهم [؟] چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر توپخانه تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۰

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه انیس الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۱

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۲

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله

نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله

امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار دستنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال آجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیر تومان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا فرابغلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفرخان میرزا نور الدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء کامران میرزا ولد نواب معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا ملکم میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا

المرحوم

لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی محمد تقی
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علیمیرزا ولد
مرحوم ایضا احمد میرزا عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح الله
میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا
کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلیمیرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبد الحسین
میرزا ولد ایضا جعفر قلیمیرزا ولد مرحوم خلجی
محمد ولیمیرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضا عباسقلی میرزا ولد ایضا
اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر
میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا
ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق
میرزا ولد مرحوم ایضا عبد اللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبد الرشید میرزا
ولد مرحوم عبد الله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف بآقا جان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکتا قاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علیمیرزا
احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد
ایضا شکر الله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف
میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد
مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزا
رئیس الاطباء جعفر قلیمیرزا ولد مرحوم ایضا محمد
قلیمیرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا سنجر
میرزا ولد ایضا نایب الایاله یحیی میرزا نصر الله میرزا
ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد مهدی
میرزا مرتضی قلیمیرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علیمیرزا ولد ایضا محمد تقی میرزا ولد
مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا
نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا
ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا صیفود
میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد
مرحوم ایضا آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهمراد میرزا ولد
مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصر الله میرزا
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای
مهندس عبد الله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار

بایلخانگری جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان ایلخانی
کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظور اند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علیمیرزا پسر مرحوم مؤید
الدوله سرتیپ محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله سرتیپ
محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد
حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا
محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا حیدر خان سرتیپ
محمد تقیخان سرتیپ علی اکبر خان عباسخان علی اصغر
خان علیخان محمد رضی خان محمود خان سرهنگ

خوانین

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد
اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفهٔ حاجی مهدی قلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرهنگ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نور الله خان محمد
صادقخان علی محمد خان احمد خان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد تقی
خان سرتیپ حاجی حسنعلی خان عباسقلیخان
سرهنگ محمد صادقخان ولد شهاب الدوله محمد خان
ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندر خان سردار

طایفهٔ عز الدینلو

محمد ولیخان محمد قاسمخان حبیب الله خان
محمد رضا خان کریمخان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام امیر تومان حاجی
مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امام
قلیخان حاجی محسن خان محمود خان ابراهیمخان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهر خان سرهنگ
محمد رضا خان ولد رحیمخان میرزا باقر خان زکیخان
علیخان

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمود خان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان
علی محمد خان احمد خان محمد اسمعیل خان

طایفهٔ قاجلو و غیره

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قاجلو محمد رضاخان
محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفهٔ خزینه دارلو محمد
خان سرتیپ و رئیس طایفهٔ کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

غیره

دوازده نفر

جناب مجد الاشراف مباشر ایل جلیل قاجار میرزا
سید یوسف سررشته دار فرج الله خان سرهنگ
و تحویلدار امیرخان یساولباشی و سرهنگ احمد خان
نایب یساولباشی و یاور یساول هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتماب امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از وزراء سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه تنکوزئیل اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب زمان

جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان | جناب ابوالقاسمخان ناصر الملک مشیر حضور همایون | جناب میرزا اسدالله خان وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتماب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر نویان اعظم

امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل نظام و غیر نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر
ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم
لشکرنویسان عظام
جناب جلالت نصاب میرزا عبد
الوهابخان لشکرنویسباشی و نایب
وزارت جلیلهٔ لشکر جناب حاجی
میرزا علینقی مشیر لشکر جناب
حاجی میرزا محمدتقی وکیل لشکر
جناب میرزا حبیب الله خان مجد
الاشراف میرزا یوسف لشکرنویس
میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله
لشکرنویس قورخانه میرزا زین
العابدین مستوفی نظام میرزا علی
ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی
ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر
میرزا زینل معاون لشکر میرزا محمد علی
اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکر
نویس حاجی میرزا اشرف خمسه
میرزا عبدالحمید میرزا مهدی
نوری میرزا ابوالقاسم ولد
جناب حاجی میرزا عباسعلی میرزا
عبدالله خان ولد جناب جلالتماب
قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد
مرحوم میرزا نصرالله لاهیجانی
حاجی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل
لشکر میرزا نصرالله ولد میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا علی اصغر برادر
صنولیباشی سرکار فیض آثار رضوی
حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا
عبدالحسین میرزا حبیب الله نوری
میرزا ابوالقاسم ضیاء لشکر حاجی
میرزا سید باقر لشکرنویس میرزا
مهدی گجوری میرزا محمد حسین
نوری میرزا سید تقیخان میرزا
امامقلی میرزا سید باقر تفرشی
میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم
میرزا محمد حسین تفرشی میرزا نقی
خان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف
تفرشی میرزا سید یوسف لشکر
نویس میرزا حسنخان پسر معاون
لشکر میرزا عبدالکریم لشکرنویس
میرزا علی اکبر لشکرنویس میرزا
مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضا
پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار
اصطبل خاصه میرزا علی علوی
لشکرنویس میرزا حسین لشکرنویس

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله
لشکرنویسباشی میرزا عباس
سررشته دار کل نظام میرزا زمان

کردستانی میرزا حسین اصفهانی
میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم
حاجی میرزا اشرف لشکرنویس میرزا
هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا احمد نوری میرزا
احمد لواسانی میرزا علینقی تفرشی
میرزا سید احمد حلبی میرزا محمد
ساوجی میرزا سید یوسف قاجار
نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا
شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کاشی
نویس میرزا محمد علی نوری میرزا
فرج الله سررشته دار میرزا سید
علینقی میرزا عنایت میرزا صادق
حاجی میرزا حسنخان نایینی میرزا فتح
الله میرزا طاهر سررشته دار
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد
مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن
تفرشی میرزا حسینخان پسر
معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرکانی میرزا سید باقر
میرزا اسمعیل کوچک سررشته دار
میرزا سید محمد علی میرزا یوسف
سررشته دار تفرشی میرزا مصطفی لشکرنویس

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
جعفر نوری سررشته دار میرزا علی
سررشته دار میرزا هاشم سررشته دار
میرزا علیرضا میرزا سید تقی
میرزا اسمعیل

قورخانه

میرزا آقا لشکرنویس میرزا نصرالله
سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار
میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا
سید حسین سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی باشی نظام
میرزا علیرضا منشی باشی وزارت
جلیلهٔ لشکر میرزا ابوالحسن
میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا
هدایت الله حاجی میرزا عبدالکریم
میرزا ابوالقاسم میرزا محمودخان
میرزا کاظمخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر
میرزا اسمعیل بزرگ میرزا جعفر
میرزا حسن میرزا جعفر ایضا
میرزا حسین میرزا مختار

مامورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی میرزا
کاظم میرزا علی اشرف میرزا احمد
میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی
حاجی میرزا ابوالحسن لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم
حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا
اسکندر میرزا عبدالله سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسین میرزا احمد میرزا صادق

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویسباشی
خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا احمدخان میرزا
محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویسباشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان و غیره

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا احمد
سررشته دار میرزا ابوتراب میرزا
محمد علی منشی نزد جناب صاحبدیوان

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم
میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا حسنخان سررشته دار دفتر لشکر
پسر مرحوم میرزا رفیعخان مستوفی قورخانه

عراق

میرزا سید مهدی لشکرنویس پسرخان

حاجی میرزا سیدکاظم مستوفی دواب وزیر

خمسه

میرزا علی برادر میرزا حسنعلی لشکر
نویس گروسی

قزوین

میرزا سید ابراهیم سررشته دار

مازندران

میرزا فرج خان لشکرنویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکرنویسباشی
کرمان میرزا صادقخان لشکرنویس
ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبدالله
سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی محمد لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد قلی لشکرنویس میرزا
نعمت الله سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
فتح الله سررشته دار اطباء
اطباء و جراحان حاضر رکاب و
مامورین ولایات نصد و شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنها ئیکه سمت
وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار
کل مملکت آذربایجان
جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر
و وزیر مختار مقیم اسلامبول
نواب والاجاه انوشیروان میرزا امیر تومان
حکمران شاهرود و بسطام
نواب والا احتشام الدوله والی
مملکت فارس نواب والا فرمانفرما
والی مملکت کرمان و بلوچستان
نواب والا ضیاء الدوله والی بروجرد
و لرستان نواب مؤید الدوله
نواب حشمت الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله نواب شعاع الدوله
سلیمان میرزا نواب امیرخان سردار
حکمران استراباد و گرگان نواب
حاجی حسام السلطنه والی ایالت
گیلان و طوالش

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی
صاحبمنصبان عظام تولید بعض
اشکالات میکرد و اسباب زحمت
و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد
امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب
اختیار امیر الامراء العظام رحمت الله
خان ساری اصلان امیر الامراء
العظام ساعد الدوله امیر الامراء
العظام نصر الملک امیر الامراء العظام
عزیز السلطان امیر الامراء العظام
نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری
والی کردستان امیر الامراء العظام
شجاع السلطنه جناب اعتضاد
الملک والی عراق امیر الامراء العظام
سیف السلطنه امیر الامراء العظام
حاجی شهاب الملک والی مازندران
امیر الامراء العظام صارم الملک
امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام
الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء العظام
میر علیخان حشمت الملک امیر قاین
امیر الامراء العظام محمد باقر خان
عماد الملک وکیل طبس امیر الامراء
العظام حاجی حسام الدوله مامور
آذربایجان امیر الامراء العظام
حاجی صمصام الملک

ایضا امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان
عمدة الامراء العظام شجاع الملک عبدالحسین خان
عمدة الامراء العظام کنت دو منت فرت
نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه
و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
نواب الاجودان حضور همایون و ولایات

ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند
جناب جهانگیر خان وزیر صنایع
حسینقلیخان قاجار قوانلو جناب
فخر الملک عبدالحسین خان جناب محمد
خان والی مامور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب
حاجی حسینقلیخان معتمد الوزاره
وزیر مختار مامور ینگی دنیا جناب
مستشار الدوله میرزا یوسفخان
عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلی
خان برادر ساری اصلان میرزا زکیخان
نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان
سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه محمد
قاسمخان صاحبجمع علیمحمد خان برادر
جناب امین السلطنه علی اکبر خان
دریابیگی جناب نریمانخان وزیر
مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله خان
نواب احتشام الملک عبدالعلی میرزا
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصرالسلطنه
اسکندر خان افغان میرزا محمد خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام
الدوله

سرتیپان دوم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)

عالمشاه میرزا میرزا عبدالله خان
مستشار الوزاره خارجه محمد
علی میرزا میرزا جوادخان حاجی
سرور خان اعتماد الحرم حیدرخان
ولد مرحوم آصف الدوله میر سلیمان
خان صارم السلطنه سرتیپ دوم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و
افواج نوشته شده اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی
قلی میرزا ژنرال اجودان حضور همایون
اسدالله خان پسر مرحوم وزیر نظام
محمد باقر خان سرتیپ سابق فوج ششم
شقاقی عین الملک محمد علیخان
آبدارباشی نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
میرزا محمد خان سرتیپ پسر مرحوم صدر
اعظم میرزا سید محمد خان سرتیپ
سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیل خان ولد مرحوم محمد علیخان
ماکوئی ابوطالبخان علینقی خان
سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد
علیخان ولد مرحوم امیر الامراء
مهدیخان جهان بیگلو خانبابا خان
پسر صاحب اختیار محمد صادقخان
قراباغی میرزا علیخان افشار
حیدرقلیخان هرائی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان
هرائی عباسقلیخان پشتکوهی
مهدیخان قاجار سیف الله خان
لاریجانی میرزا نصرالله خان مهندس
محمودخان گیلانی علیرضا خان ژنرال
اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
حسنخان پسر مرحوم مصطفی خان امیر تومان
مصطفی قلیخان پسر مرحوم صمصام
الدوله محمد تقیخان بیوکخان برادر
شجاع السلطنه حسینقلیخان
سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حسنخان سرتیپ پسر مرحوم لجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی
سعد الدوله جعفرقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم ایضا محمودخان میرزا
عبدالکریمخان سرتیپ حاجی محمد
حسنخان زند محمد حسنخان ولد
مرحوم محمد خان امیر تومان محمد حسن
خان ولد مرحوم ایضا میرزا غلامعلی
خان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق
دار الخلافه قاسمخان کرهرودی
محمد خان افشار

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضا خان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضا مرتضی
خان سمنانی نصرالله خان دماوندی
آقا خان خلف مرحوم سلیمانخان امیر تومان
حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبر خان سرتیپ رحمت
الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر
مرحوم میرزا علی قایم مقام علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله علی اکبر خان اصفهانی
سرهنگ سابق فوج نهاوند کلبعلی
خان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی بیژن خان آقا محمد
خان علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان

شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیراصلان
میرزای سرهنگ علینقی خان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان
ولد مصطفی قلیخان جهان بیگلو
فتح الله میرزا نایب الحکومه سابق
شاهرود و بسطام محمدکاظم
میرزا ولد ظل السلطان میرزا زین العابدین
خان احمدخان میرزا مسعودخان
عبدالله خان ولد مرحوم جعفرخان
ابوالحسنخان محمدخان یزدی امان
الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی
فرج الله خان ایضا حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج پنجم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمدحسنخان دوبران
علیقلیخان کرد غلامرضاخان ثانی
مرتضی قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاء الملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان
سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان شبلی
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان نواده
جناب صاحبدیوان حسین آقای
افشار محمدخان درجزینی حاجی
شکرالله خان شقاقی محمدحسنخان
ولد شجاع الملک حسینخان سرهنگ

ولد نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه
اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان
میرتومان

اجودانان باشی

جلال الدین میرزا یارمحمدخان نایب
اجودانباشی کل علی اکبرخان نایب
اجودانباشی کل مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمدمیرزا خلف مرحوم امیرتیمور میرزا
احمدمیرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطانمجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهر میرزا
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان میرزا
فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رحمت الله خان نواده
مرحوم سیف الملک رستمخان گرجی
سلطان احمد میرزا علی اکبرخان نواده
مرحوم فضلعلیخان جعفرقلیخان
قاجار محمدحسینخان نواده مرحوم
حاجی هادیخان جهان بیگلو جعفر
خان ولد مرحوم حاجی محمدعلیخان سرهنگ
محمدحسنخان پسر جمشیدخان
تیمورخان هادیخان زرندی
حسینخان خلف مرحوم چاپارچی باشی
میرزا عبدالله خان نائینی محمدآقا باقر
خان نواده حاجی محمدعلیخان
محمدعلیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی قزوینی
غلامرضاخان بسطامی فهرما
سیدحسنخان فیروزکوهی سید

حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم عاشقعلیخان میرزا عیسی خان
ولد مرحوم عبدالرسولخان خانبابا
خان خلف مرحوم حاجی سعدالدوله
بیوکخان افشار مهدیخان ایضا
محمدعلیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یارمحمدخان نواده
اجودانباشی کل میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان ولد
محمدعلیخان سرتیپ جلال الدین میرزا
ولد مرحوم عمادالدوله میرزا حسنخان
امیرخان آقالرخان پسر جبرئیلخان
مسیحی علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی
علیمحمدخان سرهنگ اسکندرخان
حسنخان ولد شکرالله خان علی
افشار علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
خان بسطامی مرتضی قلیخان کرد
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمدعلیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمدعلیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاحب قلعه محمدحسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
نقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان نهرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک

نقیخان کرمانی حسن آقا ولد علی بیگ
افشار محمدقلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب اجودانباشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضاقلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی اسمعیلخان یاور کرد
علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم بهاء
الدین آقا جعفرقلی بیک مرندی محمدیوسف
خان هراتی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان هراتی محمدخان رجبخان
گودرزی خسروخان خمسه شکرالله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ نیلی عباسقلی بیک ولد مرحوم
جعفرقلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان شکرالله
خان ولد مرحوم اسمعیلخان جهان
بیگلو رضاقلیخان ولد ایضا

معلمین

ایرانی

کریمخان میرزا عبدالوهاب علیخان
قاجار محمدعلیخان عبدالحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمدعلی میرزا اسحق
معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لرموزیکانچی باشی
ژنرال واگنرخان مسیو لاکورس
(رطو) انشاکارخانه فشنگ سازی
(مسیو مرل) (ماژور اسطواخ
معلم پیاده نظام) (کپیتن کروس
معلم پیاده نظام) (کپیتن کانزلر
معلم پیاده نظام) (جنرال پرورشتک معلم
توپخانه) (مسیو گبارمونی کاپیچی باشی
پیاده نظام) (مسیو ودل نایب اول
(شاسو آدف)

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید طریشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ سه نفر نایب سرهنگ ده
نفر یاور اول ده نفر یاور دویم
یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیلباشی بیرقبان
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمدحسن
میرزا سرتیپ حاجی محمدمیرزا سرهنگ

مترجمین

میرزا محمدعلی

مدرسه مبارکه جدید البنای نظامی موسوم بمدرسه ناصری

مربا باشی میرزا کریمخان سرتیپ اول صمصام السلطنه

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر معلمین فرنگی چهار نفر
معلمین ایرانی نه نفر اجزاء مدرسه
پنج نفر

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر
شاگردان مهندس هیجده نفر توپخانه
بیست و هشت نفر پیاده نظام
سی و هشت نفر شاگردان زبان
فرانسه چهارده نفر شاگردان
موزیک سی و هشت نفر براتنویسی
مدرسه مبارکه ناصری با میرزا یوسف
لشکرنویس است

توپخانه مبارکه

نواب مستطاب والا [illegible] امیر
توپخانه مبارکه
محمدصادقخان امین نظام رئیس توپخانه
مبارکه

سرتیپان

حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول حاجی
شکورخان سرتیپ اول اصلانخان
سرتیپ اول جمشیدخان ماکوئی سرتیپ
اول خسروخان سرتیپ اول میرزا
اسمعیلخان اجودانباشی توپخانه
نواب حسینقلی میرزا عمادالسلطنه سرتیپ
دویم صفرعلیخان سرتیپ دویم بهادر
جلیلخان معتمد نظام سرتیپ اول
و مدبر مخزن نظام میرزا فتح الله خان
سرتیپ دویم فوج هشتم خلخالی
حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول
توپچی همدان و شیرازی میرزا شفیع
خان سرتیپ دویم و مؤتمن دیوان
حسینقلیخان سرتیپ سیم محمدنقیخان

سرتیپ ولد مرحوم اللهویردیخان
بیوکخان سرتیپ سیم حسنخان پسر
مصطفی قلیخان امیرتومان سرتیپ سیم
علیرضا خان سرتیپ فوج سیم گروسی
ذوالفقارخان سرتیپ سیم مهندس
عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم
شقاقی صادقخان سرتیپ فوج
بهادران افشار محسنخان سرتیپ
میرزا محمدخان سرتیپ

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
زین العابدینخان اردبیلی حاجی
باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
میرزا ابراهیمخان ولد مرحوم لجودانباشی
پاشاخان شقاقی سرهنگ عباس
قلیخان شقاقی سرهنگ توپخانه
یوسف میرزای سرهنگ توپخانه میرزا
صالحخان سرهنگ علینقیخان سرهنگ
گروسی فتح الله خان طالش اسمعیل
خان سرتیپ اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان
ولد سیف الدوله سلطانحسین میرزا
محمدآقای سرهنگ حسنخان محمد
ولیخان حسینخان حسنخان ضیا
خان حسن رضاخان پاشاخان
سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
حبیب الله خان ابوالقاسمخان
فتحعلیخان مظفرخان سرهنگ فرج
الله خان سرهنگ شیرازی مرتضی
قلیخان پسر مرحوم لطفعلی خان

نایبان اجودانباشی

کلبعلیخان نایب اجودانباشی محمد
ناصرخان ایضا احمدخان میرزا آقا
الله بیوکخان نایب دویم اجودانباشی
حسنعلیخان نایب سیم اجودانباشی
میرزا حسینخان عبدالحسین میرزا
نایب دویم اجودانباشی طغرلتکین
میرزا نایب دویم اجودانباشی
سلطانمجید میرزا ایضا محسن میرزا
ایضا مصطفی خان ایضا نجفقلیخان
ایضا محمدعلیخان افشار ایضا
میرزا آقاخان ایضا

یاوران اول

محمدصادقخان جزو قراولان انبار
حاجی خضرنقلیخان لک فرج الله خان
طالش سلیمانخان مقدم صادق
خان قزوینی غلامحسینخان قزوینی
عبدالباقیخان ایضا فرج الله خان
کرمانشاهانی حسینخان بهارلو
هاشمخان بهارلو باقرخان افشار
محمعلیخان افشار سیدعلی بیک
مرندی نریمانخان محمعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان
جلیل بیک علی عسکرآقای
لک بهلول آقای شقاقی پاشا
خان خلخالی بیوکخان معلم
اسمعیلخان خمسه شکرالله خان
کرمانشاهانی حسینخان گروسی
عباس میرزا حسینخان خرقانی
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان اورومی حسین بیک
خوئی صادقخان مقدم عبادالله
خان شقاقی یاور دولت شریفخان
خمسه ابوالفتحخان سیلاخوری
حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان
انبار نادر میرزا جزو قراولان انبار
محمدطاهر میرزا ایضا جهانگیرخان
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان بهادران
یاور اول یوسفخان محمدآقا
باقرخان افشار علینقیخان افشار
سیف الله خان افشار عبدالعلی
خان افشار اسمعیل بیک تبریزی
یوسف بیک تبریزی علیخان ناردینی
محمدحسین بیک مرندی غلامحسین
خان نواده فتحعلیخان یاور دویم
میرزا علیخان کلبعلیخان خوئی
آقابیک لک محمدعلیخان خمسه
یوسفخان خمسه روح الله میرزای قزوینی
میرزا حسن همدانی میرزا زمانخان
مصطفی خان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان مهندس
میرزا سیدحسین عبدالعلیخان
علی اکبرخان میرزا ابوالفتحخان
خدادادخان میرزا سیدعلینقی

ادارهٔ اصطبل توپخانه مبارکه

بریاست محمدحسینخان پیشخدمت مخصوص
حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

محمدحسینخان رئیس اصطبل میرزا
محمدعلی اعتماد لشکر لشکرنویس

میرزا علینقی سررشته دار میرزا
حسنخان میرآخور محمدحسینخان ایضا
میرزا محمود مشرف علی بیک یحوبلدار
حسن بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر بیطار و اخترچی دو نفر
نعلبندباشی و نعلبند شش نفر
جلودار چهارده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول علیخان نایب دویم
دو نفر جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم
جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا فضل الله نایب اول جلودار
دو نفر

خرم آباد

آقاجان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار سه نفر

کرمان

عبدالعظیم بیک نایب اول جلودار سه نفر

فارس

هدایت الله بیک نایب اول نایب
دویم نفر جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اول جلودار
سه نفر

ولایات جول و حوش

خمسه

نظرعلیخان نایب اول فتح الله خان علیخان نایب اول
نایب اول محمدتقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هفده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول نایب دویم
چهار نفر جلودار هفت نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقابابا خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار یازده نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار شش نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار چهار نفر

قورخانه مبارکه

جناب جلالتنصاب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانهٔ مبارکه
میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه
سرتیپان و غیره

محمدعلیخان سرتیپ عبدالله خان
سرتیپ غلامحسینخان سرتیپ
میرزا حسینخان سرتیپ مسیو پیین
معلم مکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

زین العابدینخان میرزا آقاخان
هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن محمدطاهرخان و
میرزا موسیخان نواده های مرحوم
صدراعظم شیخعلیخان میرزا فتحخان

لشکرنویس و سررشته داران

میرزا آقا لشکرنویس میرزا اشرف
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
میرزا ولی لطفعلی سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار میرزا سید
حسین منشی

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه
میرزا عبدالرحیم نقاشباشی

یاوران

نصرالله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار قالسفد میرزا ابوالقاسم یاور
اول و تحویلدار انبار خاص کار
نوروزعلیخان یاور و تحویلدار قورخانه
توپ دوعنبر شهبازخان یاور تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ سراجی طهماسب
بیک یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
مهران علی اکبر بیک سلطان مباشر
کارخانهٔ طرقه سازی میرزا احمد یاور اول

ومباشر دباغخانهٔ همدان آقا سید کاظم
یاور اول ومباشر کارخانهٔ طبل و
شیپورسازی آقا سید حسین سلطان
مباشر کارخانهٔ اسباب مرمتی موزیکانچی
کاظم بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
ریخته‌گری محمد علیخان یاور و عبد
الحسینخان یاور و مباشرین کارخانهٔ
فشنگ کاغذی و طرقه و مهمات
حسن بیک یاور و مباشر کارخانهٔ فشنگ
کاغذی استاد میرزا محمد نجار باشی
و رئیس کارخانجات نجارخانه
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
چرخ نجار

یاورهائیکه جزو دسته‌جات متفرقه مشغول کار هستند

میرزا مصطفی خان غلامحسینخان یاور
اول حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان قزوینی میرزا بابا یاور
میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان
یاور میرزا علی اصغر یاور آقا سید
درویش یاور حاجی اسمعیل بیک یاور

سلاطین دسته‌جات که موافق تقسیم مرتبه در جزو دسته مشغول کار و خدمت میباشند

غلامعلی بیک میرزا ابوالقاسم میرزا
مهدی امیرخان میرزا مطلب
محمد سلطان کاظم سلطان اسدالله
سلطان آقا محمد سلطان میرزا
علی اکبر سلطان حسینخان سلطان
کل محمد سلطان میرزا حسینقلی سلطان
محمود سلطان کرد بچه میرزا صالح سلطان

حسینخان خانمخان خان محمود
سلطان تبریزی رضا سلطان
حسین سلطان عباسقلی سلطان
اما موبردی بیک آقا سید حسین
چرخ نجار کاظمخان میرزا شفیع
سلطان چراغعلی سلطان حاجی
اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان
غلامحسینخان ولد امیرخان

اصناف

تفنگساز و پرداختگر و قنداقساز
پانزده نفر ریخته‌گر دوازده نفر
توپچی پنج نفر سراج بیست نفر
دوانگر ده نفر سوهانکار ده نفر
فشنگساز دوازده نفر چاشنی
ساز هفده نفر نجار ده نفر
نقاش دو نفر حداد ده نفر کلوله
ریز ده نفر

قورخانچیان

دویست و بیست و چهار نفر

از بابت مأمورین سرحدات

دویست و هفده نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ و
رئیس قورخانهٔ آذربایجان
پنجاه و یکنفر معارف بیست
و شش نفر قورخانچی بیست و پنجنفر

اصفهان

جمعی میرزا احسنخان سرهنگ هفده نفر
معارف هشت نفر قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا بیک سلطان هشت نفر
معارف دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
معارف دو نفر قورخانچی نفر

بسطام

از بابت محمد باقر بیک نایب مأمور
وصول مالیات باروط کوبی نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک یاور چهل نفر
معارف هیجده نفر قورخانچی
بیست و دو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر
معارف دو نفر قورخانچی پنجنفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست و دو نفر
معارف یازده نفر قورخانچی یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور بیست و سه نفر
معارف نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقاخان سرهنگ بیست و
شش نفر معارف ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا بیک یاور نه نفر
معارف سه نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد و لرستان

بروجرد جمعی عبدالوهابخان شش نفر
سلطان نفر قورخانچی پنجنفر لرستان
محمد حسن سلطان نفر قورخانچی سه نفر

زنبورکخانه

زنبورکخانهٔ مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و نصر
قراسوران دار الخلافه عبدالحسین
خان سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دوم

موزیکانچیان صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسینخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانباباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دسته‌جات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه
دسته
انکروبُودباری
دسته
لورائی و شهرستانکی
دسته
منصور نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان قراقخانه
دسته
ساوه
دسته
نیلا نوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران

دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج قزوین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج نهری

افواج قاهره

تومان اول

فوج بهادران

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

فوج اول خاصه

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
بسرتیپی حاجی نقد علیخان

فوج دویم خاصه

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر تومان بسرتیپی احمدخان

فوج دویم نصرت

محمد قلیخان سرتیپ

فوج مظفر مراغه

فضلعلیخان نصرة الملک سرتیپ

فوج چهارم تبریزی

آقاخان سرتیپ

فوج پنجم ایلات

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمخان سرتیپ

فوج ششم اقبال

ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی
یوسفخان

فوج هفتم افشار

ابوالجمعی خسروخان سرتیپ

فوج هشتم افشار

ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج [illegible]

ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی
میرزا حسنخان

تومان دویم

فوج بهادران همدانی

شیخعلیخان سرتیپ

فوج سیم خوئی

ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ

فوج سیم مراغه

ابوالجمعی شیخ اللهخان سرتیپ

فوج تخته قاپو

ابوالجمعی علیقلیخان سرتیپ

فوج پنجم شقاقی

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
مرتضی قلی آقای سرتیپ

فوج ششم شقاقی

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر تومان محمد باقرخان
سرتیپ

فوج هفتم خنجالی

عزیزالله میرزا سرتیپ

فوج مخبران ماکوئی

جلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ

تومان سیم

فوج قهرطایفه

غلامحسینخان شجاع الدوله
علیخان سرهنگ

توپخانه

فوج امیریه
حاجی احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان
سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
سرتیپ میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا
حسنخان وزیر نظام
فوج هفتم شقاقی
ابوالجمعی غلامحسین خان ژنرال اجودان
سرهنگ محمد خلیل خان
فوج گروس
ابوالجمعی جناب امیر نظام سرهنگ
اسدالله خان
فوج جدید افشار
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
فوج چهارم جدید مراغه
ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک امیرتومان
سرهنگ فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک سرتیپ زین
العابدین خان
فوج مخبران
ابوالجمعی جناب ناصرالملک
سرهنگ مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابوالجمعی امیرخان سردار
امیرتومان

فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیرتومان
فوج برچلو
جمعی محمدخان سرتیپ
فوج سیلاخوری
جمعی محمدعلی میرزا سرتیپ سرهنگ مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه
ابوالجمعی جناب جلالتماب امین السلطان
سرتیپ حاجی حسینعلی خان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیرتومان
فوج مخبران کرازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذو
الفقارخان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادران حشمت
ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم ملایری
ابوالجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابوالجمعی امیرخان سردار امیرتومان
سرتیپ خانباباخان
فوج چهارم کمره
ابوالجمعی حشمة الدوله امیرتومان
سرتیپ ابراهیم میرزا
فوج پنجم گلپایگان
سرتیپ محمد کاظم خان ولد جناب شهاب
الدوله سرهنگ عبدالله خان
ولد شهاب الدوله
فوج ششم قدیم خمسه
ابوالجمعی مظفرالدوله

فوج دویم خمسه
ابوالجمعی عباسقلیخان سرتیپ اول
ولد مرحوم علینقی خان
فوج مخبران زرندی
جمعی محمدحسنخان سرتیپ
تومان ششم
فوج اول قدیم قزوین
ابوالجمعی نصرالملک امیرتومان
هدایة الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید ایضا
نصرالملک امیرتومان سرهنگ
مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو
ابوالجمعی حسنخان اجودانباشی کل
سرهنگ علیخان پسر مرحوم حاجی
اسدالله خان
فوج چهارم فریدنی
سرهنگ حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابوالجمعی سهام السلطنه سرهنگ
میرزا عبدالحسینخان
فوج هفتم عرب و عجم
ابوالجمعی ضیاالدوله سرتیپ نقی خان سرهنگ عباس
قلیخان
فوج مخبران فیروزکوهی
ابوالجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه
سرتیپ اول سرهنگ مصطفی خان
تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمدحسن
خان سرهنگ

فوج اول

فوج اول خلج قم
سرتیپ حاجی مختارخان
فوج دویم نهاوندی
ابوالجمعی معین نظام سرهنگ
حسینخان نهاوندی
فوج سیم بسندپی
سرهنگ سلطان خان
فوج ششم خرقانی
ابوالجمعی اجودانباشی سرهنگ
علیمحمدخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب
بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
سرتیپ زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
سرتیپ احمدخان سرهنگ فضل
الله خان
تومان هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
سرهنگ حسنخان
فوج اول کرندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان
سرهنگ
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیرالملک سرتیپ اول محمدحسین
خان سرتیپ سیم

فوج مخبران کردستان
جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفرالملک
تومان نهم
فوج بهادران قرائی
ابوالجمعی عباسعلی خان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابوالجمعی حسینقلیخان والی سرهنگ
غلامرضاخان
فوج اول عراقی
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سرحدی
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
سرتیپ محمدجعفرخان قاجار
تومان دهم
فوج بهادران فدوی
ابوالجمعی عبدالله خان سرتیپ اول
ساعدالسلطنه
فوج اول قاینی
ابوالجمعی حشمة الملک سرهنگ حاجی
پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
جمعی حشمة الملک سرهنگ حیدر
قلیخان
فوج سیم تنکابنی
ساعدالدوله امیرتومان ولیخان نصیرالسلطنه
سرتیپ اول
افواج ثلثه هزارجریب
ابوالجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلی
خان سرهنگ محمدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
سرتیپ میرزا محمدعلیخان معین نظام
و سرهنگ شفیعخان

سواره
آذربایجان

دسته
افشار ساینقلعه ابوالجمعی حیدرخان
سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابوالجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول سرتیپ باقرخان
دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده
علیقلیخان سرکرده
دسته
چهاردولی نوروزخان سرتیپ
حسینعلیخان سرهنگ
دسته
چلبیانلو محمودخان سرتیپ
رحیمخان سرکرده
دسته
خوئی عباسعلی بیک امین بیک
دسته
شقاقی جمعی محمدخان
دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته

حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ جمعی
عباسعلی بیك
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده
دسته
قراسوران ارشق واسنارا جمعی
امین الوزاره
دسته
ربیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جدید شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
دسته
بکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
کلبری بسرکردگی محمد باقرخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
دسته
قوجه بیکلو ابوالجمعی حسینقلیخان
سرکرده
سرکردگان غلام نصرت
میرهدایتخان میرزا زین العابدینخان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم
آقای سرهنگ اسکندرخان
سلیمانخان

خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرز خان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یار محمد خان
امیرتومان
دسته
قاینی و سیستانی جمعی حشمة الملك
امیرتومان
دسته
طبسی جمعی عماد الملك
دسته
زوجی جمعی محمد علیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
بنموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملك
دسته
تیموری جمعی میرعطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقارخان
و حاجی محمد امین سرکرده
دسته جات

جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول
دسته
مرد ورانی
دسته
مروی بسرکردگی ابوالسیف خان
و محمد شریف خان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیك دسته
مروی جمعی قربانعلی بیك دسته
آرورلان جمعی آقاخان سرکرده
دسته
چولائی جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضا خان و
نصرالله خان
دسته
قرائی جمعی محمدخان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوالجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قاینی و خوافی جمعی حشمة الملك
دسته
علم ملبس یکصد و سی و پنجنفر
استرابادی وغیره
پیاده استرابادی

دسته
جمعی میرعلینقیخان سرتیپ از بابت
پیاده فندرسکی و کتول
دسته
جمعی عبدالصمد خان سرتیپ پیاده
مقصودلو
دسته
متکبن جمعی محمدخان سرکرده
دسته
ساوری جمعی عیسی خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمد علیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان
دسته
ازانی جمعی محمد علیخان
دسته
بلوچ و حاجی لر جمعی علی اصغر بیك
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار
دسته
کلدی خان ریش سفید طایفه جعفربای
دسته
ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان آتابای سالارخان
دسته
قوشخان اتابای ایل کلدیخان جعفربای
دسته
امیرخان اتابای ملا قربانخان
دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان
دسته
سواره ترالکه یموت و کوکلان جمعی
حسینقلیخان یوزباشی
دسته
زردینی جمعی افراسیابخان سرکرده
کوزاری و بسطامی
ابوالجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا محمود خان سرکرده
شخالچیان بمی
ابوالجمعی
سواره و جمازه بمی و نرماشیر
اسدالله خان سرکرده عرب بسطام
سواره و جمازه سواره نرماشیری
وردبیکانی مرتضی قلیخان سرکرده
سواره سیستانی
اسدالله خان سرکرده
سواره و جمازه بلوچ بجیصی
ضادقخان سرکرده
کیلانی
از بابت سواره کرکان رودی و
اسالمی جمعی نصرت الله خان سرتیپ
مازندرانی
از بابت سواره کرد و ترك وغیره
ابوالجمعی میرزا عبدالله خان پیشخدمت
و سرتیپ اول
میرزا ابوالحسن مشرف
سرکردگان
عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا

صفی خان ایضا سوسی خان بهان
بیکلو اسدالله خان ایضا محمد خان
ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقار
خان ایضا حسینخان اصانلو
محمد خان افغان
جماعت خواجه وند
ابوالجمعی جناب جلالتماب امین السلطان
علی اکبرخان سرتیپ نرماشیری قلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان
سواره عبدالملکی
ابوالجمعی فضل الله خان بسرکردگی
جعفرخان عرب زائی
جماعت زرین کمر
ابوالجمعی سارو اصلان امیرتومان
علیقلیخان یوزباشی مهدیخان
نایب اول
جماعت شاهسون افشار
ابوالجمعی جناب جلالتماب امین السلطان
جهانشاه خان
جماعت بختیاری
جمعی محمد حسینخان
جماعت عرب بهارستان
مصطفی قلیخان سرتیپ سهام السلطنه
میرزا حسینخان سرکرده میرزا
حسنخان ایضا
جماعت افشار اسدابادی
جمعی صاحب اختیار امیرتومان
بسرکردگی محمد کریمخان
جماعت خمسه
جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو
عزیزالله خان صارم الملک سرتیپ اول
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امید علیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ
اسدخان سرکرده
جماعت شاهسون دوبرن
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
آقا جانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا
جماعت شاهسون قوجه بیکلو
ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد
مرحوم حسینعلیخان
جماعت باجلان
ابوالجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت خرقانی
ابوالجمعی اجودانباشی کل حسنخان
امیر تومان علینقی خان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی بدالخان سرکرده برادر مرحوم
حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب
جماعت کرد بچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی عزیزالله خان

صارم الملک امیر تومان بسرکردگی
خانبابا خان
جماعت هداوند
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسوارای
که مشغول خدمت قراسورانی دار
دار الخلافه هستند جمعی صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابوالجمعی محمد علیمیرزا
جماعت ایلات قزوین
ابوالجمعی اسدالله خان ولد مرحوم
وزیر نظام
جماعت قراچورلوی خوار
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
بسرکردگی صفرعلیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوالجمعی اجودانباشی بسرتیپی کاظمخان
جماعت چکینی
بسرتیپی اسدالله خان بسرهنگی
صادقخان
جماعت احمدوند وهیتوئی
بسرهنگی کریمخان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه برلرستانی
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت باراحمدی
بسرهنگی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت قبلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
دارابخان سرکرده

پیـــاده

خراسانی
شمخالچیان
ابوالجمعی حیدرقلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمد خان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک

استرآبادی

دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علیمحمدخان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبدالله خان سرکرده
دسته استراباد رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی

جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته شکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دسته جمعی جعفرقلیخان دسته
جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی وسیل سپر
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات کیسلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سوار اسالمی
ابوالجمعی نصرالله خان سرتیپ اول
بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبارقلیخان سرکرده
دسته شفنی
جمعی نعمت الله خان ایضا

مـــازندرانی

جماعت کلباری وغیره
جمعی میرزا محمدخان سرتیپ لطفعلی
خان سرکرده محمد مهدیخان سرکرده
طایفه عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی
علی اکبرخان بخشکی بسرکردگی
علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان

کرمـــانی

تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی وبراوری
اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان رنعاری
دراثخان سرکرده
تفنگچیان کوهک وچاهبهار وافنده
ملک بهادر سرکرده
عرادهٔ ازبابت پیادهٔ بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
ادارهٔ افواج طرح اطریش
وسوارهٔ طرح قزاق
افواج طرح اطریش
ازبابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند
رژیمان اول
ازبابت پیاده نظام
رژیمان دویم
ازبابت پیاده نظام
مشاسور
که عبارت از فوج مجزا باشد
ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای ته پر اطریشی
فوج
موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره
اداره قراقیه
بریاست پالکنیک گورنیبن کارادایف

فوج اول
ابوالجمعی حسنخان امیر تومان
اجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبته
موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام وسواره وتوپخانه
وغیره یکصد وپنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام
بریاست جناب جلالتماب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه
نظام میرزا شفیع تفرشی
سررشته دار خزانه نظام
میرزا احمد علی

دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافهٔ الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء مجلس حکومت

زکیخان پسر مرحوم محمود خان کلانتر میرزا شفیع سررشته دار میرزا جعفر منشی نفرشی میرزا نصر الله منشی میرزا سید محمد علی کتابچه نویس نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر نواب فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ میرزا سید احمد نایب لار و کن و سولقانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب آقا میرزا زین العابدین امام جمعه جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام دار الخلافه جناب آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا علی اکبر پسر مرحوم آقا جمال الدین بروجردی

جناب شیخ محمد حسن استرابادی جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین قاجار

مقیم دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار سنه ماضیه جناب میرزا محمد خان نظام العلماء امیر زاده محمد خان معیر الممالک اعتماد الدوله عین الملوک معتمد الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه ولد جناب اعتضاد الدوله عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان سپهسالار ولد ایضا خانباباخان ولد ظهیر الدوله میرزا احمد خان نصیر الدوله ولد مرحوم آصف الدوله محمود خان ملک الشعراء میرزا محمد خان ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیل خان بشیر الدوله میرزا محمد خان غلامحسینخان و الیخان پیشخدمت ولد سهرابخان حاجی محمد حسینخان محمود خان محمد خان ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسنخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت نواب ذینت الدوله عبد العلیخان ولد مرحوم اسکندر بیک هادیخان ولد ایضا محمد خان محمد جعفرخان حسینخان هدایت الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان محمد باقرخان امان الله خان

ادارهٔ نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دو منت فرت دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی رئیس کل ادارهٔ پلیس عباسقلیخان سرتیپ اول مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا ابو ترابخان سرتیپ سیم (سوشف) نایب کل اداره میرزا سید یوسف سرتیپ سیم مستشار اول اداره میرزا محمد حسینخان سرهنگ رئیس محلهٔ دولت عباسقلیخان سرهنگ مستشار اداره مامور نظم راه آهن میرزا حسن رئیس محلهٔ عودلاجان دارای امتیاز سرهنگی میرزا آقا خان سرهنگ اجودان رئیس و رئیس سوارهای اداره میرزا عبد الرحیم خان کلانتر مستشار اداره افالوخان سرهنگ ناظم مامورین اداره میرزا حسنخان داروغه حاجی میرزا محمد علیخان رئیس محلهٔ چاله میدان میرزا سید احمد رئیس محلهٔ بازار میرزا عبد الغنی رئیس محلهٔ سنگلج میرزا محمد علیخان منشی باشی رئیس روزنامجات شهر میرزا بدیع رئیس مجلس استنطاق و محبس

اداره میرزا محمود رئیس کرهشیهای شهر میرزا هدایت محرر دارالاداره

احمد میرزا صاحب منصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا تقی صاحب منصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ هاشمخان نایب اول محلهٔ سنگلج میرزا رحیم نایب اول محلهٔ دولت میرزا علینقیخان نایب اول محلهٔ چاله میدان میرزا علی نایب اول محلهٔ عودلاجان میرزا جعفر نایب اول محلهٔ بازار میرزا علیخان نایب اول چهارسوق و بازارهای شهر میرزا آقا منشی مجلس محاکمات میرزا نجفعلی منشی مجلس جنایات عدهٔ کلیهٔ اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول وزارت انطباعات و غیره حیدرعلی خان سرهنگ رئیس اداره احتسابیهٔ الخلافه

اجزاء ادارهٔ احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر نایب علی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا ابو القاسم مشرف احتساب میرزا یوسف نایب ادارهٔ احتسابیه میرزا محمد حسین نایب محلات شهر دار الخلافه نایب جرم صاحب جمع دواب احتسابیه سایر نواب و صاحب منصبان بیست و پنج نفر فراش و عمله طولیه احتسابیه سقاء و آبپاش و بیست و چهل و هشت نفر

ادامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص دیوانخانهٔ نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی

جناب حاجی ملاباشی جناب جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر خلوت همایون و فراشباشی مخصوص حضرت والا نایب السلطنه جناب عبد الله خان والی رئیس الاطباء میرزا علی حکیمباشی نظام معین نظام میرزا محمد علیخان میرپنج عباسقلیخان سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا عبد العلیخان سرتیپ و پیشخدمتباشی نصر الله خان ناظر و قهوه‌چی باشی میرزا سید مهدیخان نایب ناظر میرزا سید حسین مشاور طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ تفنگدارباشی محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا مکلل حاجی بهروز

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده لطف محمد خان سرتیپ و پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و پیشخدمت میرزا خلیل خان پیشخدمت و تونچی باشی حاجی محمد رضای پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار و شاطر باشی میرزا محمد خان پیشخدمت اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت احمد میرزای مترجم حسینقلیخان سلطان مدیر تلفون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی مستوفی حاجی میرزا احمد مستوفی میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا محمد حسین مستوفی کاتب السلطان میرزا محمود خان منشی مخصوص میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانهٔ مبارکه

جناب جلالت نصاب امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ وزارت اعظم داخله

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضاقلیخان منشی رسائل خاصه میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

مستوفیانیکه بخطاب جناب افتخار یافته اند

اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار همایون یا مأمور ولایات یا اداراتی با در دفترخانهٔ مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی جناب میرزا حسین نایب جناب جلالتمآب وزیر دفتر جناب میرزا عیسی وزیر سابق دار الخلافه جناب حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک جزو دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه محاسب خزانه و ضابط اسناد خرج جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه مأمور وزارت خراسان جناب میرزا محمد علی خان معاون الملک محاسب صرف جیب مبارک و صندوقخانهٔ مبارکه و غیره جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا محمود محاسب مازندران و دار المرز جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص و موزهٔ مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و برات نویس اصطبل مبارکه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحب دیوان جناب میرزا یوسفخان مستشار الملک مأمور مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب لسان الملک میرزا هدایت جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مأمور اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دیوانخانهٔ مبارکه محاسب کرمان و کلپایگان جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن جزو وزرای مجلس دربار اعظم جناب میرزا رضاقلیخان سراج الملک

مستوفیانیکه در دفترخانهٔ مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا عبدالله محاسب خمسه و برات نویس عمله خلوت میرزا محمود محاسب مملکت خراسان میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ مبارکه نظام و نطنز و غیره و سررشته دار کل میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا باقر محاسب استرآباد و شاهرود و بسطام حاجی میرزا محمد محاسب اصفهان ولد جناب حاجی میرزا نصرالله میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار دیوانی میرزا علی پسر جناب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان میرزا جواد نوادهٔ جناب وزیر دفتر محاسب گیلان میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق میرزا رضای ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب کردستان و ساوه میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف

محاسب لرستان و طالقان میرزا ربیع برات نویس سرکارات و خادم باشی محاجلات میرزا بزرگخان نایب جناب امین السلطنه و ناظر دفتر میرزا علی مستوفی محاسب بروجرد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه میرزا فتح الله ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام محاسب همدان میرزا رضاقلیخان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر محاسب قزوین میرزا محمد علیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر محاسب فارس میرزا علی محمد خان برات نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب عربستان میرزا محمد رضای توپخانه محاسب ملایر و تویسرکان میرزا رفیع محاسب گروس میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مامور کرمان میرزا زکی نوری برات نویس کشیکخانه و عمله حضور میرزا حسینعلی مستوفی نهاوند میرزا شفیع نوادهٔ جناب صاحب دیوان محاسب دماوند میرزا حسینخان برات نویس بنائی

میرزا حسینخان نوری برات نویس جبه خانه میرزا منصور خان محاسب سمنان

مستوفیانیکه در دفترخانهٔ مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا رضا معین السلطنه میرزا تقی منشی الممالک میرزا محمد حسین وقایع میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله میرزا علی محمد خان ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا شفیع صدر دیوانخانه میرزا رضای ابن پسر مرحوم میرزا زین العابدین حاجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا عباسقلیخان سپهر مستشار وزارت علیه اعظم حاجی میرزا اشرف برادر زادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم میرزا مهدی منشی دیوان اعلی پسر مرحوم میرزا موسی نایب میرزا محمد ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا حسینخان پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب الامر دو وزارت جلیله خارجه مشغول خدمت و رئیس تشریفات آن اداره است میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور میرزا رضای بیان الملک میرزا سید علی پسر جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص میرزا هاشمخان نزد جناب امین الدوله میرزا باقر ولد جناب صدیق الدوله میرزا محمود خان پسر مرحوم میرزا ابو الحسن خان قایم مقام جزو اعضای مجلس دربار اعظم میرزا احمد خان ولد جناب معاون الملک میرزا محمود خان ولد جناب ایضا میرزا طاهر کرکانی میرزا کاظم نوادهٔ مرحوم میرزا رضاقلی میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا نقیخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا محسن نزد نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان میرزا سلمان میرزا کاظمخان للرباشی میرزا هدایت تحویلدار خزانه میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم میرزا سید احمد ولد جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب میرزا عبدالعلی ولد مرحوم میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادر مرحوم مجد الاشراف میرزا جعفر پسر مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضاخان نوادهٔ مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضای تفرشی میرزا کریم برادرزادهٔ جناب صدیق الدوله میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین خزانه میرزا سلیمان نزد جناب مخبر الدوله میرزا احمد نزد جناب علاء الدوله میرزا علی نوادهٔ مرحوم نصیر الملک میرزا موسی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکرنویس میرزا زین العابدین نزد جناب عضد الملک میرزا علینقی نزد جناب ایضا میرزا سید احمد برادرزادهٔ مرحوم معین الملک میرزا ابوالقاسم نوری میرزا محمد مستوفی تبریزی میرزا حسین خان پسر معین السلطنه میرزا مهدیخان پسر ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا میرزا محمد ولد میرزا عبدالله مستوفی خمسه میرزا جواد افشار

میرزا علی اکبرخان ترشیزی میرزا علی پسر
مرحوم میرزا یوسف آشتیانی میرزا
عبدالرحمن آشتیانی میرزا عبدالغنی
آشتیانی میرزا محمود تفرشی نزد جناب
قوام الدوله میرزا حسین خان ولد
میرزا رضای مهندسباشی میرزا فتح
الله گیلانی میرزا مصطفی ولد آشتیانی

مامورین ولایات

میرزا نصرالله برادر مرحوم دبیرالملک
مامور خمسه میرزا حسن گیلانی مامور
کرمانشاهان میرزا حسن سمنانی
مامور بروجرد میرزا آقا مامور کرمان
میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان
میرزا طاهر کاشانی مامور ملایر و
نهاوند میرزا سید محسن تفرشی
مامور عراق میرزا مرتضی قلیخان مامور خمسه

سررشته داران و عربان دفترخانهٔ مبارکه

سررشته داران

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات
میرزا محمد حسین سررشته دار نزد جناب
قوام الدوله میرزا شفیع سررشته دار
دفتر جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا اسدالله سررشته دار

دفتر جناب جلالتمآب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار آشتیانی
میرزا احمد سررشته دار حساب
میرزا نصرالله میرزا محمود سررشته دار
میرزا محمد سررشته دار شیرازی
میرزا مصطفی گرکانی نزد جناب
مستشارالملک میرزا عبدالوهاب
سررشته دار کرمانشاهان میرزا
عبدالله سررشته دار نزد جناب میرزا
محمد ولی میرزا علی سررشته دار همدان
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی میرزا
حسین سررشته دار گرکانی میرزا
صادق سررشته دار گرکانی میرزا
صادق سررشته دار علم خلوت
میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله
شیرازی میرزا اسمعیل سررشته دار
استراباد میرزا رضا سررشته دار
گیلانی نزد حسام السادات میرزا
علیرضای تفرشی میرزا محمد علی
سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا عبدالله ساوجی میرزا

بزرگ تفرشی میرزا عنایت سررشته دار گرگانی

عزباشی و عزبان دفترخانه مبارکه استیفاء

میرزا علی اکبر عزباشی میرزا ابراهیم
میرزا علی ولد مرحوم میرزا محمد تقی
میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقا
میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا اسدالله میرزا
محمد برادر ایضا میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا مطلب یساول
دفترخانه مبارکه

وزارت جلیله مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم وغیره وغیره
جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه کتابخانه مبارکه خزانه
مبارکه اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست اردوی
همایون خزانه مبارکه خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و جبه دار
خانه مبارکه دارالنظاره الطبای
خاصه فرنگی و ایرانی آبدارخانه مبارکه
قهوه خانه مبارکه کشیکخانه مبارکه
ایشیکخانه مبارکه غلامان نصرت و
منصور غلامان ناصری فراشخانه
مبارکه سفره خانه و قاطرخانه مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانه مبارکه
کالسکه خانه مبارکه شاطران کرک
ضرابخانه مبارکه صرف جیب مبارک
خالصه طهران غله ولایات انبار گندم
معمارخانه و قناتی ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانه
چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پز
خانه دارالخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله رئیس
خلوت همایونی جناب مخامتنصاب
حکیم الممالک پیشخدمتباشی سلام جزو
اعضای مجلس دربار اعظم غلامحسینخان
خازن کتیبخانه مبارکه جناب مخامتنصاب مجدالملک میرزا
تقیخان وزیر وظایف و اوقاف
جناب مخامتنصاب غلامحسینخان امین خلوت و
تفنگدارباشی

سایر

محمد حسنخان محقق جلال الملک جعفر
قلیخان ولد مرحوم اعتمادالدوله
امیرزاده نیرالدوله سلطان حسین میرزا
مشیر خلوت محمد حسینخان مشیر خلوت و قراپت خانه
حضور والانایب السلطنه امیر کبیر
وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم
امین الدوله میرزا مهدیخان آجودان
مخصوص ولد مرحوم امین الدوله
آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبدالله
خان سرپیشخدمت ول جبارخان آقا
میرزا محمدخان کروسی سرپیشخدمت ول
حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان
میرزا سید عبدالکریمخان حسینخان
محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا
محمد باقرخان ادیب الملک سرپیشخدمت اول
محمد تقیخان پسر مرحوم ادیب الملک
احمدخان سرپیشخدمت ابوالحسنخان
پیشخدمت خاصه سرپیشخدمت ول امیرزاده
آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا
میرزا سید محمدخان سرپیشخدمت وغیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی
محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان دهباشی خلوت آقا صادق سرپیشخدمت

وغیره وغیره

دارالنظارهٔ مبارکه

جناب امیرالامراء العظام مجدالدوله
مهدیقلیخان خانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النظاره
میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمدرضا
میرزا محمد صادق سررشته دار آقا محمد
باقر تحویلدار نقد و جنس کارخانه مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم الکتاب شربتدارباشی
شربتداران و عملجات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی آشپزها
مخصوص شخیفر سایر دوازده نفر

تحویلخانه و وکیل خرج

حاجی محمد ابراهیم وکیلخرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دارالنظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب امیرالسلطان به نیابت آقا مرتضی خان
(معروف بآقا دائی) نایب آبدارخانه
حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی
حسینعلیخان سرپیشخدمت آقا بابا خان
سرپیشخدمت میرزا ابوالقاسم نایب

میرزا غلامحسین سرهشتردار میرزا لطیف سرهشتردار آقا فتحعلی علاقه‌بند خانه پانزده نفر علم سقا خانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی‌باشی امین همایون آقاجبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک نقاشان نقاشخانه مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

جناب مجدالدوله نظام غلامحسینخان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم سهراب‌خان رستمخان سرتیپ و نایب الحکومه کاشان میرزا ابوالفتح‌خان طالش حاجی علی خان مرتضی مصطفی قلیخان اسمعیل خان قزوینی فهرمانخان ثانی حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقر خان محمدکریمخان حاکم ابوانکیف عیسی‌خان شقاقی هادیخان نوائی فتح‌الله‌خان پسر مرحوم فهرمانخان محمدخان کرجی فیض‌الله‌خان کرمانشاهانی شاه ملک‌خان علی‌اکبرخان کردستانی شجعلیخان جعفرقلی‌بیگ مراغی اسدالله‌خان ابری عبدالله‌خان فراهانی رضا آقای کلایی نصیرخان شیرازی

اصلانخان نجفخان بیگلو باقی تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانه مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله‌خان امیرتومان کشیکچی‌باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول فوللر آقاسی دارنده حمایل سبز و نشان درجه اول خارجه حبیب‌الله‌خان پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام پیشخدمت‌باشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر شاهزادگان پانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و سه نفر سایر خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان درجه دوم

حاجی رستمخان عباسقلیخان طهماسقلیخان حیدرقلیخان محمدقلیخان عزت‌الله‌خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپ دوم دارند موسی‌خان کلبعلیخان باباخان که منصب و حمایل و نشان سرتیپ سیم دارند عبدالله‌خان باقرخان علی‌اصغرخان محمدحسنخان سعدالله‌خان محمد اسمعیلخان یوزباشی علی‌اکبرخان سرهنگ

نایبان

چهل و یکنفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان محمدابراهیمخان شهبازخان نقیخان

علی‌اکبرخان امیراصلانخان محمدحسنخان کرهادوزی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانه مبارکه

صد و چهل و دو نفر جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی‌باشی

نایبان ایشیک آقاسی‌باشی

امیرالامراء محمدناصرخان نواب حسینقلی خان تقیخان قاجار محمدخان بهاء السلطنه توردیبا ولباشی حکمران گلپایگان و خوانسار محمدامین‌خان قاجار نایب اول امان‌الله‌خان قاجار عباسقلیخان مستشار عبدالوهاب میرزا اسدالله‌خان قاجار جعفرقلیخان قاجار محمدحسینخان قاجار ابوالفتح‌خان قاجار مصطفی‌قلیخان قاجار حاجی محمدحسینخان حاجی مهدیقلیخان علی‌آقای قاجار هاشمخان قاجار حاجی محمدعلیخان نجارچی‌باشی یوسفخان محمدحسینخان علی‌اکبرخان دنبلی عیسی‌خان موسی‌خان علیخان محمدرضا خان حاجی علی‌محمدخان یوزباشی میرزا زین‌العابدین نوری عبدالله خان نوری ابوالحسنخان نوری میرزا داودخان نوری میرزا نقیخان نوری محمدعلیخان نوائی غلامحسینخان کاشی محمدخان نوائی مهدیقلیخان نوائی محمدعلیخان کروسی نصرالله‌خان بروجردی غلامعلیخان اشرفی خسروخان بروجردی سلیمان آقای قاجار محمدحسنخان

غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایت‌الله خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی باشی و سررشته‌دار ایشیکخانه مبارکه مرتضی‌قلیخان نایبان جزو شانزده نفر یساولان حضور همایون پنجاه نفر

نایبان چارچی‌خانه مبارکه

و چارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و نسقچیخانه مبارکه

ابوالمجمع امیرالامراء العظام حاجب‌الدوله حاجی حسینعلیخان قاجار فراشباشی

فراشخانه نایب و غیره

درجه اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی سررشته‌دار ولیخان آقا شیر محمد قزوینی محولبدار ابوالقاسمخان طهرانی میرزا سید جعفر نقرشی مشرف انبار آقا علی‌اکبر هرسینی محمدابراهیمخان کاشی آقا محمدجعفر تبریزی رحیمخان کاشی محمدتقی بیک شیرازی میرزا محمدتقی میرزا عباسقلی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبدالحمید تفرشی میرزا عباس

درجه دوم

میرزا حبیب‌الله تبریزی میرزا اسدالله تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی محمدمهدی بیک قزوینی محمدحسین بیک چراغچی‌باشی

درجه سیم

میرزا رضا تفرشی احمدخان طهرانی میرزا جبار تبریزی آقا محمدعلی تبریزی میرزا فتح‌الله‌خان شیرازی محمدحسنخان محمدخان سیل‌سپر علی آقای سمنانی غلامحسینخان شیرازی رضاخان کاشی میرزا احمد ملایری محمدحسن بیک ابوالقاسمخان اصفهانی ابراهیمخان طهرانی محمودخان اصفهانی نصرالله بیک تبریزی حاجی میرزای قزوینی محمدهادی بیک کرمانشاهانی میرزا مهدی اصفهانی خداداد خان محمودخان تبریزی محمد آقای تبریزی حسن آقای تفرشی مشهدی محمود میرآب باشی میرزا آقای مازندرانی میرزا علی مازندرانی یحیی‌خان شیرازی

سرایدارخانه

محمدابراهیمخان سرایدارباشی حسینعلیخان نایب للابضا رضاخان وللابضا آقا یوسف تبریزی آقا جعفر بجنانی آقا محمد تبریزی علی‌مددخان غلامعلیخان تبریزی میرزا ابراهیم تفرشی میرزا آقای تفرشی میرزا حسین تفرشی مشرف میرزا اسدالله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی‌باشی حسینخان نایب للابضا پهلوان ابراهیم یزدی کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

نسقچیخانه

جمعی محمدرحیمخان نسقچی‌باشی ولد حاجب‌الدوله مرحوم عباسخان قاجار

ابوالقاسمخان قاجار خانباباخان پسر بیک میرزا حسین مشرف یوسفخان قاجار یحیی‌خان قاجار میرزا محمود مازندرانی حاجی عبدالله‌خان قاجار یحیی بیک طهرانی رضابیک قزوینی

اداره باغات و عمارات

و قنوات دولتی سرپرست جناب جلالتمآب اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دار الترجمه مبارکه دولتی حاجی میرزا حسین تبریزی محمدباقر بیک باغبانباشی میرزا مهدی سرهشتردار کل باغات و قنوات دولتی میرزا عبدالمجید خان نایب کل دوشان‌تپه و عشرت‌آباد و قصر قاجار باغبان و سرایداران کل باغات مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

فرنگی و غیره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور مؤتمن الاطباء میرزا زین‌العابدین خان کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان دکتر محمدحسنخان دکتر مسیو هیبنه دندانساز

ایرانی

جناب جلالتمآب سلطان الحکماء حکیمباشی جناب فخر الاطباء جناب ملک الاطباء الدوله ابوالقاسم

شیخ الاطباء میرزا حسینعلی رئیس الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء میرزا نصرالله تنکابنی لقمان الملک ولد ملک الاطباء میرزا سیدعلی حاجی میرزا حبیب‌الله مجدالاطباء

خواجه سرایان

اعتمادالحرم حاجی آقا سرورخان خواجه باشی
آغا طاهرخان سرتیپ اول آغا سهراب خاجی
آغا یوسف خاجی آغا غلامعلی آقا سید اسمعیل
عزیزالله خان آغا فتح الله آغا میرزا
احمدخان ارد نشان آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی
مستوفی نایب ایضا آقا باقر آقا محمد نایب
آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه مالیه

بریاست جناب جلالتماب میرزا اسمعیل خان
امین الملک در جناب مستطاب امین السلطان
میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی
میرزا جعفر ایضا شیخ مرتضی ناظر خزانه
تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار
آقا هدایت تحویلدار حاجی محمد رضا
تحویلدار کرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادیخان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبدالله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار میرزا
رضا قلیخان مستوفی و منشی رسائل خط
خراسان و سیستان وغیره

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دارالضرب آقا بابا
رئیس میرزا عبدالله سررشته دار
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابوالحسنخان
سرهنگ میرزا سید یوسف لشکر
نویس میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغ گاز و الکتریسیته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ گاز
و الکتریسیته میرزا سید حسین پسر
میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار
عملجات شصت نفر

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی خان نونو رئیس مدیر گمرک دار
الخلافه طهران محمد تقیخان ناظم میزان
آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا
علی اصغر مترجم گمرک فارس و بنادر جزو
عمل حکومت در اداره محمد حسنخان سعد
الملک حکمران بنادر آقا اکبرخان بیگلربیگی
مدیر گمرک خراسان و گیلان و مازندران
میرزا محمد علیخان مدیر گمرک کرمانشاهان
محمد حسن میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بسعد الملک
میرزا جان مباشر گمرک بروجرد میرزا
سلیمان مباشر گمرک کلپایگان میرزا
حسینخان مباشر گمرک کاشان حاجی
حسنخان مباشر گمرک کردستان و همدان

ادارهٔ غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتماب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ولی سررشته دار
محمد تقیخان ناظم میزان مامور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبرخان مامور خمسه
محمد باقرخان سرتیپ حکمران قزوین مامور
غلات قزوین محمد امین خان مامور
ملایر و تویسرکان و نهاوند مرتضی خان
سرتیپ مامور همدان و اسدآباد میرزا
هادیخان مامور سمنان و دامغان
محمد ابراهیمخان مامور شاهرود و بسطام
میرزا عبدالباقی مامور غلات خراسان
محمود بیک مامور قم غلامان کروس با
آقا میرزا عبدالباقی

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
جناب جلالتماب میرزا اسمعیل خان امین
الملک خازن مهر مقدس جناب آقا
میرزا هدایت الله نایب التولیه امیرزاده محمد حسینعلیخان
ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا عبدالکریم
صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا
حبیب الله کلیددار میرزا عبدالحسین
سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا
بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم
مستوفی میرزا ولی خشک باشی حاجی آقا
محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلاب دار پانزده نفر
موذن و چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب نظام السلطنه امین
الحضره خوار بحکومت ابوتراب میرزا
طالقان نرخ آقای نایب الحکومه حضرت
عبدالعظیم بحکومت امیرزاده ناظم
التولیه بحرین بحکومت حاجی حسینعلیخان سرتیپ
قزوین و سیاه دهن بحکومت محمد باقر
خان سرتیپ طارم بحکومت امیرزاده
شاهرخ میرزا بندر عباس و بندر لنگه

وبندر بوشهر وغیره بحکومت محمد حسنخان
سعدالملک خالصجات لشت نشا
گیلان و املاک مرحوم مجدالدوله

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصوره

ابوالجمع امیرالامراء العظام علاء الدوله
میرزا احمدخان سرتیپ اول و پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغرخان لشکر
نویس حاجی میرزا سید باقر طبیب

غلامان مهدیه

سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب

سی و سه نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

امیرزاده عبدالحسین میرزا سرتیپ ولد
مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان سرتیپ
نوادهٔ مرحوم رفیعخان میرزا تقیخان
سرتیپ فتح الله خان سرتیپ بیوکخان
قاجار قزوینی سرتیپ اصلانخان سرهنگ
علیقلیخان سرهنگ امیرزاده سیفور
میرزا امیرزاده یحیی میرزا نایب و
پنجاه باشی بیست و چهار نفر

سایر

سیصد و شصت نفر

سواره منصوره

چهارصد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب

سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ
محمد علیخان سرتیپ آقاخان سرتیپ
اسکندرخان سرتیپ اسدالله خان
سرتیپ علیمرادخان سرهنگ
اسمعیل خان سرهنگ شعبانعلیخان
سرهنگ میرزا موسیخان سرهنگ
ولیخان سرهنگ احمدخان سرکرده
میرزا موسی سررشته دار نایب وغیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهارصد و شصت و یک نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

شتران کلانی بریاست امیرالامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع و پیشخدمت
خاصه همایونی میرزا علی محمد مشرف
شترخانه بادی میرزا علینقی مشرف
قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف شتر
خانه کلانی عباسعلی بیک تحویلدار
جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک
ایضا کاظمخان قاطرچی باشی ساربان
عملجات نایب دار وغیره دهباشی و
قاطرچی ساربان یکهزار و پانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست امیرالامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسیخان نایب محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصهٔ همایونی

چهارصد نفر

نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اصطبل
مبارک امیرزاده عبدالله میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته دار حاجی میرزا
مهدی غیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب لطفعلی
خان محمد خان مرادخان غلامرضا
خان کریم بیک میرزا سید عبدالله
حاجی محمد آقا قربانعلی بیک یحیی آقا
بیک محمد قاسم بیک مهدیخان
آقا حیدر بیک محمد حسن بیک نایب و
تحویلدار نقدی رحمن بیک علیخان بیک
حبیب الله بیک محمد علی بیک عبدالعلی
بیک محمد مهدی بیک ایضا عباسعلی
بیک افراسیاب بیک حاجی درویش بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی نایب نفر
شاگرد دو نفر سوقانچیان و بیطار
پنج نفر سیورسات چی دو نفر

جلودار و مهتر وغیره

دویست و سی نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابراهیمخان قورچی باشی میرزا علیخان
قروقچی باشی قورچی هشت نفر

عملجات ایلخی دولتی

صد و ده نفر

زینخانهٔ مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت صندوقخانه خازن
رکیبخانه مبارکه

اجزاء

ندارد از صورت

کالسکه خانهٔ مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه خانهٔ مبارکه لطف الله خان کالسکه چی باشی میرزا نصرالله پیشکار کل میرزا علیرضا سررشته دار میرزا عبدالحسین مشرف مشهدی رحیم نایب انباردار کالسکه خانه محمد اسمعیل بیک نایب ولد محمد تقی بیک محمد اسمعیل بیک عبدالعلی بیک ولد محمد قلی بیک نایب آقا سید یوسف نایب علی بیک نایب ولد جعفرقلی بیک ... بیک نایب ولد مشهدی رجب محمد حسن بیک نایب بالخان نایب محمد کاظم بیک سرکشیک محمد آقا بیک سرکشیک مهدی بیک سرکشیک عباس بیک سرکشیک علی عسکر بیک سرکشیک علی بیک سرکشیک زین العابدین بیک یساول ابوطالب بیک یساول محمد جعفر بیک یساول علی اصغر بیک یساول حاجی بابا بیک یساول و مامور اهل طرب آقا سید احمد تحویلدار نقدی

عمله جات اصطبل کالسکه خانه

میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب رضاقلی بیک نایب محمد حسن بیک نایب ولد مشهدی رحیم ابوالقاسم بیک مباشر کل جلیسی محمد رضا بیک انبار دار جلیسی علی زمان بیک سئیس نجفقلی بیک سئیس جلودار بیست و پنجنفر نعلبند دو نفر اصناف دوازده نفر مشد جلیسی پنجنفر کالسکه چی یکصد نفر مهتر و هشتاد نفر

شاطر خانهٔ مبارکه

از قرار سنه ماضیه بریاست بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی میرزا

سید حسین سررشته دار میرزا مهدی مشرف میرزا کوچک تحویلدار ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان نایب محمد بیک یاور و نایب محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب ابراهیم آقای نایب محمد حسین بیک اجودان

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیر الامراء العظام محمد ناصرخان صاحبجمع و سرتیپ اول

سوارهٔ دویرن

آقا جان خان سرتیپ محمود خان سرهنگ میرزا رحمة الله سررشته دار سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ میرزا محمد قلی سررشته دار محمد ولیخان سرهنگ سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ میرزا اسد الله آقا مشرف حسنخان سرهنگ نعمة الله خان سرهنگ سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن مشرف صاحبمنصب و سوار دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف صاحبمنصب و سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران دماوند فیروزکوه

جمعی آقا باقرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا حسن سررشته دار میرزا ربیع مشرف مباشر و عمله جات انبار و فراش و غیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری امیر الامراء العظام محمد ناصرخان صاحبجمع ایل شاهسون دویرن ایل شاهسون افشار ایل خواجه وند ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند ایل قشقائی ایل اوریات ایل بختیاری ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش مست عرب بهارلو عرب کلکو عرب شیکوهی عرب ... فرقه

ادارهٔ بناخانه و فخارخانه

حاجی حسینعلیخان صنیع الملک معمار باشی دیوان اعلی میرزا حسینخان مستوفی بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته دار میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا سید ابوطالب سررشته دار میرزا مصطفی سررشته دار فخارخانه استاد حسینعلی معمار عمارات همایونی حسینخان معمار بنای نظام حاجی محمد حسن کدخدای فخارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده با آقا باقرخان سرتیپ عمله جات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم سپرده با آقا باقرخان سرتیپ عمله جات دائمی پنجاه نفر راه انجرود و نور و فیروزکوه و آمل سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان ولد ایضاً نایب دویم صادقخان جهانگیرخان امیراصلانخان سایر اجزاء معروف بیست و پنجنفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسهٔ ایران

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دار الخلافه

وزارت وظایف

دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام الشادان مستوفی میرزا علی اصغر سررشته دار کرکانی میرزا رضاخان سررشته دار گیلانی

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره میرزا اسمعیل خان منشی میرزا ابراهیم منشی محمدخان اجودان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد میرزا سید یوسف دفتردار

وزارت اوقاف

جناب میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس ملا عبد الله قاضی میرزا محمد منشی میرزا محسن ثبات

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی خراسان میرزا حسن مستوفی فارس میرزا زین العابدین خان مستوفی اصفهان بنان الملک قزوین محمد باقرخان سرتیپ گیلان میرزا مجد الدین مستوفی کرمان میرزا عبد الرحیمخان مستوفی استراباد میرزا مقیم لشکرنویس طهران میرزا سید محمود همدان میرزا احمد شریف الملک عراق وکزاز و فراهان میرزا سید باقر بروجرد و لرستان میرزا عبد الرحیمخان کردستان میرزا کریم کرمانشاهان میرزا ابوالقاسم یزد میرزا علیرضا کمره و گلپایگان و خوانسار میرزا ابوالحسن سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام میرزا اسد الله مازندران میرزا عبد الوهابخان خوار و دماوند و فیروزکوه میرزا طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم ساوه میرزا احمد قم و نطنز میرزا علیخان کاشان میرزا عباسعلی گروس میرزا احمد ملایر و تویسرکان میرزا علی محمد

وزارت پست ممالک محروسهٔ ایران

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصهٔ همایونی رئیس کل میرزا مطلب مستشار تحویلدار کل تمبر و نقد مسیو بیمنوسکی جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره مرتضی خان اجودان

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا علی دفتردار میرزا محمد محرر

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی اسد الله خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتور دفاتر تمبر معین نفر

اجزاء پیشخانهٔ دار الخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه عبد العلی خان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار آقاخان دفتردار رضا قلیخان معین فراش اطاق نفر

اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا معین فراش نفر

اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمد علی امین تذکره دفتردار امانات

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا آقا معین
میرزا ابو القاسم حافظ ملمسه و ثبت تذکره

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار میرزا محمد علی معین

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسدالله خان مجزی کننده میرزا آقا معین

اجزای پست شمیران و خیابان فرنگیها

اسمعیل خان رئیس غلام سه نفر فراش دو نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

اجزای پیشخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خان باباخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا مباشر عمل خارجه میرزا محمود تحویلدار امانات حسن آقا سررشته دار میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا حسن مباشر پاکات غیر سفارشی میرزا جعفر دفتردار غلام پست و پیاده نفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علیقلی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش و سرایدار دو نفر

شبستر

میرزا آقا بالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا نقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

خلخال

آقا علی رئیس فراش نفر

آستارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

اردبیل

آقا علی رئیس فراش نفر

میاندواب

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

میرزا سرکیسخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام چهار نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا ابراهیم رئیس غلام و فراش دو نفر

لنکرود

میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان

علی اکبرخان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا عیسی رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا یحیی خان رئیس فراش نفر غلام نفر

سبزوار

میرزا ابوتراب رئیس میرزا رضا ناظم فراش نفر

نیشابور

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

ارض اقدس

میرزا محمد علی رئیس منشی سه نفر غلام و فراش چهار نفر

تربت

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

گناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا محمد رئیس فراش نفر

دره جز آقا محمد مهدی رئیس فراش نفر

خواف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

بیرجند

رئیس نفر فراش نفر

خط مازندران

ساری

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش و غلام دو نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

آمل

میرزا الله یار رئیس فراش نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر

استراباد

حسنخان رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم

میرزا علیخان رئیس فراش نفر

محلات

میرزا هاشم رئیس فراش غلام دو نفر

عراق و کلپایکان و خوانسار

حاجی رئیس فراش نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام نفر فراش نفر

اصفهان

میرزا گرگین رئیس میرزا نفر فراش نفر ماموره جلفا نفر

آباده

میرزا نقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا محمد باقر ناظم غلام و فراش چهار نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش قاصد دو نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

اردکان

میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا علی رئیس میرزا نفر فراش و غلام چهار نفر

کرمان

میرزا حسن رئیس منشی نفر فراش و غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

اناد

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

سید احمد رئیس فراش نفر

لار

میرزا نقی رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

نوبران
حاجی محمد علی رئیس فراش نفر

ساوه
میرزا حسن رئیس فراش نفر

همدان
ابوالقاسمخان رئیس میرزا محمد منشی فراش و غلام چهار نفر

کرمانشاهان
حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام شش نفر

خانقین
میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس
میرزا فرج الله رئیس فراش و غلام دو نفر

نهاوند
میرزا فتح الله رئیس فراش و غلام دو نفر

دولت آباد ملایر
علیمحمد میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

بروجرد
میرزا عبدالغنی رئیس فراش و غلام دو نفر

خرم آباد
میرزا محمد رئیس فراش و غلام دو نفر

کنکاور
اکبر میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

کردستان
نادعلیخان رئیس میرزا نفر فراش و غلام دو نفر

تویسرکان
میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون
رؤسا و غیره

جناب مخامت نصاب جعفرقلیخان نیرالملک رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دویم میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا محمد تقی سررشته دار مدرسه مبارکه اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه میرزا جعفرخان ناظر مدرسه میرزا عبدالوهابخان روزنامه نویس مدرسه

معلمین ایرانی و فرنگی
معلمین ایرانی

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک منجم باشی اعلیحضرت همایونی و معلم کل علوم ریاضی مدرسه سرتیپ اول میرزا محمد کاظم معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر و خورشید میرزا علی دکتر رئیس الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی مدرسه ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و مقدمات عربی مدرسه میرزا علیخان قاجار معلم طب مجانی سلیمانخان معلم علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم علوم ریاضی سرهنگ مهدیخان معلم علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی حاجی خان معلم زبان فرانسه

معلمین فرنگی

مسیو ریشارخان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول پروسکی خان معلم زبان فرانسه و جغرافیا سرتیپ اول مسیو لمر معلم کل موزیک سرتیپ اول مسیو ویلر معلم علم معدن دارای نشان دویم شیر و خورشید دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم مادروسخان معلم زبان روسی سرتیپ دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ مسیو وف معلم علم پیاده نظام سرتیپ مستر طبلر معلم زبان انگلیسی دارای نشان دویم شیر و خورشید

صاحبمنصبان و مترجمین
صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ عباسعلیخان مهندس سرتیپ علیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ

مترجمین و خلفا

میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم میرزا رضاخان سرهنگ محسن میرزا مترجم علیخان خلیفهٔ ریاضی اسدالله خان خلیفهٔ ریاضی میرزا نبی خان خلیفهٔ نقاشی حاجی آقا خلیفهٔ نقاشی

طبقات متعلمین

مهندسین نظامی و معدن بیست و پنج نفر توپخانه بیست و پنج نفر پیاده نظام چهل نفر مرتبه اول و دویم طب چهل و پنج نفر موزیک مرتبه اول کرمشاقی دستجات موزیک اسب سی نفر موزیک مرتبه دویم سی و شش نفر متعلمین مقدماتی که هنوز جزو طبقه نشده اند چهل نفر متعلمین مجانی که بعد از ظهر جهة تحصیل زبان خارجه میآیند سی نفر

اجزاء کارخانجات جنب مدرسه
عکاسخانهٔ مبارکه

عبدالله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد عکاسخانه سه نفر

باسمه خانه

میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عملجات شش نفر

دواخانهٔ مرکزی

مسیو شوبن مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

قراولخانهٔ مدرسه

غلامحسین بیک نایب خانبابا دهباشی سرایدار نفر فراش هشت نفر

اجزاء دارالنظاره

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر ایلچی دو نفر آشپز دو نفر

سفارتیه نفر غیره

اجزاء مرکزی حفظ الصحهٔ دارالخلافهٔ الباهره
فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور مبارک و رئیس مجلس حکیم سفارت انگلیس حکیم سفارت روس دکتر کامپوسان میرزا محمود حافظ الصحه اسلامبول دکتر البو معلم مدرسه

ایرانی در طهران

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء آقا میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی نظام میرزا محمد کاظم معلم طبیعی مدرسه حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء میرزا نصرالله شمس الاطباء میرزا عبدالکریم حکیمباشی میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه میرزا عبدالله میرزا علی اکبرخان کرمانی میرزا نصرت سرهنگ میرزا احسنخان سرهنگ

ولایات
خط فارس

قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمودخان
بوشهر آقا سید عبدالرزاق

خط خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا احسنخان

خط آذربایجان و غیره

زنجان حاجی میرزا رضا
تبریز سیف الاطباء
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
ارومیه حیدر میرزا
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
بروجرد
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل
عربستان میر کاظم
مازندران میرزا احمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابوالقاسم
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضاخان

مریضخانهٔ دولتی

رئیس میرزا ابوالحسنخان سرتیپ حسنخان سرهنگ میرزا نصرت سرهنگ طبیب دو نفر مباشر دواساز میرزا فرهاد ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر رختشوی پنج نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمدخان سرتیپ رئیس نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه حاجی ملا عبدالله معلم عربی شاگردان داخله

بیست و پنجنفر شاگردان مجانی
بیست و پنجنفر نویسنده نفر
فراش پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه
تنخواه تلگرافخانه‌ها چون ... وزارت تجارت جزو ... شده اند

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت

اجزاء دار الخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم ع و صاحبقرانیه

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب نصرالله
خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص محمد
اسمعیل خان سرتیپ آقاخان سرتیپ
محمد رضاخان سرتیپ محمد بلدار
نصرالله خان سرتیپ محمد مهدی
میرزا ناظم سرهنگ محمد تقیخان
سرهنگ

ارباب قلم وغیره

میرزا سلیمانخان مستوفی مسئول شارل
دفتردار خارجه میرزا عبدالوهابخان
ملتفت باشی تلگرافچی خارجه دونفر
تلگرافچی داخله بیست و یکنفر ملتفت
و محرر نوزده نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر عملجات هفت نفر

خط فارس

قم و کاشان پانزده نفر
قم پنجنفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی دونفر فراش دونفر

کاشان شش نفر

عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر فراش دونفر

اصفهان و کوهپایه و نائین

بیست و یکنفر محمد میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دونفر غلام پنجنفر فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

هیجده نفر نواب جلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر نویسنده
نفر فراش شش نفر

ابوشهر پنج نفر

عبدالعلی میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دونفر فراش دونفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

سیزده نفر میرزا احمدخان یاور
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
دونفر غلام شش نفر

کرمانشاه و رفسنجان و اناد

سیزده نفر محمد جعفر میرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط خانقین و عربستان

صد و چهارده نفر

رباط کریم و خانآباد و نوبران

و زره دوازده نفر تلگرافچی چهار
نفر غلام هشت نفر

همدان چهارده نفر

میرزا علی اصغرخان رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر غلام چهار
نفر فراش شش نفر

اسدآباد چهار نفر

تلگرافچی نفر غلام دونفر فراش نفر

کنگاور سه نفر

تلگرافچی نفر غلام دونفر

کرمانشاهان سیزده نفر

محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر

سرحدات از پاتک رند

سرپل و قصر و خانقین ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر

کردستان و قروه یازده نفر

میرزا احمدخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش دونفر

کروس چهار نفر

میرزا ابوالقاسمخان رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دونفر

ملایر هفت نفر

سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش نفر

سلطان آباد پنجنفر

میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دونفر فراش نفر

بروجرد و دراز ان دوازده نفر

باقرخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
تلگرافچی فراش سه نفر

نهاوند سه نفر

میرزا حسین یاور رئیس غلام نفر
فراش نفر

خرم آباد یازده نفر

میرزا آقای یاور رئیس تلگرافچی چهار
نفر غلام چهار نفر فراش دونفر

مامور دین سیم کشی عربستان

پنجنفر میرزا احمد و علیخان سرتیپ
میرزا موسیخان سرهنگ محمد بیک
یاور میرزا مهدی تلگرافچی

خط آذربایجان

یکصد و هفت نفر

قزوین نه نفر

محمد مهدی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی سه
نفر فراش سه نفر غلام دونفر

منجیل شش نفر

تلگرافچی نفر فراش نفر غلام چهار نفر

رشت و انزلی ده نفر

عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر

لاهیجان و رودسر هفت نفر

تلگرافچی دونفر غلام چهار نفر فراش نفر

خرم آباد تنکابن چهار نفر

تلگرافچی نفر غلام دونفر فراش نفر

زنجان سه نفر

شاهزاده میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
فراش نفر

شهر تبریز نوزده نفر

میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر میرزا و محرر سه نفر
غلام دونفر فراش پنجنفر

سایر ولایات آذربایجان

چهل و نه نفر

مرند و جلفا چهار نفر

تلگرافچی دونفر غلام نفر فراش نفر

خوی پنجنفر

تلگرافچی دونفر غلام دونفر فراش نفر

سلماس هشت نفر

عباسعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر

ارومیه پنجنفر

حسین آقا یاور رئیس نویسنده نفر
غلام و فراش سه نفر

کوکان و مراغه و صائین قلعه و آب یازده نفر

تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر فراش
دونفر

ساوجبلاغ سه نفر

محمد حسین میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر

میانج و سراب و سنین نه نفر

تلگرافچی سه نفر غلام سه نفر فراش
سه نفر

اردبیل چهار نفر

اسدالله میرزا رئیس فراش نفر
غلام دونفر

خط خراسان شصت و هفت نفر

ایوانکیف و خوار و فیروزکوه

و دامغان یازده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام هفت نفر

سمنان شش نفر

حاجی باباخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و میاندشت و عباس آباد

محمد علی میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر
هفت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان نه نفر

میرزا اسمعیلخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر غلام چهار نفر فراش دونفر

نیشابور چهار نفر

داود میرزا سرهنگ رئیس غلام دو
نفر فراش نفر

مشهد مقدس هفده نفر

محمد حسینخان سرهنگ نایب رئیس
تلگرافچی دونفر نویسنده دونفر غلام
و فراش دوازده نفر

قوچان و چناران هشت نفر

میرزا شکرالله خان سرهنگ تلگرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر

بجنورد شش نفر

حسنعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دونفر فراش دونفر

درجز چهار نفر

حسنخان یاور رئیس غلام دونفر
فراش نفر

مشغول سیم کشی کلات و مرو شاهی سرخس هشت نفر

علی اصغرخان سرتیپ رئیس ولایات خراسان
سیف الله خان سرهنگ غلام چهار نفر
فراش دونفر

استرآباد و آق قلعه نه نفر

میرزا عبدالحسینخان یاور رئیس
تلگرافچی دونفر غلام چهار نفر
فراش دونفر

مازندران بیست و سه نفر

سادی هشت نفر | نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر | وبندر جز یازده نفر تلگرافچی چهار نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی | بار فروش و اشرف و مشهدسر | غلام شش نفر فراش پنج نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی وغیره

جناب جلالت مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدبر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ پیشکار وزارت انطباعات وغیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی وغیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو دیشار خان سرتیپ دوم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی وغیره پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جنرال فی واجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو وانس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی وغیره

میرزا عباس بیک کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان میرزا عبد الرسول منشی و مترجم روزنامه‌جات ترکی عثمانی میرزا احمد خان تفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن منشی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا ابو تراب خان سرهنگ نقاشباشی مخصوص حضرت ولیعهد مامور بخدمت ادارهٔ انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه وغیره میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مامور بخدمت طبع منطبعات مدرسهٔ دار الفنون میرزا یوسف مامور سرکشی بچاپخانه‌های دار الخلافهٔ طهران ملا آغا محسن مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد دهباشی سایر فراشان و عمله‌جات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه‌خانه‌های آذربایجان در زیر ادارهٔ جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان بنیابت امیرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد میرزا و محرر

وفراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ صفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ

میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب ناصری دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی و شیخ محمد مهدی عبد الرب آبادی

میرزا محمد صادق نوادهٔ قایم مقام میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر هر روز یک نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

بنظارت جناب اعتماد السلطنه

ازقرار تفصیل در باغات و عمارات و قنوات

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ الباهره

بنظارت جناب اعتماد السلطنه

نوشته شده در کتاب اجمالی دار الخلافه ازقرار تفصیل در کتاب

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم وغیره

مجالس و اعضا و اجزای مجالس

وزارت عدلیهٔ اعظم

اجزای مخصوص مجلس محترم

وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب حاجی ملاباشی جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف سپهر میرزا عباسقلی خان مستوفی مستشار وزارت عدالت عظمی میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت عدلیهٔ اعظم ولد مرحوم لطفعلیخان عمید الملک فتح الله خان سرتیپ ناظم دیوانخانهٔ مبارکه و متصدی عرایض سواری میرزا علینقی منشی باشی میرزا حسنخان منشی مخصوص مستوفی دیوان اعلی ذوالفقار خان قاجار دولو اجودان دیوان عدالت عظمی محمد علیخان قاجار دولو اجودان دیوان عدالت عظمی

علاوه بر اشخاص مفصله فوق همه روزه برای مسائل مهمه از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و مستوفیان کرام یکی دو نفر در اینمجلس حاضر هستند و نیز در هفته دو شب مجلسی از علمای اعلام ذوی العز و الاحترام منعقد و در مسائل لازمه گفتگو میشود

مجالس دفاتر کل وزارت عدلیهٔ عظمی و دار الانشاء و مسائل تظلمات عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت عدالت عظمی است

مجلس کل دفاتر تظلمات عامه

بریاست سپهر مستشار الوزاره میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر دیوان تظلمات عامه

اعضا و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا کاظم میرزا مهدیخان هراتی ثبات کل احکام میرزا عبد الکریم عریضه نگار اجودان دو نفر فراش دو نفر

دیوانخانه مسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشاء رسائل و مستوفی دیوان اعلی

اعضا و اجزاء

میرزا محمد ربیع مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا عباس نایب میرزا عبد الله میرزا غلامرضا ولد منشی باشی

سایر مجالس که متعلق بدعاوی ملکیه و نقدیه و تجارت و جنایت و اجراء وغیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست میرزا اسحق خان پیشخدمت خاصهٔ همایونی است

جناب حاجی ملا یعقوب امیرزاده سلطانحسین میرزا میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی دیوان اعلی

محمد حسنخان سرتیپ قاجار رئیس علی اصغرخان سرتیپ غلامان دیوانخانه مبارکه میرزا اسمعیل منشی باشی محمودخان علی اکبرخان حاجی میرزا زین العابدین داروغه میرزا علی منشی مخصوص میرزا احمد ولد مرحوم منجم باشی میرزا محمد حسین منشی عراقی میرزا محمد نایب فراشخانه مبارکه میرزا علی برادر مشار الیه عباسقلیخان نایب غلام سی نفر دهباشی نفر فراش بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه

که منقسم است بدو قسم

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج دار الخلافهٔ الباهره بریاست امیر الامراء العظام حاجی اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

محمد حسینخان سرتیپ برادر مرحوم حاجب الدوله محمودخان سرتیپ رئیس طایفهٔ شاه بداغلو میرزا محمد حسینخان نوائی منشی مخصوص

مجلس محاکمات ملکیه راجع

بعرایض داخله دار الخلافه بریاست میرزا شفیع صدر دیوانخانه مبارکه

اعضاء و اجزاء

نجفقلیخان قاجار سرتیپ رئیس امیرزاده محمد حسن میرزا میرزا ابو القاسم میرزا محمد خان منشی نوری میرزا محمد حسین

منشی نوری میرزا شهاب منشی مخصوص میرزا محمد علی منشی مخصوص میرزا بهاء الدین محرر میرزا حسن ثبات میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات

شاهزادگان عظام و اهالی نظام و خوانین قاجاریه وغیره بریاست عمدة الامراء محمد حسین خان قزل ایاغ رئیس و سرتیپ

اعضا و اجزاء

جناب قاضی دیوانخانه مبارکه محمد خان سرتیپ رئیس کرلو امیرزاده منوچهر میرزا حاجی محمد رضا خان ممیز میرزا جعفر ساوجی منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضا و اجزاء

محمد صادق خان سرتیپ ولد جناب شهاب الدوله محمد خان قاجار میرزا نعمان ثبات

تجار مکه الدین الضروره برای تحقیقات مطالب تجارتی حاضر میشوند

حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی علی اکبر تاجر شیرازی حاجی ملا حسن ناظم التجار آقا عبد الباقی ارباب آقا سید آقا تاجر کاشانی حاجی محمد صادق تاجر کاشانی حاجی محمد حسین آقا حاجی محمد حسین شال فروش کاشانی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

بریاست جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان نسیر جناب مستطاب عضد الملک رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک

سایر

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهر آثار مبارک و مستوفی دیوان اعلی میرزا رضا محرر مهر مهر آثار مبارک

محمد کریم بیک حامل مهر مبارک فراش سرکاری دو نفر نایب قراولان نفر قراولان سوادکوهی چهار نفر

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب فخامت نصاب صدیق الملک رئیس کل
ادارات و دفاتر وزارتخارجه که واسطه
فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه
و کل ادارات میباشند
سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول
وزارتخارجه مصباح الملک میرزا
نصرالله خان نایب اول وزارتخارجه
میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول
وزارتخارجه مامور باداره وزارت
علیه اعظم معاون الوزاره میرزا
محمدعلیخان نایب وزارتخارجه
میرزا احمدخان سرتیپ و نایب وزارت
خارجه مهماندار سفرای دول متحابه
حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت
خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت
خارجه عبدالحسین خان نایب سیم
وزارتخارجه

اداره تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات و دستور العملهای
سفرا و مامورین وزارتخارجه
با نامه نگار میرزا شکرالله خان نایب
وزارتخارجه میرزا اسدالله منشی
وزارتخارجه

اداره متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارتخارجه میرزا اسدالله
خان منشی میرزا حسینخان منشی میرزا
ابراهیمخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی
میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد نویسنده

اداره متعلقه بسفارتهای

فرانسه و المان و اطریش و اتازونی
با میرزا عبدالله خان مستشار وزارت
خارجه میرزا خلیل منشی میرزا محمود
منشی میرزا احمد منشی

اداره متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ و میرزا جعفرخان
میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیم خان
منشی میرزا حبیب الله نویسنده

اداره متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب
اول وزارتخارجه میرزا احمد منشی
میرزا حسینخان منشی میرزا سید
تقی منشی

اداره محاکمات تجارتی

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت
خارجه و حاجی میرزا سید رضی
نایب وزارتخارجه و ملک الکتاب
حاجی میرزا محمدحسین میرزا ابو
القاسمخان منشی وزارتخارجه
میرزا اسمعیل نویسنده

اداره متعلقه بسفارت ایطالیا

میرزا کاظمخان البرز و سرتیپ و نایب
وزارتخارجه مدیر منشی دو نفر

اداره دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مفتاح الملک میرزا محمودخان
بارون نورمان مترجم اول میرزا مسعود
خان منشی رموز میرزا داودخان

اداره دفتر محاسبه

با میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت
خارجه میرزا شفیع دفتردار میرزا
اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر
عزب دفتر

اداره دفتر تشریفات

با منتخب الوزراء العظام میرزا حسینخان
نایب وزارتخارجه میرزا محمودخان منشی
محمد رحیم بیک غلام باشی حسن بیک
غلام

اداره دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضی خان مدیر و نایب وزارتخارجه
میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی
میرزا اسدالله منشی میرزا عبدالله منشی

اداره دفتر تذکره و طبع

میرزا رفیعخان میرزا صادق سررشته دار

صاحب منصبان وزارتخارجه

نواب حاجی محمدحسین میرزا حشمت السلطنه
حاجی میرزا زمانخان مستشار میرزا جوادخان
نایب اول وزارتخارجه میرزا حسنخان
نایب اول وزارتخارجه حاجی میرزا
عبدالله خان کارگذار سابق بندرعباسی
و بوشهر میرزا عباسخان سرتیپ
میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارتخارجه
میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
جوادخان کارگذار سابق خارجه استراباد

میرزا موسیخان کارگذار سابق گیلان
محمدتقی خان سرهنگ محمدحسنخان
کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله و سایر مامورین ولایات

آذربایجان

حاجی نصیر الملک کارگذار حاجی میرزا
صادقخان سرتیپ و نایب اول قلیخان
سرتیپ و مستشار حاجی میرزا معصومخان
نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب
کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب کارگذاری میرزا حسنخان
سرهنگ نایب کارگذاری میرزا
سعیدخان نایب کارگذاری میرزا رضاخان
سرهنگ نایب سالمونخان مترجم و
سرهنگ میرزا محمدخان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم
اجودان علیخان اجودان میرزا جواد
اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان سرهنگ کارگذار و سر
پرست نصارا ارامنه و یهود

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
میرزا احمدخان امین تذکره تبریز
میرزا حسن امین تذکره خوی

خراسان

ناظم الملک نایب اول وزارتخارجه مامور
هشتادان میرزا جهانگیرخان منشی
اول وزارتخارجه

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان کارگذار میرزا
حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان
منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمدقلیخان سرتیپ و نایب وزارت
خارجه کارگذار میرزا کاظم امین
تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار

دره جز

میرزا اسدالله خان کارگذار

استراباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

بندرجز

میرزا محمدخان آشتی سرحددار
علی اکبرخان امین تذکره بندرجز و
وقایع نگار شکرالله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگذار میرزا
موسیخان وقایع نگار میرزا رضا
خان امین تذکره مشهدسر میرزا
فتح الله خان نایب کارگذار نوروز
خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی عز الملک کارگذار خارجه میرزا
رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار خارجه
محمد ابراهیمخان امین تذکره بوشهر
میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر

بندرعباس

میرزا علیخان کارگذار

گیلان

میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد
الرسول نایب کارگذاری

اداره تذکره گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره
میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار
علی اکبرخان سرحددار

کردستان

عبدالله خان کارگذار خارجه
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل الله خان

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگذار خارجه
عبدالرحیمخان اجودان و نایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیان
ملا کیخسرو کلانتر و ریش سفید
زردشتیان کرمان و یزد

سفراء و مامورین و کارپردازان

دولت علیه ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک میرزا محسن خان
سفیر کبیر میرزا جوادخان سرتیپ
اول و مستشار سفارت میرزا
اسدالله خان سرهنگ نایب دویم
حاجی آقاخان مترجم حاجی مجیدخان

مسیو باروتسی مستشار حقوق سفارت
رضاخان سرهنگ

مصر
حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال قونسول
خانجان ترجمان اول

وان
میرزا معصومخان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول

بیروت
حسنخان کارپرداز

جده
حاجی کمال خان

حکاری
میرزا اسحق خان کارپرداز

طرابزن
حاجی میرزا رضی خان کارپرداز

شام
میرزا علی اکبرخان

ارضروم
میرزا علینقی خان کارپرداز

بایزید
میرزا محمد کارپرداز

اسکندریه
حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

ازمیر
اوهانس خان

طلطنه
سلیم عثمانی کارپرداز

عراق عرب وغیره
بغداد
مشیر الوزاره میرزا محمود خان جنرال
قونسول میرزا طهماسب قلی نایب
حسن افندی کاتب ترکی حاجی
میرزا ابوالقاسم خان ترجمان ترکی

بصره
حاجی محمد رضا کارپرداز

کربلای معلی محمد حسنخان
نجف اشرف میرزا اسمعیل
خانقین محمد اسمعیل خان

سایر ولایات خاک عثمانی
کرکوک عباس آقا
کاظمین کریم بیک
مندلیج میرزا ابوطالب
دیاربکر میرزا حسین
مسیب نصرالله بیک
عماره علی بیک
سماوات حسن بیک
بیت المقدس میرزا هادی
بعقوبه یوسفخان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط شیرخان بیک
انطاکیه موسی بیک

دولت انگلیس وغیره
سفارتخانه لندن وهلاند
جناب جلالتمآب ناظم الدوله پرنس
میرزا ملکم خان وزیر مختار وایلچی
مخصوص میکائیل خان سرتیپ
ونایب اول اسکندر خان سرتیپ
نایب دویم میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان
بمبئی وغیره
بمبئی
حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبدالحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته
رستمجی قونسول
حیدرآباد دکن
آقا محمد علی شوشتری ویس قونسول

بیرما
حاجی میرزا احمد ویس قونسول

دولت روس
سفارتخانه پطرزبورغ
جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا رضاخان آدجودانباشی
جنرال اجودان منشی مترجم

تفلیس وسایر خاک قفقازیه
معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ
جنرال قونسول میرزا محمد فرداد
میرزا جبارخان ویس قونسول ایروان
میرزا بابابیک ویس قونسول باکوبه

حاجی ترخان
میرزا سید محمد خان کارپرداز
میرزا عنایت الله خان منشی میرزا
تقی مترجم میرجعفرخان ویس قونسول
نرزنی نوغرد

باطوم
میرزا علی اکبرخان کارپرداز

دولت فرانسه
سفارتخانه پاریس وغیره
جناب نظرآقا سرتیپ وزیر مختار و
ایلچی مخصوص حاجی محمد خان نایب
اول سرتیپ مسیو موزلیه حکیم
سفارت مسیو کاروا سوقونسول
بردو

مارسیل
مسیو منیه جنرال قونسول
مسیو دیشار قونسول بردو

دولت المان
سفارتخانه برلن
جناب میرزا رضاخان جنرال اجودان وزیر
مختار وایلچی مخصوص حاجی میرزا
حسنخان سرتیپ نایب اول میرزا
ضیاء الدین خان مترجم اول

دولت اطریش
سفارتخانه وین
جناب نریمانخان وزیر مختار وایلچی
مخصوص مسیو آرتیک خان
نایب سفارت

دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا
جناب حاجی معتمد الوزاره وزیر مختار
وایلچی مخصوص دکتر طارانس مستشار
سفارت میرزا محمود خان منشی و
مترجم سفارت عبدالعلیخان اجودان
سفارت

سفرای دول متحابه مقیم دارالخلافه طهران
مقیم دربار همایون وسایر ولایات
محروسه ایران بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت جمهوری
اتازونی ینکی دنیا
جناب ادوارد سپنسر پرات وزیر
مقیم اصغرخان مترجم ومنشی
سفارت

سفارت دولت اطریش ومجارستان
جناب جلالتمآب جنرال بارون نیمل
وزیر مختار وایلچی مخصوص مسیو
اکوویسکی نایب سفارت میرزا آقاخان
منشی سفارت

سفارت دولت المان
جناب جلالتمآب بارون شنک فون
شواین برگ وزیر مختار وایلچی مخصوص
مسیو ونکلر نایب دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی

سفارت دولت انگلیس
جناب جلالتمآب سیر هنری درموند ولف
وزیر مختار وایلچی مخصوص سرآرتر
نیکلسن نایب اول مستر فرنکس کارت
ریت نایب دویم مسیو ویلیم
کارت دیت نایب دویم مستر
سیدنی چرچیل نایب دویم السنه شرقی
مسیو هنری کسن ویس قونسول
مستر تول آتشه فخری دکتر کسن حکیم
سفارت مستر هنری نواو محاسب
عباسقلیخان منشی ومترجم میرزا
زین العابدین منشی اول میرزا
شیخعلی منشی دویم حاجی میرزا
حسن منشی سیم

تبریز
مستر آبت جنرال قونسول

گیلان
کلنل استوورت قونسول میرزا
جعفر منشی قونسولگری گیلان

خراسان
میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز
حیدر علیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان
حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل سفارت

اصفهان
مستر آقانور وکیل سفارت

همدان
آقا سید حسین

استرآباد
محمد تقی آقا وکیل سفارت

بوشهر
کلنل راس جنرال قونسول حکیم راس
مستر جاج لوکس ویس قونسول ونایب
اول میرحکیم خان بهادر نایب دویم
میرزا عبدالحسین منشی

سفارت دولت ایطالیا
جناب مسیو لکونت دوروتو شار دوفر
میرزا طاطاوسخان منشی
سفارت

سفارت دولت روس
جناب جلالتمآب پرنس دالغاروکی
جنرال ماژور وزیر مختار وایلچی
مخصوص مسیو پوچیو نایب اول
مسیو عزیز بیچ مترجم اول مسیو
فیلیف نایب دویم مسیو اغلکوف
مترجم دویم مسیو والری آتشه
مسیو اشتری آتشه میرزا مهدیخان
منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی
دویم خواجه میکائیل تاجرباشی
ارامنه آقا قاسم تاجرباشی مسلمانان

تبریز
مسیو بطروف جنرال قونسول
مسیو بنافدین نایب اول مسیو
موسیکف مترجم اول میرزا علی اشرف
خان منشی

گیلان

مسیو لاصوف قونسول پرنس وابیه از
نایب قونسولگری میرزا عبدالله خان
منشی

استرآباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو
تو تیسکی نایب میرزا تقی منشی

مشهد مقدس

کریجان نصیر بیک اوف وکیل التجار

قوچان و بجنورد

یحیی بیک طاهر اوف آکنت

دره جز و کلات

مسیو بز منقا آکنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر
کبیر دولت علیه عثمانی علی احسان
افندی مستشار سفارتکبری
احسان حسنی بیک نایب اول سفارت
بالیان سرکیس افندی نایب دویم
میرزا حسنخان منشی اول سفارتکبری

تبریز

علی بهجت افندی باش شهبندر میرزا
حاجی آقا منشی اول

کرمانشاهان

بهاء الدین بیک افندی باش شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادبر
مترجم اول مسیو مالیه توی
مترجم دویم و شانسلیه مسیو
نیکولا دفتردار سفارت میرزا
ابراهیم منشی

تبریز
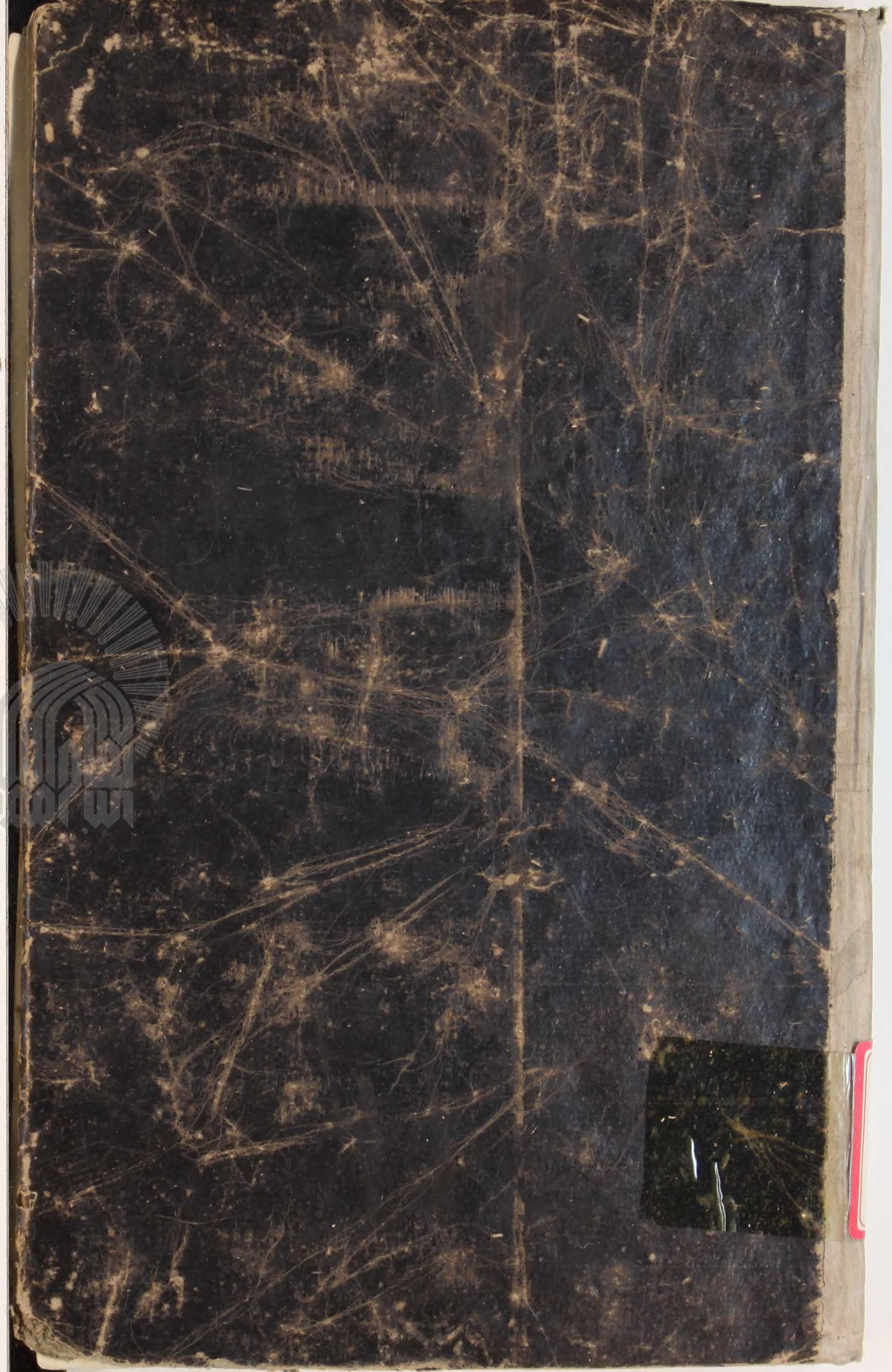
مسیو امیل برنه جنرال قونسول دولت
فرانسه مسیو دوفرتیه مترجم
و شانسلیه میرزا حسنخان منشی
جنرال قونسولگری